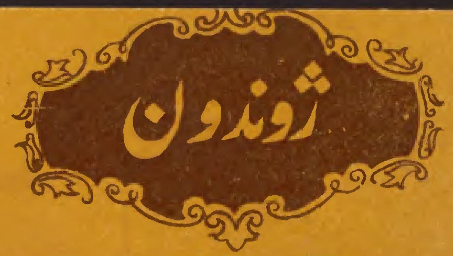


بلندبردن سویه‌علمی دکتوران...

سابره‌دبشر دژوند ددوام وسیله‌ده

مجله هفتگی - شنبه ۲۷ دلو ۱۳۵۲- شماره ۴۸

فریده انوری

رجوع به صفحه

ددولت رئیس او صدراعظم

دبزکشی دانکشاف په باب لازم هدایات ورکړل

ددولت رئیس او صدراعظم ښاغلی محمد داؤد د پنجشنبې په ورځ د سلواغې ۲۷ تر غرمې دمخه په یو لسو بجو د ولایاتو دبزکشی دټیمونو رئیسان و منل‌له هغوی سره یې د خبرو په ترڅ کی د هیواد دنوی نظام او دهغو بنیادی اصلاحاتو په شاو خوا کی یاودنی وکړی چه‌دولت یی په بیلو بیلو ځانگو کی‌په‌نظر کی لری .

ښاغلی محمد داود دبز کشی لرغونی سپورت ته داشاری په ترڅ کی دبزکشی د ټیمونو رئیسانو ته ددغه افغانی ورزش دپر مختیا ا و پرمختگ په‌باب لازم هدایات‌ورکړل

په دغه وخت کی دالمپیک‌سرپرست ښاغلی عبدالو حید اعتمادی هم حاضر وو .

در سال تعلیمی آینده :

۳۷۸ مکتب جدید در نقاط مختلف کشور تاسیس میگردد

به پیروی از بیانیه خطاب بمردم‌رهبر ملی‌ما ښاغلی محمد داؤد که فر موده‌بودند، دولت تعلیمات ابتدایی ، عمومی ومجانی‌را برای تمام کودکان اعم‌ازدختر وپسرازطریق بسط وتوسعه مکاتب دولتی‌تامین خواهدکرد. وزارت معارف درحدود توان مالی وپرسونل درسال تعلیمی‌آینده ۳۷۸ مکتب جدیددرنقاط مختلف کشور تاسیس میکند.

یك منبع آن وزارت روز ۲۳دلو گفت‌تاسیسات جدید شامل ۲٦ مکتب ابتدایی ۲٤۸ مکتب دهاتی یك، دو وسه معلمه وارتقای ۱۰٤ مکتب دهاتی به اساسی میباشد.

منبع علاوه کردمکاتب جدید برروی‌نیازمندی هرولایت وبه اساس سروی‌که ازطرف‌ریاست پلان آن وزارت بعمل آمده تاسیس میگردد.

منبع افزود تطبیق این امر به مدیریتهای معارف ولایات خبر داده شده است .

طبق یك خبر دیگر:

درسال نو تعلیمی معارف معلمان‌ورزیده مسلکی وباسو یه به غرض تدریس صنوف اول، دوم وسوم گماشته میشوند .

برای معلمان نخبه دوره ابتدایی ازطرف مراجع مربوط یك‌تعداد پیلوشپ تهیه‌میشود.

هم چنین درنظر گرفته شده است‌که شاگردان صنوف اول، دوم، وسوم مکاتب ابتدایی ودهاتی دراکثر نقاط کشور غرض رسیدن به مکتب راه ها ی دور ودرازی‌را می پیمایند .

وبنا بر سردی ویا گرمی هوا شاگردان این صنوف به مشکلات مواجه میشوند.برای رفع ازاین مشکل تصمیم گرفته شده که تدریس صنوف اول، دوم وسوم مکاتب ابتدایی ودهاتی در سر تاسر کشوردرساعات قبل ازظهر صورت بگیرد ولی درجاهاییکه تطبیق این کار مشکل باشد ازاین‌امرمستثنا میباشد.

همچنان برای حل مشکلات شاگردان‌وتهیه زمینه بهتر آموزش ،تدریس صنوف‌اول،دوم وسوم طی سه سال متواتر توسط یك معلم صورت میگیرددراین حالت معلم بافهم،سویه وخصوصیت شاگرد مسؤلیت بیشتر ومشخصتر برای رسانیدن شاگردان را میداشته باشد.

به منظور رهنمایی بهتر معلمان وسرمعلمان درتطبیق موثر پروژه ارتقای اتومات‌شاگردان به‌صنوف دوم وسوم‌ریاست تدریسات ثانوی ابتدایی لایحه ارتقای اتو مات را بایك سلسله اطلاعات مربوط به‌آن تهیه کرده وبدسترس جراید و مکاتب ابتدایی ودهاتی درسر تاسر کشور خواهد گذاشت .

۳۳۷٦٤٦جلد پوست قره‌قل افغانی به قیمت ۱۸٤٤۸۵٦ پوند سترلنگ بفروش رسیده است

سه صدو سی و هفت هزارو ششصدو چهل وشش جلد پوست قره قل افغانی درلیلام ماه جاری در لندن به قیمت‌مجموعی یك ملیون و هشتصدو چهل و چار هزارو هشتصدو پنجاه وشش پوند سترلنگ‌بفروش رسید.

درین لیلام پنجصدو پنجاه ودو هزارو ششصدو نودو دوجلد پوست‌گذاشته‌شده‌بود.

ښاغلی عبدالغفور رئیس کوپراتیف قره قل مزار شریف که به نمایندگی‌از کوپراتیف های قره قل از لیلام نظارت‌میکرد دیروز هنگام مراجعت از لندن بکابل گفت همچنان یکعتداد پوست سیاه که‌ازلیلام‌های گذشته باقی مانده بود درلیلام ماه جاری فروش شد .

وی فروش قره‌قل افغانی را درلیلام‌ماه جاری قناعت بخش خوانده علاوه کرد که منجمله پوست های قره قل عرضه شده شصت و یك فیصد آن‌به‌قیمت وسطی فی‌جلد ٤٦ر٥ پوند بفروش رسیده است.

یك تعداد دیگر

دوسیه های مختلسین گدام های دولتی فیصله گردید

یکتعداد دیگری دو سیه های مختلسین گدامهای دولتی که ازچند سال به این طرف ملتوی گذاشته شده بود ازطرف ریاست محکمه اختصاصی گدامهای دولتی ارزیابی شده وفیصله هایی در زمینه صادر شده است.

یك منبع آن ریاست دیروز گفت قرار قضایی وفیصلهٔ که اخیرا از طرف‌آن محکمه صادر شده است مربوط بسر نوشت یکعده متهمین اختلاس گدامهای شکر دوراهی پغمان دیپوی‌آرد سیلوی مرکز وگدام بریکوت‌می‌باشد

منبع تصریح کرد متهمین گدامهای شکر دوراهی پغمان به تادیه مبلغ دوملیون‌و سی شش هزار وپنجصدو هفتادو دو افغانی قیمت مال اختلاس شده دولت سه هزار افغانی جریمه نقدی ودونیم سال حبس ودو نفر گدامدار بریکوت هر یك بدووچهار سال‌حبس و تادیه قیمت مال اختلاس شده محکوم گردیده اند ،متهمین گدام آرد سیلو مرکزی بری الزمه شناخته شده اند.

د افغانستان بانک

٦صدهزار افغانی رابرای تقویهٔ بنیهٔمالی جوایز مطبوعاتی اهدا نمود

به مقصد سهمگیری درجوایز مطبو عاتی وزارت اطلاعات وکلتور ، د افغانستان بانك ششصد هزار افغانی‌به‌آن وزارت اهداءنموده است .

یك منبع وزارت اطلاعات وکلتور گفت‌که چك حاوی این مبلغ‌به منظور تقویه‌بنیه مالی جوایز مطبوعاتی‌و همکاری‌در زمینه‌رشدقابلیت های علمی ونویسندگی‌در کشور به این‌وزارت ارسال شده است .

وزیر فواید عامه

ازیکتعداد پروژه های ساختمانی ولایت لغمان دیدن کرد

ښاغلی غوث‌الدین فایق وزیر فواید عامه دیروز از یکعده پروژه های ساختمانی‌ولایت لغمان دیدن نمود .

وزیر فواید عامه در حالیکه ښاغلی عبدالقادر قاضی، والی لغمان وعده ازانجنیران باوی همراه بودند خط سیر سرك‌نورستان راکه به همکاری وزارت فواید عامه‌وریاست انکشاف محل احداث‌میگردد از منطقه‌کله‌گوش تامنطقه مووی توسط هلیکوپتر دیدن نمود.

این سرك به طول پنجاه کیلو متر تحت ساختمان میباشد همچنان وزیر فواید عامه ازتعمیرات مر کز جدید اداری ولسوالی نورستان در دوآبی که قسما تکمیل شده وقسما تحت ساختمان است دیدن کرد.

وزیر فواید عامه که روز پنجشنبه‌بمنظور بازدید پروژه های ساختمانی بولایت لغمان آمده است باوکیل ریاست انکشاف محل وانجنیران موضع پل اساسی را در بالای دریای نورستان در منطقه گندله بو تثبیت نموده است .

استخراج معدن تلک

کار مقدماتی به مقصد استخراج معدن‌تلك ماماخیل ولایت ننگرهار روز ۲۳ دلو آغاز گردید.

ښاغلی عزیز الله واصفی والی ننگرهار هنگام آغاز کار دراین معدن در محضراهالی ماماخیل هدف دولت جمهوری را در تطبیق پروگرام های انکشافی واستفاده از منابع وثروت های طبیعی شرح داد.

انجنیر عبداللطیف آره رئیس استخراج وزارت معادن وصنایع در هنگام آغاز کار مقدماتی معدن تلك‌گفت‌دخایر این‌معدن‌درچندین منطقه سپین غر به مقدار کافی‌موجودمیباشد.

وی اضافه نمود اخیرا قرار دادی بین ریاست استخراج وزارت معادن وصنایع‌ویك کمپنی خارجی عقد شده‌که به اساس‌آن‌صدور تلك درسال آینده آغاز میگردد.

وی متذکر شد ازتلك در صنایع رنگ سازی، ونساجی و همچنان صابون سازی درداخل کشور نیز استفاده بعمل‌خواهد آمد.

راپور نهایی مربوط به لاینحل ماندن دوسیه های محبوسین در شورایعالی قضا تحت مطالعه قرار گرفت

در جلسهٔ شورای عالی قضا که تحت ریاست دوکتور عبدالمجید وزیر عدلیه ولوی خارنوال دیروز تشکیل گردید ،راپور نهائی هیات اصلی بررسی امور مربوط به لاینحل ماندن دوسیه های محبوسین تحت مطالعه قرار گرفت .

طی این جلسه تدابیر موثر و مقتضی برای جلوگیری از ظهور آن چنان وضعی که باعث اخلال تامین عدالت قضایی گردیده بود اتخاذ وچنین فیصله شد که پیشنهادات مندرج راپور ارائه شده هیات مربوط درزمینه رفع مشکلات عملی و ایجاد تسهیلات مربوط به تنظیم بهتر اجرا آت عدلی وقضایی مراجع ذیصلاح قانونی اعم از پو لیس خارنوال و محاکم به هیات مرکب از نما یند گان با صلاحیت سپرده شود تا موارد وطرق موتر قانونی برای عملی ساختن تدابیر مذکور را توضیح وپیشنهاد نمایند.

همچنین در مورد اشخاص مقصر اعم از پولیس ، خارنوال و قاضی که بی موجب قانونی از تعلل ومعطلی کار گرفته اندلست مرتبه هیات های تفتیش به مراجع مربوط هریك جهت غور مزید وباز خواست قانونی ارسال شود.

یك منبع ریاست تدقیق ومطالعات آمریت عمومی اداری قضایی وزارت عدلیه گفت هیات هاییکه قبلا به تاسی از احکام دولت جمهوری جهت بر رسی هرچه کاملتر قضایای محبوسین و ارزیابی دوسیه های متهمین محبوس در مراجع عدلی وقضایی و معلوم نمودن اشخاص مقصر واقعی جهت بازخواست قانونی به عموم ولایات کشور اعزام شده بودند چهار هزار و یکصدونو دویك دوسیه را بررسی کردند.

منبع علاوه کرد هیات اعزامی راپورنهایی ومستند خویش را در زمینه به هیات اصلی ارائه کرده وبعد از ارزیابی توحید وانسجام لازمه به شورای عالی قضا فرستاده شد.

منبع افزود هیاتی که قبلا از طرف شورای عالی قضا به این منظور موظف گردیده بود عبارت‌اند از : بناغلی مولاناعنایت‌الله ابلاغ عضو شورای عالی قضا بحیث رئیس،بناغلی محمد اسما عیل قا سمیار رئیس تدقیق ومطالعات ، مولوی عبدالعلی رئیس تفتیش قضایی وبناغلی محمد شعیب نائب لوی خارنوال درامور کشف وتحقیق جرایم بحیث اعضا میباشند .

شهادتنامه های فارغان

ساتنمن اکادمی پولیس توزیع گردید

شهادتنامه‌های دوصدو بیست‌و پنج نفر فارغان ساتنمن اکادمی پولیس ساعت دوی بعد از ظهر دیروز در ایتوریم آن اکادمی به‌آنها توزیع شد .

یك منبع اکادمی پولیس گفت از جمله دوصدو بیست‌و پنج نفر فارغان پنجاه‌و یك نفرآن ساتنمن بکلوریا پاس و یکصدو هفتادو چار نفر آن ساتنمن های متوسطه میباشند که برای مدت ۹ ماه کورس ساتنمنی را تعقیب نموده اند .

منبع علاوه کرد ساتنمن‌های بکلوریا پاس بعد از چهار سال خدمت و اخذ معاش رتبوی برتبه دریم ساتنمن شامل صنف سرساتنمن شده ودوسال بعد از آن پس ازگذشتاندن امتحان کانکور شامل صنف کمیساری میشوند

منبع افزود همچنین ساتنمن های متوسطه بعداز سپری نمودن چهارسال به‌رتبه دریم ساتنمن ، چهار سال به رتبه دوهم ساتنمن چهارسال به رتبه لمری ساتنمن و چهارسال به رتبه سر ساتنمنی به اساس امتحان شامل صنف کمیساری میشوند .

در جلال آباد :

کارحفر کانالی درمسیر اصلی دریای کابل جریان دارد

بناغلی غوث‌الدین فایق وزیر فوایدعامه روز ۲۰دلو از جریان کار ساختمان‌دکه‌های کنار دریای کابل واقع جلال آباد دیدن نمود .

قسمت غربی شهر جلال آباد در نزدیکی پل بهسود وپل کامه تحت تهدید آب دریای کابل وکنرواقع می باشد که ازطرف وزارت فواید عامه پلان اصلاحی آن طرح وتحت‌تطبیق قرار داده شده است .

بناغلی فایق که شب ۲۱دلو ازجلال‌آباد بکابل مراجعت کرد گفت :

فعالیت عمله ووسایط برای حفریك کانال درمسیر اصلی دریای کابل و ساختن استحکامات درقسمت های لازم آن جریان دارد تابه اینوسیله ازیك طرف شهر واراضی ازتهدیدآب دریا مصئون گردد ازجانبی پل بهسود که بامصارف هنگفتی اعمار گردیده ازخساره احتمالی نجات داده شود .

بناغلی فایق متذکرشدکه پل کامه دراثر تغییر مسیر اصلی دریای، کنرتحت تهدیدآب قرار گرفته است وبرای برگردانیدن آب‌دریا به مسیر اصلی درین حصه کار جریان دارد.

قرارداداستفاده ازآب‌دریای آمو برای آبیاری اراضی پائین آب‌وادی بلخ‌عقد گردید

قرار داد سروی استفاده از آب دریای آمو به مقصد آبیاری ساحه وسیع اراضی پائین آب وادی بلخ روز ۲۵ دلو در کابل عقدگردید .

قرار داد را بناغلی فضل‌الرحیم معین وزارت زراعت و آبیاری و بناغلی تیتوف مستشار اقتصادی سفارت کبرای شوروی، در کابل امضا کردند .

بموجب قرار داد این سروی با صرف یکصد ملیون و چهل و چار هزارو پنجصد و هفتاد و هفت روبل درچوکات قرضه طویل‌المدت اتحاد شوروی در سال ۱۳۵۳ آغاز ویك سال را دربر میگیرد .

از چندماه اخیر

۱۵۲ تراکتور طور قرضه به‌دهقانان توزیع گردیده‌است

۴۰۰ تراکتوردیگر نیز توریدمیگردد

بانك انکشاف زراعتی ۱۵۲ عراده تراکتور رادر چندماه اخیر به قیمت مجموعی ٤۲ملیون افغانی طورقرضه به‌اقساط پنجسال به‌زارعین کشور توزیع نموده است .

یك منبع آن بانك گفت ۱۵۲عراده تراکتور که باسامان ملحقه‌آن ازقبیل قلبه، کولیتراتور ودیسك مجهز میباشد ۷٤ عراده‌آن از نوع بیلروس ساخت اتحاد شوروی بقوه ۷۰ هارس پاورو ۷۸ عراده آن ازنوع مسی فرگوسن ساخت انگلستان به‌قوه‌۵۰هارس‌پاورمیباشد.

منبع افزود بانك انکشاف زراعتی دو صد عراده تراکتور بیلروس رابرای توزیع به دهاقین تورید نموده است .

همچنان قرار داد تورید صد پایه تراکتور ۵۰-ام تی زیدساخت شوروی به قوه ۷۰هارس پاور برای سال آینده عقد شده ودر نظر است درآینده قریب به‌تعداد۵۰ عراده تراکتور های کوچك به قوه ۲۵ هارس پاور ساخت شوروی برای، زارعین که ساحه ملکیت‌کوچك دارند وارد گردد .

منبع علاوه کرد برای ماشینی ساختن زراعت درکشور از قرضه بانك جهانی‌و سرمایهٔ دورانی بانك زراعتی در تورید۴۰۰ عراده تراکتور باسامان ملحقه آن اقدام گردد.



شنبه ۲۷ دلو ۱۳۵۲ برابر ۲۴ محرم الحرام مطابق ۱۶ فبروری ۱۹۷۴

۳۷۸ مکتب جدید

وزارت معارف بمنظور تعمیم و گسترش تعلیم و تربیه درنظردارد در سال آینده تعلیمی ۳۷۸ باب مکتب جدید ، در نقاط مختلف کشور تاسیس نماید، که باعملی شدن این پلان وزارت معارف ، زمینهٔ تحصیل برای یك تعداد زیاد ازکودکان مهیا خواهد شد .

امروز که کشورما بطورمحسوسی به افراد تحصیل کرده نیاز دارد ، معارف برای گسترش و انکشاف مسایل تعلیمی نقش بسزایی داشته و با تعقیب همچو پلانهای انکشافی تعداد زیاد اطفال و کودکان از نعمت سواد بهره مند میگردند

پلان تاسیس ۳۷۸ مکتب ابتدایی ودهاتی در نقاط مختلف ودرجاهاییکه کمبود مکاتب دیده میشود، براساس سروی و مطالعه قبلی صورت گرفته است که قدمی مثمر در راه ترویج تعلیم و تربیه در سرتاسر کشور میباشد .

در بسیاری ازنقاط کشور مااطفال وکودکان با عطشان فراوان خواستار شامل شدن بمکتب و فراگرفتن و آموختن هستند . ولی زمینه تحصیل برایشان میسر نیست که باتاسیس مکاتب جدیدآرزوی یکتعداد آنها برآورده خواهد شد .

باید متذکر شد که تاسیس مکاتب جدید ایجاب پرسونل ووسایل درسی را مینماید که وزارت معارف در زمینه باید به اقدامات مقتضی متوسل گردد .

ارتقای اتومات شاگردان به صنف دوم و سوم و تدریس یک صنف ابتدایی بوسیلهٔ یك معلم تادورهٔ سوم تحصیلی تااندازهٔ این مأمول را برآورده میسازد زیرا از یکطرف از مصارف زیادجلوگیری بعمل می آید واز جانب دیگر برای تدریس صنوف ابتدایی لزومی به گماشتن واستخدام چندین معلم دیده نمی شود ،باین ترتیب شاگردان میتوانند از درس استفاده بیشتر ببرند .

قدر مسلم اینست که در پهلوی توجه به تاسیس مکاتب ، توجه به بلند بردن کیفیت و سطح تعلیم و تربیه نه تنها در مرکز بلکه در ولایات کشور امر بسیار ضروری پنداشته میشود زیرا در حال حاضر نه تنها از نظر کمیت، تعداد مکاتب در مرکز و بعضی ولایات زیاداست، بلکه از نظر کیفیت سطح تعلیم وتربیه در بعضی از نقاط دور دست بسیار پائین است واین بخاطر آنست که در گذشته کمتر برای تحقق یک معارف متوازن در کشور کاری صورت گرفته است .

حال و ظیفهٔ وزارت معارف است که پلان های انکشافی خودرا طوری در کشور تطبیق نماید که مفکوره معارف متوازن از نظر کمیت و کیفیت در عمل بهمنصهٔ اجراگذارده شود .

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهدساخت استقلال ملی خویشرا تحکیم نماید وبااطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی واجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وصدراعظم افغانستان

دردفتر مدیر

زیاد ترین نامه هاییکه از خوانندگان مجلهٔ ژوندون دریافت میداریم به کسانی تعلق میگیرد که نظریات و پیشنهاداتی در مورد مجله ابراز داشته ودرپهلوی آن مضامین ومقالاتی برای نشر می فرستند. از همین سبب هم تصمیم گرفتیم ، صفحهٔ تازه‌ای بنام صفحهٔ دوستان سر از هفتهٔ گذشته باز کنیم ، تانوشته های این دوستان مان چاپ ونشرشود .

حل کنندگان صفحهٔ مسابقات در کتگوری دوم قرار دارد . وبعضا شمارهٔ نامه های آنهاآنقدر زیادمیشود که در ردیف نخست قرار می گیرند . عرض کنم که باید هم همینطور باشد . آخر خواندن این صفحه گذشته از آنکه کیفیتی دارد . حل معماهایش جوایزی هم دارد!

واما سومین مقام ازان دوستانی است که تازه دست اندر کارشاعری زده اند و نخستین تراوش ها وچکیده‌های « موزون» و منظوم شانرا برای ما می فرستند و ماهم وظیفهٔ خود میدانیم که بعضی ازین اشعار را نشرکنیم تااسباب تشویق و ترغیب آنها فراهم گردد .

بسیاری از کسانیکه می خواهند احساسات شانرا به نحوی روی کاغذ بیاورند ، خوش دارند شعر بگویند تا نثر بنویسند . بطوریکه آدم گاهی فکر میکند بسیاری اینها فقط شعر می شناسند و بس .

یااینکه شعر بیشتر از نثر در دل‌ها جای می گیرد و فکر میشود که سرودنش نیز کاریست ساده وآسان . در حالیکه اینطور نیست .

جالب اینکه بسیاری ازین ها طرفدار موج نو هستند واگر در برابر شان چیزی گفته شود پوزخندی زده ومیگویند : چیزی ازشعر نو نمی داند .

درین هفته در حدود سه چهار چهره تازه بدفتر آمده واشعاری که ساختهٔ خود شان بود برای نشر سپردند بعضی ازین اشعار قابلیت چاپ را دارند که درموقعش به نشر خواهد رسید واما بعضی از نوشته ها، پیشس ازینکه به شعر بماند بیشتر به نثری میماند که در سطور کوتاه و بلندی پشت سر هم نوشته شده اند .

آیااین دوستان مامکلفیت احساس میکنند که باید شعر بگویند، درحالیکه میتوانند نثر بنویسند ؟ مگر امروز نثر هم در پهلوی شعر بازار گرمی ندارد ؟

ژوندون

درزمینهٔ فرهنگ وعلوم

متتبع : ع، هبا

اسلام وعلم دوشاخه ای اند که ازهم‌جدایی‌ندارند وهریك متمم دیگرش است ..
اسلام هرفرد مسلمان را حکم میکند درپی‌علم ودانش باشد.. زیرابدون علم نمیتوان آفریدگار را بحق آفرید گاریش شناخت.ونمیتوان نیز حقیقت اسلام رادرك کـرد .. وبالاخره انسان بدون علم دارای عقیده ای‌تردد بوده ایمانی دارد ضعیف وغیر قابـل اطمینان ...

خداوند جهان، دانشمندان واهل فرهنگ را، می ستاید وقدر ومنزلت ایشان راگرامی وبلند میخواند، ارزش شان رابالاتر شمرده ودرقطار نخستین انسانها قرار شان میدهد.

پیامبر اسلام هنگامیکه ارزش بی نظیرعلم ودانش رابخوبی دریافت و مخصوصا تاثیر علم رادرطریق رسالتش، درك کرد، اینگونه دعایی راباخداوند (ج) درمیان گذاشت و از بارگاه بی نیازی خداوند(ج) التجا کرد که : «پروردگارمن بردانشم بیفزا» .

پیامبر اسلام برای تاکید وتوصیه بیشتر مردم درراه فراگرفتن علوم ودانش میفرماید: آنکه بمقصد فراگیری علم ومعرفت راهی را طی میکند واز نقطه ای به نقطه ای دیگر بدین منظور میرود، خداوند، راه جنت هـای سعادت وخوشبختی آن جـهان رابروی وی هموار میسازد .

هنگامی که رستاخیز الهی آغاز گـردد و موقع پرسش خداوندی فرارسید، برای‌عابدی که جزعبادت کاری نکرده وجزخدا (ج) بهیچ چیزی نظرنداشته ، دستورداده میشود کـه داخل جنت شود، ولی برای دانشمند وعالـم گفته میشود که انتظار ببر تادیگران را نیز شفاعت نمایی وعده‌ای دیگرهم ازفیض دانش توبرخوردار شده راهی جانب جنت بیابند .

اسلام دانشمندان وارباب علم ومعارف را وارث پیامبران ورهبران بشری میخواند ، در حالیکه ازپیامبران ورهنمایان انسانیت جـز علم وحکمت، ثروت ودارایی مادی دیـگری، بجانمانده تاآن‌رابمیراث‌ببرند،پس دانشمندان میراث بر، دانش وحکمت پیامبران بحساب می آیند .

قرآن‌کلیه نظریات، اکتشافات واختراعاتی راکه عقل ودرك بشری ازهمان آغاز آفرینش تا پایان گردش چرخ‌زندگی این‌جهان، به‌آن دست می یابد درخوددارد وهیچگونه جهتـی ازجهات پیشرفت وترقی وپدیده های حیرت افزای مغز وضمیر انسان ها، ازتفریح ویا لااقل اشاره وتلویح آیات قرآنی بدورنمانده است ودراسلام تحصیل هرعلمی که موردنیاز مردم باشد، یك ضرورت‌دینی بشمار می‌آید.

... وبطورمطلق اگر انسان دربرخـی از موارد، به‌علت نارسایی‌نیروی درك وبرداشت علمی اش، موفق بدریافت اشاره ویاتصریح قرآنی نگردد، لااقل این رابطور قطع ویقین پیدا نخواهد کرد که درتمام آیات قـرآنی حتی اشاره ای درجهت ضد روحیهٔ پیشرفت ونهضت های معقول وسودمند انسانی،صورت گرفته باشد .

آیات قرآن بصراحت، گواه اند که خداوند کائنات را برای بشر یت مسخر ساختـهو آنطرف وظیفهٔ انسانهاست که درپرتو علـم ودانش خویش، برنیروی طبیعی جهان دست یابد، هیولاهای سهمگین دریاها، کوه هـا وسایر مظاهر حیرت آفرین کائنات را، مهار کنند وازآن هابرای تامین سعـادت دنیای انسانیت وبرای انجام وظیفهٔ خلافت در روی زمین، استفاده نمایند .

این دستور مطلق وعام اسلام، دیگـر شامل پیشرفت های دانش بطور عمـــو م میگردد، طوریکه انسان بایستی بر حقایـق کائنات روشنی افگند، اسباب رابه مسببا ت ربط دهد، نتائج رابر مقدمات مرتب سـازد ودرپی کشف اسرار کائنات وآنچه درآن از قبیل نجوم وستارگان، افلاك، فضا وصبـح وشام وغیره است ، مجدانه تلاش کند.

ازجمله آیاتی که درقرآن کریم انسان ها رادر پیرامون کائنات به جستجو وا میدارد یکی این آیه است‌که : «پیرامون آنچه در آسمان ها وزمین است بیندیشیدوفکر خودرا درآن بکار اندازید» .

باساس پیروی ازهمین وسعت نگاه اسلام ودستوراتش درموردعلوم‌ودانش، دانشمندانی ازاجتماع اسلامی درمیان بشریت عرض وجود کردند که نوابغی کم نظیرویکه تازبی رقیب درعلوم وفنون گوناگون بارآمدند وهررشته راکه پیش گرفتند آخرین قلهٔ آنرا تسخیـر کردند وحق علم راآنچنان‌که بود، ادانمودند،

چنانچه جابر ابن حیان‌نابغهٔ علوم کیمیا، رازی وابـن‌سینا نوابغ علم‌طب، ابن هیثـم نابغهٔ علوم طبیعی، بغدادی نابغهٔ علوم نباتات خوارزمی نابغهٔ علوم ریاضی وفلك، خیـام نابغهٔ هندسه، البیرونی وادریسی نوابغ علوم تاریخ وجغرافیا، بلخی وفارابی‌نوابغ سیاست ماوردی نابغهٔ اداره، معاملات وتنظیم حکم.. وابن بطوطه نابغهٔ رحلت ها وابن خلـدون نابغهٔ علوم اجتماعی، وغیره مخترعین ونوابغی که قیدوحصر شمار ایشان ازحوصلهٔ ایـن مقال بیرون است .

این نوابغ علوم درآسمان دانش وفرهنگ قدبرافراشتند وگوشه های عمده وحیاتی و انسانی اسرارکائنات وعلوم بشری راآشکارا ساختند وآثار گرانبهایی ازخویش بجـــا گذاشتند که تاامروز مورداستفاده دانشمندان قرار دارد .

اسلام همچنانکه موقف علما ودانشمندان رابرتر وممتاز ترازموقف وارزش سایرافراد انسان میشمارد و هیچنوع ارجمندی رابـــه ارجمندی ایشان نمیداند ، هکذا مسئولیت ووظیفه آنهارانیز سنگین تر وبزرگـتر از دیگران وانمود میکند .

اسلام دانشمندان رااکیدا امر میدهد تـــا دانش واستعداد های علمی خـــویش را در طریق اصلاح افکـــار وذهنیت اجتماع ودر طریق رهنمایی انسان ها وتربیهٔ سالـــم و سودمند مادی ومعنوی اولاد اجتماع خویشں

بقیه درصفحهٔ ٥٦

شخصیت های بزرگ اسلامی رامعرفی میکند

از : عبدالرحیم عینی

وفات خالد (رض)

حضرت عمر (رض) وقتی خالد (رض) راعزل نمودکه مجد، فتح وپیروزی آن درجنگ هابه درجه شهرت رسیده براعت و مهارت‌جنگی آن زبان زدخاص وعام بود ودر مقابل خلیفهٔ مسلمین چنین عکس‌العملی ازخودنشان‌دادکه درتاریخ مانند آن دیده نشده است .

زمانیکه وقت مرگش قریب میشود آخرین‌نفس خودرا می کشید چنین گفت: همیشه مرگ رادرکار زار می خواستم ولی مقدربوده‌است که بالای بستر بمیرم. بسیار جنگ‌ها رادیدم ودرجسد من‌یك شبر جایی‌هم‌نیست‌که ضربهٔ شمشیریازخم تیر ویانوك نیزه وارد نشده باشد، حالامن خلاف خواسته ام‌بالای فرش مانند مرکب اهلی می میرم .

همه‌بودکه‌این قهرمان بزرگ‌اسلام‌درسال ٢١ هجری وفات نمودودرشهرحمص یکی ازشهر های سوریه دفن گردید مزارش در آنجـــازیارت گاه خاص وعام بوده وهزاران تن از عرب هابه زیارت آن قوماندان قهرمان اسلام‌که باعث فتوحات بلادگردید نائل میشوند .

سرگذشت وسیرت این قهرمان بزرگ ونامی اسلام بماچنین می آموزدکه انسان در مقابل دین ووطن چگونه اخلاص داشته بـه‌دفاع ازآن چه ایثار وگذشت هارا متقبـــل شود وبه بدست آوردن آزادی تمام جـرأت‌وشـهامت خودرابه‌خرچ داده ازین راه هرگونه تکلیف ورنج رابخود بپذیرد .

وهمچنان مارا می آموزد که در مصالـــح‌شخص واجتماعی ازهرگونه ایثار وقربانـــی دریغ نکنیم چنانچه، موقف حضرت خالد(رض) ازآزمان صدور امربه گـــوشه گیری اش از فرماندهی عمومی سپاه اسلام‌بهتر می دانیم‌که چگونه این خبررابامتانت ، طاعت، رضا واذعان تلقی نمودواین امرراپذیرفت که بعدازقوماندانی عمومی وپیروزی های چشم‌گیر محض برضای خدا وارادهٔ خلیفه بحیث یکتن‌عسکر افرادبی آنکه به اراده اش خللی وارد شود ایفای وظیفه نمود .

پسر خاله اش ابن عباس، علقمه وجبیربن نضیرازوی حدیث روایت کرده اند .

از کنفرانس واشنگتن تا کنفرانس الجزایر

نوشته : کاظم

مهمترین وقایع‌سیاسی واجتماعی که طی هفته گذشته تبارز کرده و جهانبیهان را متوجه خود ساخته‌بود **نخست ازهمه انتخابا ت انگلستا ن** بوده است که در اثر بحران دامنه دار اقتصادی و اعتصابات عمومی کا گران معادن در آنکشور بــه وجرد آمد . همچنان درین هفتــه سه نفر سر نشینان سکایلاب سوم بعد از ۱۲ هفته در فضا موافقا نه بزمین باز گشتند مدت اقامــت سر نشینان سکایلاب تا کنــو ن طولانی ترین وقتی است که انسان توانسته است به فضای خار جی از زمین باقی بماند . به همیــن ترتیب درین هفته نماینده گان بازار مشترك اروپا كنفرانس خودراروی پالیسی زراعتی‌خویش برگزارنمودند

و همچنان یــك تعداد مسا یــل خرد و بزرگ دیگری در اطرا ف و اکناف جهان رخ داد اما مهیج‌ترین وقایع جهان هــما نا یك سلسله کنفرانس های بود که در شرق و غرب تقریبا روی یك موضوع‌حیاتی انسا نها بر گزار شد که ایــن کنفرانس هاعبارت بود ازکنفرانس واشنگتن - کنفرانس طرابلس‌و **کنفرانس الجزا یر. گر چهاین** کنفرانس ها از نظر هدف خودهر کدام جهت‌خاصی‌را پیموده‌اندولی‌از نظر کیفیت عمومی خود به ایــن لحاظ یکی بودندکه هم روی‌موضوع نفت و بحران انرژی بود .

کنفرانس واشنگتن :

کنفرانس واشنگتن باثر پیشن نهاد ریچارد نکسن رئیس جمهور ایالت متحده امریکا بین ۱۳ کشور عمده مصرف کننده نفت بروز ۲۲ دلو با بیانیه داکتر هنری کیسنجر وزیر خارجه ایالت متحده امریکــا افتتاح گردید .

طوری که پیشبینی شده‌بود درین کنفرانس راجع به طرح یك‌پالیسی مشترك در برابر قلت نفت وتدابیر صرفه جویی برای حفظ و مواز نه نفت در کشورهای مربوط وجستجوی انرژی و انرژی تعویضی بحث و مذاکره صورت گرفت . ولی آنچه جریان این‌کنفرانس را بیشتــر هیجانبی ساخت موقـف مخـالفت آمیز میشل ژوبر وزیر خارجــه فرانسه بود در برابر بیانیه وپیشن نهاد کیسنجر .

داکتر کیسنجر طی بیانیه خو د پیشنهاد نمود که این کنفرانســ باید یك گروپ انسجام را تنظیم کند تا اینکه برای آینده ترتیــب کنفرانس‌هائی را مانند کنفرانس کشور های مصرف کننده و تولید کننده نفت و رو بــا انکشـاف را بعهده بگیرد . اما ژوبر این پیشن نهاد را رد نموده و توضیح نمودکه وی مخالف این مفکوره میباشد که باین کنفرانس شکل دایمی داد ه شود . و کشور های صنعتی‌مصرف کننده نفت را در برابر کشور های عربی وسایر کشور هــای تولیـد کننده نفت قرار دهد این مخالفت



ژوبر باعث آن شد که جریــا ن کنفرانس به رکود و مشکل روبرو شود و بنا بر همین معضله بود که کنفرانس دو روزه واشنگتن به‌سه روزه تمدید یافت و بقرار منابــع اطلاعاتی جهان اعلامیه مشترکی که هم در ختم این کنفرانس نشرشد اعلامیه ای بود که بدون موافقــت فرانسه نشر گردید و در اینجــا **قابل تذکر است کهوقتی ازوز یر** خارجه فرانسه پرسیده شد آیا با اخذ این موقف فرانسه تجرید نمی **شود ؟**

وی به جواب گفت ایــن نــو ع تجرید شد نهانزد فرانسه تازگــی ندارد ولی موقف فرانسه وقتــی قابل درك خواهد بود که واقعیت و درست بودن این موقف فهمیــد ه شود .

بهر حال کنفرانس واشنگتــن **باین سر نوشت به پایا ن رسید** و دیده شود که باین وضع آیابعد از ۹۰ روز کنفرانس پیشنهاد ی دیگر نکسن بین کشور های مصرف کننده و تولید کننده نفت برگزار خواهد شد ویا اینکه ازین‌کفرانس درس کافی اخذ شده است چــه همین حالا کشور های موسســه اوپك عدم موافقت خود را مبنــی بر فیصله های کنفرانس ابــراز نموده اند .

کنفرانس طرابلس :

در طرابلس‌مرکز لیبیاکنفرانسی به شمول ۳۱ کشور افریقایی دایر گردید این کنفرانس تحت ریاست عزالدین مبروك وزیر نفت لیبیابر گزار شد . مهمترین موضوعی که‌در کنفرانس نفتی لیبیا مطرح بحث قرار گرفت عبارت بود از تاسیس موسسه نفت افریقا تــا مشکلا ت ناشی از از دیاد قیمت نفت و در قدم اول بدست آوردن نفت حــل شده و کشور های رو با انکشاف افریقایی از این ناحیه مصئـو ن باشند .

کنفرانس طرابلس بتاریخ ۲۳ دلو خاتمه یافته و در آن فیصلــه شد که موضوع‌تاسیس موسســه نفت افریقا به موسسه اتحاد واقع شود .

در اینجا قابل یاد آوری است‌که اکثر کشور های افریقایی درپهلوی عرب در قبال جنگ ماه میزان‌سال جاری عرب و اسرائیل طرفدار ی خود را از داعیه اعراب به بهترین وجه تبارز دادند چنانچه در حدود سی کشور افریقایی عملا روابــط سیاسی خود را با اسرائیل قطع کرده و هم در نظر و گــفتار در مجامع بین المللی و دیگر مواقــع حمایه خود را اظهار نمودند .

البته در برابر این عمل کشور های افریقا ئی عربها مکلفیتــی احساس میکنند که گویا به آنها از همه اولتر تیل برسد و بعـد از معضلات ایشان در برابر استعمار اقتصادی و سیاسی دست حمایت بسوی آنها دراز شود و موضو ع منحوس نژاد پرستی و تبعیضی‌از این سر زمین رخت بر بندد .

کنفرانس الجزایر :

گرچه کنفرانس الجزایــر از لحاظ تعداد نمایندگان به کنفرانس قبلی سران کشور های عربی برابر شده نمیتوانـد ولی بـه عقیـد ه مبصرین سیاسی کشور هائیکه در این کنفرانس گرد هم جمع شده اند از لحاظ اهمیت و موقف خـود متبارز ترین‌اعضای کنفرانس سران کشور ها ی عربی بشمار میــرود کنفرانس اخیر الجزایر که به صورت ارتجالی‌بین‌سران جمهوریت عربی مصر ، عربستان سعودی ، سوریه و الجزایر بتاریخ ۲۴ دلـو صور ت گرفت در آن دو موضو ع مطرح بحث قرار داده شد .

موضوع نخستین عبارت ازمساله عقب کشیدن قوابین سوریــه و اسرائیل از جبهه گـولان میبا شد باید گفت که به تعقیب انفاذ اوربند جنگ ماه میزان شرقمیانه سا یــر کشور های مربوطه در کنفرا نس صلح ژینو اشتراك كرده و رو ی موضوعات مربوطه بحث نمودند اما سوریه از این امر خود داری کردو هم تاکنون در برابر خیره ســری اسرائیل مبنی بر عدم رهائی قلمرو های اشغالی سوریه لست اسرا ی جنگی اسرائیل را به مقامات‌مربوطه آن تسلیم نداده است و گذشتــه از آن جبهه گولان اخیرا شاهد یك سلسله تصادماتی بین قوای طرفین بوده است . گر چه این موضوعات همه وهمه‌با عث‌میشود که‌مخاصمت و دشمنی بین طرفین وسیع ترشده برود ولی بر خلاف اظهارات شـام ۲۴ دلو کورت والدهایم در ژینـو **موید آن است که درامر نز د یـك** شدن طرفین‌متخاصم‌ازطرف‌ملل‌متحد قدمهایی بر داشته شده است .

بقیه در صفحه ۶۳

تحقیق از :ع ،ج شرعی

«معلم ثانی» ابو نصر فارابی

یونان باستان تا قرون وسطـــی مرکز فکری جهان بود ،ولی رفته‌رفته

تحت الشعاع پیشر فتهای علمـی اسکندر یه قرار گرفت وبعـــد از **سکندریه نوبت مرکز یت علمی به** انطا کیه (۱) رسید .

در نتیجه این تغییر محیط ،روشن فلسفی یونان بخشی از عظمت خود رااز‌دست دادودر طول چند قـــرن اول ازقرون وسطی (قـــرن ٥ـ٦) مبانی عقلی مغرب زمین راه انحطاط وفتورپیمود.در همین دوره‌بو د که

نخستین متفکر ین در شرق پا به عرضه وجود گذاردند ومـحـصو ل فکری یونان را از زوال وفراموشی نجا ت‌دادند واز فیض مسا عی‌آنان بود که غرب با اند یشه های ارسطو آشنا یی یافت (۲).ابو نصر فارابی در صف مقدم این متفکر ین قرا ر میگیرد .

زندگی ومیراث علمی فارا بی :

تا کنون بیو گرافی علمی فارابی **نوشته نشده ودر مورد راه زندگی** وی کدام اثر مستقل وجود ندارد. طوریکه میدانیم برخی از متفکر ین **مشرق نظیر ابوعلی بن‌سینا ترجمه** حال خویش را خود نوشته‌اند، ،اما معلوم نیست که فارابی هم در مورد



تصویر ی‌از ابو نصر فـارا بـــی

خود چیزی بقید تحریر د رآروده باشد .

در برخی از منابع کهن شرقی‌در **اطراف آثار ،زندگی‌وفعا لیت علمی** فارابی روشنی اندا خته میشود در جمله اینها کتبی (تر جمه صوا ن **الحکمة)بیهقی «قرن ۱۳ » «درعیون** الابناء » این اصیبه «قـــرن ۱۳ » ، «تاریخ الحکما »القفطی «قـــرن ۱۳» و «وفیات الاعیان »ابن خلـکان (قرن۱۳) از مهمتر ین‌و کهنتر ین منابع بشمار میروند .علاوه میتوا ن **منابع بشمارمیروند . علاوه براینها** میتوان از آثاری چون (روضتـــــه **الصفا)خواند مـــیر و مـــــیر** خواند (قرن ۱٥).

مرآة الجمال) عبدالله یـا فـعی (قرن ١٦) **«تاریخ ابو الـفـد اء»** «قرن ۱۷» و«مقد مهٔ» ابن خلدون (قرن ۱٥) نام برد .

با مرا جعه باین منابع میـتوا ن راه زندگی وفعالیت علمی ابو نصر فارابی را تا حدودی روشن ساخت واو را شنا خت .

نام کامل فا رابی ابو نصر محمد بـــــن محمد طر خا ن‌بن او ز لغ (او ز لق) بـــوده در سا ل ۲٦۰ هجری مطابـــق سال ۸۷۳ـ **۸۷٤ میلادی در محلی بنا مفارا ب** «بعدا اطرار ـ اترار » جائی کـه آب ارلیس به دریای‌سیحون‌میریزد‌بجهان آمد.

نظر بمعلو مات بار تولد فاراب در آن روز گار ،جزیی از قلمـــرو خلافت عربی بوده وبا سر زمیـن **قبایل کوچی ترکی که‌تاز ه اسلا م** آورده بودند وتوسط سا ما نیـــان اداره میشد ،هم سر حد بوده است

فارابی پس‌ازفرا گرفتن معلومات ابتدایی در پی تحصیل دانشس بـه شهر های بزرگ رومـــی آوردو از **شهر های سمر قند ، بخا را،مرو** وری گذشته به بغداد میرسد .

در آن روز گار پا یتخت خلافت از دمشق به شهر نو بنیا دبغدا د انتقال داده شده واین شهر بیکـی از مراکز مهم علم‌و مدنیت شـــرق مبدل گردیده بود .

در بغداد مردمان مربوط به ملیت های مختلف میز یستند ،بازار های شهر مزدهم وکوچه هایشس پر از تردد ورفت وآمد بود. امکان داشت انواع کتب رادر رشته های مختلف علوم در آنجا بدست آورد .مصاحبه ومناظره های علمی رنگ‌یك بخشس انفکاك ناپذیر حیات مدنی شهررا بخود گرفته بود .(۳)

بقول بار تولد بغداد بیشس ازهر نقطهٔ دیگر سر زمین وسیع اسلامی **دانشمندان وادبا یی راکه ازفارس** وآسیا میانه می آمدند ،بسوی خو ذ جلب مینمود .

فارابی با یك وسعت نظر، بدون آنکه در تحصیل علم‌تفاوت معتقدات را مورد اعتبار قرار دهد ،از نـــزد دانشمندان عرب ،فارس ،یونان و مسیحی دانشس آموخت .او حکمت وعلوم یو نانی رااز دانشمندان‌شهیر ابو بشر متی بن یونس فرا گرفت **سپس به‌شهر حران رفت ودرآنجا** علم طب ومنطق‌رانزد طبیب معروف مسیحی یو حنا بن خیلان تحصیل

بقیه در صفحه ٥٤

---

(۱) شهری است در ترکیه کـه سلو کوس اول (۳۰۰ قبل از میلاد **آنـرا بنـانـهاد وپس ازا روم و** اسکندر یه سومین شهر امپرطوری روم بشمار میر فت .

(۲) مقالهٔ «فیلسوف بزر گـــ مسلمان ...» نوشته دکتور بد یع ن. شهشوار او غلو، تر جمه‌ح،س، منتشره در شماره پنجم سال۱۳۳۱ مجلهٔ جهان نو ،

(۳) خیر الله یف، فارابـــی در بارهٔ پر وسه های روحی وتعلیم و تربیه ،تا شکند ۱۹٦۷ ص ١٤

سه قدم اساسی برای تامین صحت

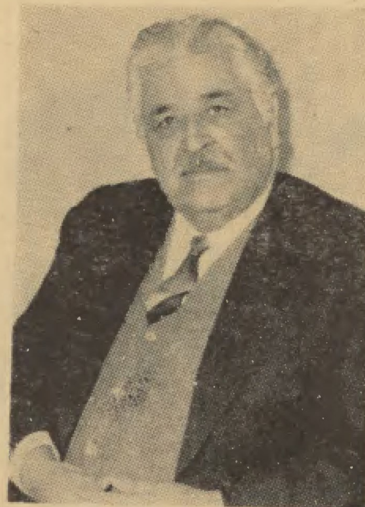
بلندبردن سویه علمی دکتوران تهیه ادویه موثر وگسترش پروگرام‌های صحی تا نقاط دوردست کشور

پوهاند سکندر وزیر صحیه:

● بجای هزاران قلم ادویه غیر ضروری صرف چهار صدقلم دوای مؤثر به کشوروارد میگردد.

● شفاخانه‌های مرکزی به مراکز تربیوی دکتوران در آورده می‌شود.

● نسخه‌های طولانی دکتوران به پیکر اقتصادی مریض صدمه می زند



پوهاند سکند ر وزیر صحیه

و نقاط دور دست کشور ، ازتابلیت ساده یی هم محروم بودند . هزاران قلم ادویه منحصربکسانی

صحت ز یر بنای جا معه است و تکامل سریع اقتصاد ی واجتماعی یك جامعه، رابطهٔ مستقیمی به تند رستی وصحت افر اد بآب و هوای گوارا واقلیم مسا عد کمترزمینه فعالیت امراض‌را مساعد ساخته ، اما عدم توجه به تا مین صحت ، نبودن دکتو ران کافی و با لاخره عدم مو جو د یت ادو یه مو ثر سبب شد ه بود ، تا امراض عادی وابتدا یی رفته رفته ر یشهٔ عمیق پیدا کند و سلا متی گروه زیادی از مردم مارا به خطر اندازد .

درشهر ها ، تعداد دواخانه بیش ا ز اندازه بود ، در حالیکه د هات



بود ، که به معاینه خانه دکتو را ن رفته ونسخه یی می گرفتند ، در حالیکه مردم اطراف دوردست کشور برای مداوی خود، در عوض دکتور کمپودری را هم سراغ نداشتند .

باتحول بنیادی کشور ، وزارت صحیه برای تامین صحت وگسترش طبیب ودوا به همه حصص و لا یات وولسوالی ها ، مساویانه، پروگرام های را تحت مطالعه قرار داده است

پوهاند دکتور نظر محمد سکندر وزیر صحیه در پاسخ سوالی **گفت:**

ـ وزار ت صحیه دو لت‌جمهوری با درك نیاز مند ی ضرور ی جامعه وبا مطالعه اسا سی ، پرو گرا می‌را تنظیم نموده که در حقیقت تغـــییر بنیاد ی در امور صحی مملکت بشمار میرود .

وزیر صحیه افزود :

ما مطابق پالیسی عمو می دولت نمیخوا هیم تا با حر ف مرد م را ، امید وار بسازیم ، ،بلکه در عو ض زمانی از موضو عی سخن میدا نیم ، که زمینه تطبیق و عملی شد ن آن فراهم گردیده باشد .

جامعه ما ، در شرایط موجود ،از نگاه تامین صحت یك‌سلسله‌ضرورت های اساسی دارد ، که قبل از همه باید به آن ها توجه می شد ، تا زیر بنای یك محیط سالم و تندر ســت فراهم گردد .

پو هاند سکندر وزیر صحیه ،بعد از اندکی سکو ت ادامه داد :

ـ**آنچه در مر حله اول میتوانـیم** از آن یاد آور ی کنیم ، سه قدم‌عمده ومهمی است، که برای بهبود امــور صحی مملکت ، مدنظر گرفته شـــده است .

تورید اقلام زیاد دوا ، عدم‌موجودیت **تعداد کافی‌دکتوران ور زیده‌ونبودن** دوا و داکتر ، در همه حصص‌کشور از معضلات موجوده به شمارمی‌رود.

از وزیر صحیه می خوا هم تاازین سه قدم اساسی در امور صحی ،یاد آوری کند .

پوهاند سکندر میگو ید :

ـ نخستین موضو ع پرو گر ا م اساسی وعاجل وزارت صحیه را ، بلند **بردن سو یه علمی‌دکتوران‌طب** تشکیل میدهد .

تداوی امراض به صور ت صحی‌و

موثر صورت نمی گیر ، گرو هی از بیماران،برای درمان شان به‌مما لك خارج میرو ند ، نسخه ها ی طولانی دکتوران در عوض شفای بیمار ، بر پیکر اقتصادی او نیزصدمه‌میزند

این ها ، همه نا شی از عـــد م موجودیت تعداد کـافـی دکـتورا ن ورزیده است دسته از دکتـو ر ان گاهی در تشخیص اساسی مر ض عاجز می مانند واز ین رو ، به‌تجویز نسخه های میپر دازند که چند ین قلم‌دوا را در بر گرفته و قیمت آن از پنجصد تا هزار و با لاتر می‌رسد

شفا خانه ها ی اطرا ف نسبت نداشتن و سایل کافی و دکتورا ن مجرب ،از انجام بعضی تداو ی های مهم عاجزاند ویك سلسله نوا قص دیگر ....

وی می افزا ید :

ـ از همینرو ما، در قد م او لی بلند بردن کیفیت طب و سویه‌علمی دکتوران را ،رو ی ذست گرفته ایم تا تشخیص امراض که اسا س‌تداوی به شمار میرود ، به صور ت درست صور ت بگیرد.

از و زیـر صحیـه میـپر سـم چگونه واز چه طریق میخوا هند تادر بلندبردن‌سو یه علمی دکتوران بپردازید .

وی پس از لحظه یی سکو ت ، چنین میگو ید :

ـ در شهر کـــابل یك تعـــداد شفاخانه ها ی نسبتا مجهزی وجود دارد .

وزارت صحیه درنظر دارد تا این شفاخانه هارا ، به حیث مرا کـــز تربیو ی دکـــتوران در آور ده و طبیبان ورزیده به‌رهنمایی دکتو ران جوان بپردازند..

دکتوران که دوره معینه را ، تحت شرایط خاص به‌این شفا خا نه هـا سپر ی کنند و به‌صور ت نظر ی و عملی کا ر کنند سد تحصیلـــی تازه یی را کمایی خوا هند کرد ،که تخصص است .

همچنان دکتورا ن ولایا ت نیز ، طبق پروگرام مدت های معینی را ، درین شفاخانه ها سپر ی کرده واز مطالعا ت علمی بهره مند می‌شوند .

وزیر صحیه افزود :

ـ با این عمل ما دکتورا ن‌ورزیده یی را تر بیه خواهیم کـرد،تـا در تشخیص امراض ،تداوی مو ثر و تامین صحت ،بتوانند مصدر خدمات خوبی شوند .

همچنان این مراکز تربیـــو ی منحصر به دکتو ران‌نیست ، بلکه موظفین لابراتوار ها ، نر س ها ، قابله ها وسایر پر سونل فنی نیز دوره های معینی‌را برای فراگر فتن اندوخته های تازه علمی طی خواهند کرد.

پوهاند نظر محمد سکندر وز یر صحیه ،از قدم دوم آن وزار ت به سلسله تغییر بنیادی در امور صحی اینطور یاد آوری کرد :

ـطوریکه همه میدانیم دکتورا ن صرف به شهر ها ی پر نفو س و کابل جمع گردیده اند ودها ت دور دست حتی ،از داشتن نر س ، یا قابله یی هم محروم اند .

وزارت صحیه برای رفع این‌مشکل وبه منظور گستر ش فعالیت ها ی طبی ،در همه نقاط مملکت پرو گرام تازه یی را، روی دست گرفته‌است.

به اساس این پرو گرا م مراکز صحی اساسی و فرعی که در ولایات وولسوالی ها وجود دارنـد وفعلا تقریبا به صور ت راکد افتاده اند تجهیزگردیده وفعال سا خته مـــی شو ند .

بافعا ل شد ن اسا سی این مراکز وتجهیز بهتر آن ، همه مرد م‌ولایات وحتی نـقاط دور دسـت،از دوا و داکتر برخور دار می‌شوند .

مادرنظر داریم ، تا همه مرا کـز صحی اساسی و فرعی باهمه وسایل ممکنه طور ی به فعالیت با ندازیم تاوقایه صحت ساکنین منا طـق مـربـــوط را، طـــور لا ز م انجام داده وهمچنان‌به‌تداوی‌مریضان وانتقال آنها به شفا خانــه هـا ی مربوط شهر ها بپردازند .

وزیر صحیه علاوه کرد :

ـ دیگر داکتر وطبیب صرف‌برای یك عده نخوا هد بود، بلکه مطا بق خواسته های رژیم کشور، همه ازآن برخور دار خواهند شد .

پوهاند سکندر در برابریك‌سوالم راجع به اهمیت‌طب‌وقایوی‌وپروگرام های وزارت صحیه درین سا حه اینطور معلو مات داد:

ـ طب وقایو ی از پدیده هـا ی تقریبا تازه علمی بشمار میرود ،که با طب معالجو ی رابطه‌نزدیکی‌دارد. متاسفانه هنوز دسته یـــی از هموطنان ما، به اهمیت طب‌وقایوی پی نبرده اند، ازهمین رو وزار ت صحیـه در تطبیق پـرو گـــرا م های وقایو ی گاهی به مشکلا تـــی مواجه می شود .

وزیر صحیه افزود :

ـ پروگرام واکسن بر ضد مرض توبر کلوز ،از اقداما ت تازه‌وزارت صحیه‌می‌باشد ودر نظر است تابالای تمام مردم کابل وولایا ت، واکسن توبر کلوز تطبیق گردد .

مطابق این پروگرام پیش بینـی شده که در حدود شصت فیصـــد مریضان توبر کلوز ،کم میگردند .

همچنان درساحه توسعه‌وا کسن امراض چیچك ،ملاریا ، محر قه ، هما ی لکه دار، دیفتر ی و غیره نیز پلان ها ی مدنظر می‌باشد.

وزیرصحیه بعد از مقد مه یـــی پیرامو ن دوا، در کشور،قدم‌اساسی سوم آن وزارت را، اینطور توضیح میدهد :

ـتصمیم وزارت صحیه در مورد کنترول ادویه ، به راستی تغییر

بقیه در صفحه ۵۷







نوشته سویل استاکس

تلخیص وترجمه: «رز»

سرگذشت ردن

«ایزا دورا» زیبایی افسانه یـی‌داشت وبرابر به زیبایی خـو دش بی پر وا ولذت طلب بود. ولی این‌نکته ها مانع تبارز استعداد شگفتی انگیز او در هنر رقص نمیتوانست‌شد.

«ایزا دورا » ر قص یـو نـا ن‌باستان رابه تماشا گران بورژ وای اروپا وامریکا شنا سا نیـد او درخواست «گابریل دی انو نز یو» را برای از دواج رد کرد :

«ایزادورا: همان کسیست که‌به«بر ناردشا» گفت:

ـچون شما بزرگترین دمـا غ‌رادارید ومن زیبا ترین پیکـر را، کودکی که‌ازما به‌وجود آید، از هر نظر کامل خواهد بود .

بر نارد شا جواب داد:

ـترس من این است که کـودك‌ما زیبایی مرا ودماغ تـرا‌داشته باشد.

«ایزا دورا» با ایسی نیز شا عرپر آوازه روس ازدواج کـردوسر انجام این شاعر جـوان را بسـوی‌خود کشی راند.

باخواندن سر گذ شت ا یـن‌رقاصه امریکا یی نه تنها بایکی از چهره های تابناك هنری آشنا مـی‌شوید، بلکه اثر خوبی رادر زمـینه «چهره سازی» ادبـی خـوا هیـدشناخت . (متر جم)



درسایه رو شن اتاق خوا بـم آواز خد متگارم را شنید م کـه گفت:

ـیکی از دوستا ن شما مـر ده است: درسر کها همه جـا روی پوستر ها نو شته شده« مرگ غم انگیز ایزا دورا دنکن .»

خد متگار به دنبال این گفته اش پرده اتاق را کشیدونور خیره‌کننده روز رابه اتاق سر ازیر سا خت. نور برایم آزار دهنده بودهمانگو نه که‌خبر مرگ ایز ادورا سر گیچـه ام‌ساخته بود.

جرات نمیکرد م تفصیـلا ت مرگ او را در روز نامه هابخوانم، ولی مطمئن بودم که مرگ‌اومرگ راحتی ، در میان بستر نرم نبو ده است دراین‌باره چنان اطمینـا ن داشتم که اگر خد متگار م کلمـه غم انگیز رابه کار نمیبرد باز هـم این نکته را میدانستم .برای اینکه خودش یکبار گفته بود که‌از مرگ آزام خو شش نمیاید او میخوا ست که‌مرگش به نحوی از انحاءبرمرد م اثری عمیق‌گذارد .

آنشب رفته بودیم سینما پس از آنکه ازآنجا بر آمدیم ،پیاده به‌سوی خانه به‌راه افتادیم. در ینحال اودر باره مرگ صحبت میکردو گفت :

ـمیدانی ، مرگ من باید یـك اوج باشد. هما نطور ی کـه تماشا گران رقص من انتظار دارند مرگ من نباید چیزی عادی‌وخسته کننده به نظر آید .

در حالی که روز نامه چملـك شدهٔ را به دست داشتم ذهنـم د ر تاریکهای چار ماه گذ شته سیـر کرد واثراتی که«ایزا دورا» بر من گذاشته بود، پیش چشمم مجسـم شد.

روزی‌رابه خا طر آوردم که‌برای نخستین باروی را در خانه اشـ ملاقات کردم آنشب وقتی خا نـه اش را ترك گفتم، احساس‌میـکردم که او خرابه ها ی‌یك زن احمـق استـ خرابه هایی که‌هیچ زیبایـی ندارد.

بعد، باز هم ایزا دورا را د ر ـ هوتل«نگر یسکو» دیدم در آنجا در میان رنگهای زیبای اتاق نشسته بودودرنور سر خرنگ سپیده دم از گذشته های خودش قصه میگفت.

باردیگر ، هنگامی ایـزادو رارا دیدم که روی زینه های خاك آلود استیشن «نیس» انتظار ترینـی را میکشید تابه پا ریس برود .

پیش ازآن سه بار دیگرکوشیدم اورابببینم ،ولی وی هر بارتصمیمش راتغییر میداد و من نمیتوا نستـم ببینمش وحالا باشر مندگی میگو یم که‌درآخر ها حوصلـه ام از دستش سر میرفت.

من‌به اووعده کرده بود م کـه وقتی«نیس» راتر ك گو یدبـر ای خداحافظی به استیشن خوا هم آمد اما او رفتنش‌رابرایم خبر ندادومن از ارسی اتاقم درهوتل که رو بـه روی استیشن واقـع شده بود او را میدیدم که انتظار ترین را دارد تنها هنر مند جوانی که اورا«ج» مـی



دناك ((ایزادورا))

نامم برای خدا حافظی آمده بود.

ایزادورا دریك کوپه گرا نبها سفر میکرد ، زیرا تکت تر ین اورا کس دیگری خریده بوداوآنقدر بی پول‌بودکه نمیتوانست به بار بران استیشن انعام لازم را بد هد. بعد فهمیدم که درطو ل مسا فر تش‌تا پاریس، جزچند تا مالته یی که باخودش داشت ، دیگر چیزی نخورده بود.

پس ازآن تنهایك نا مه ازایزدورا دریافت کردم او درین نامه ا شس من‌خواسته بود که برای یکی ا ز بزرگترین روز نامه های پار یس مقاله‌یی درباره او بنو یسم، نوشته بود«میدانید که من هنوز هم می توانم بر قصم زیراشما درین آ خر هامرا در استد یو دید ه‌اید و لی بسیاری ازمردم درینجا باورندا رند که‌من رقصیده میتوا نم.»

ازروی این نامه دریافتم که اوبا چه‌سقو ط مد هشی رو به‌رو شده است ـ آنهم از چه او جی .

روز گاری بود که میخوا ستم رفتار خودم را با«ایزا دوار» به صورت عملی عیارکنم. یکروز باچشمهای زیبایش خیره خیره مرا نگریست و گفت :

ـ شما چقدر مرد عملی‌هستید . چرا شما اینقدر عملی هستید ؟ چرا همه به جز ایزا دورای بیچا ره آدمهای عملی هستند ؟ باهر کسی که‌رو به رو میشوم، فکر میکند که زندگی تنها همین شنبه ، یکشنبه دوشنبه ،سه شنبه ،چار شنبه ، پنجشنبه و جمعه است ؟بعد هم تشییع جنازه فرامیر سد ، زند گی برای مردم همین است و بس چرا؟ من هیچ نمیفهمم.

نخستین دیدارم را با«ایزا دورا» چون‌رویای دلپذ یری به یاد دار م:

یکشب گرم تابستا نی بو د ما در «نیس» زند گی میکرد یم. آ نشب باهمراهی «ج»به دیدن ایز ا دورا رفتیم.« ایز ادورا» ازما خوا سته بودکه‌سا عت‌پنج ونیم به دید نش برویم. ولی ماکه فا صله‌خانه اورا ازمرکز شهر غلط تخمین کرد ه ـ بودیم، ناو قت به آنجا رسید یم یك ساعت ناو قت رسید یم‌با اینهم دیر رسیدن ما گران تمام‌نشد، زیرا یك‌ونیم ساعت دیگر صبر کرد یم‌تا میزبان به سرا غ مان آمد.

خدمتگار « ایزا دورا» مارا به اتاقی که ار سیش به سوی بر ند ه یی‌باز میشد ر هنمایی کرد. نیم سا عت‌بعد خد متکار دیگری‌که‌یك پسر امریکا یی بود، به اتاق آمده وگفت:

ـ شما باید صبر کنید.اگر بروید «ایزا دورا» هر گز مارا نمیبخشد. او ازچهره های تازه خو شش می آید، وی حالا برای شنارفته است، هر لحظه ممکن است بر گردد.

ما به برنده رفتیم و نیم سا عت‌دیگر صبر کردیم تمام این مدت‌را درباره ایز ادورا سخن زدیم و من‌به تصویر او که از ارسی نیمه باز دیده میشد، خبره شده بودم .

این تصویر د ختر زیبا یی‌را نشان میداد که‌د ر ساد گی‌به‌را هبه هامیماند. این دختر پیرا هن‌سپیدی باآستین های دراز پو شیده بو د. این‌پیرا هن سپید تا شصت‌پاهایش میرسید. دختر زیبا روی یك میز چوبی نشسته بود و چهره اش سادگی پر شکوهی داشت .

خد متکار امریکایی که نگاه‌های مرا دنبال کرده بود گفت:

ـ«ایزادورا» دیگر به این تصویر شباهت ندارد .

پیش ازآنکه چیزی بگویم، توجهم راموتر کو چکی جلب کردکه‌به سوی‌خانه میامد. مردی از مو تر پیاده شد وبعدتر فهمیدیم که‌برادر «ایزادورا» است او تو جه چندانی به‌مانکرد. تنها گفت :

ـباز هم دو تا تازه وارد د یگر بگرد وپیش خواهرم میچر خند

نیم ساعت دیگر صبر کردیم و سرانجام موتر دیگری زیر برنده ایستاد و«ایز ادورا» همراه با یك زن‌امریکا یی ازآن پیاده شد .و من برای نخستین بار پر آواز ه‌تر ین رقاصه نسل را دیدم.

او در پیاده رو پایین‌ایستاده وما رابرای لحظه یی خیره خیرهٔنگریست نمیدانستم که ایز ادورارا چگو نه

بقیه در صفحه ۵۸



ایزادورا

عبادی
ممثلی برای نقش های منفی

بالاخره باید کسی هم باشد تا نقش های منفی را بعهده گیر د

• • •

عبادی: میخواهم هنرم در یک ساحه محدود نماند

« نمی توانم قبول کنم که هنر بدون ارتباط باجامعه باشد هنری را که ربطی به اجتماع نداشته باشد هنرمندی بو جود می آورد که از اجتماع بریده‌باشد وجدا زندگی کند واین نا ممکن است ، ز یرا ا گر فرد در اجتماع زیست نکند پس اجتماع چگو نه به وجود آمد ه وا گر هنر که ر یشهٔ آن از اجتماع‌وروابطاجتماعی آب‌میخورد حاصلش برای اجتماع نباشد .

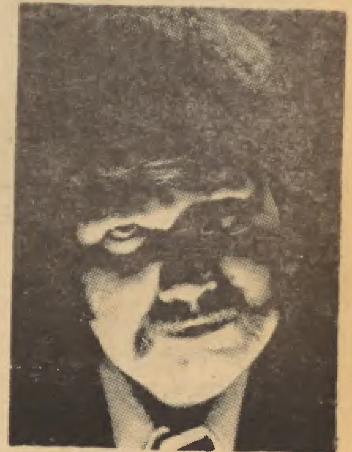
بیهوده است . من به اینکه هنرو هنر مند نمی تواند از آ دم ها جدا باشد ، از اجتماع جدا باشد و با و باروابط اجتماعی تماسی ندا شته باشد سخت عقیده دارم. اگر دقیق شده باشید هنر تمثیل در طو ل ز مان دچار تحو لاتی شده‌وتغییراتی بخود دیده است این بعلت آ نست که جوامع همیشه در تغییر وتحو ل است . این مطلب هم ثابت میکندکه هنر و بخصو ص هنر تمثیل با اجتماع پیوند محکمی دارد » .

وقتی که او این حرف ها را میزد من متو جه حر کاتش بودم، او آدمیست گلوله باصورت گوشت آلود بروت های ضخیم و مو های خر مائی. خشن به نظر میر سد ولی نهایت صمیمی و ظریف است. اسم او را بار ها شنیده ایدمنتهی بشکل شکسته آن «ف عبادی» بسیار ممکن است بعد از شنیدن داستان دنباله داری او نفرت‌تانرا بر انگیخته باشد . نقش ها یی‌که بازی میکند غالبا منفی است . او نقش آدمهای بد را بازی میکندولی خودش خو بست او می خندد و میگوید :

«وقتی که نویسنده برای‌نکوهش بدیها واعمالی نا پسند قهر مان خلق میکند و توسط او پیام خود را باز میرسا ند حال باید ممثلی‌باشد تابا بازی کردن درین نقش آن بر سناژرا زنده سازد . این بازیگر هر که باشد مثل سایر ممثلان در زنده ساختن اثر اهمیت دارد .

او می خندد و اضافه میکند :

ـ شاید کسانیکه مرا ندیده اند و صرف آوازم را «البته آواز خشن مرا» هنگام تمثیل در یکی ازنقش های منفی میشنو ند تصو ر بنمایند که من اصلا آدم خشنی هستم ، شاید دلشان بحال فامیلم بسوزد که چگونه با آدمی مثل من میسازند اما بر عکس وقتی که پای تمثیل و هنر در میان نیست دو ستانم با علا قمندی فر او ان می خوا هند من با ایشان با شم‌و آنها را بخندانم میتوان‌گفت که در زندگی غیرهنری خود کمید ین هستم .



می پرسم :

ـ کمیدین گفتی استاد رفیق صادق بیادم آمد . در مورد او چه عقیده ای داری ؟

عبای به صورت جدی پاسخ میدهد :

ـ استاد رفیق صادق هنرمند شناخته شده و معروفی است که بخصو ص‌باز ی‌کمیدی اوطرفداران بیشماری دارد .

من از رهنمایی های او همیشه بر خورد ار بوده و هستم .

می پرسم :

ـ تا حال در چند نما یشنا مه حصه گرفته ای عبادی میخندد :

ـیکی دو تا نیست که یاد آوری کنم به خصو ص با اینهمه‌گرفتاری توقع داری نقش هایی را که بازی کرده ام می شمردم و بحافظه می‌سپردم...؟ بهر حال غیر درام ها و داستا نهای متعدد رادیو رو ی ستیج تیاتر هم بازی کرده ام ، بسیار آرزو دارم ممثل بر کـا ری باشم وهنرم محدود به رادیو نماند، از همین جهت در فلم اندرز ما در نقش کوچکی را بازی نمودم .

می پرسم :

ـ راجع به فلم چه نظر داری ؟

میگوید :

ـ من در فلم اندرز مادر نقش کوچکی داشتم یعنی نقش من آنقدر عمده نبود که بتوانم در باره‌تمثیل خود در فلم حرفی بزنم . اما من معتقدم که هنر سینما روزی در کشور ما رونق خوبی خوا هدیافت و آرزوی من اینست که در فلم‌ها هم بازی کنم .



ف. عبادی هنرمند محبو ب

میگویم:

ـ حتما از فلمها هم‌نقش های منفی را بعهده میگیری ...

می خندد پاسخ میدهد :

ـ ممکن استهمینطور باشد ...

میگو یم :

ـاز بازیگران نقش های منفی در فلمهای هندی چه کسا نی را می‌پسندی .

عبادی بعد از اندك تفکر میگوید:

ـ من اصلا با طرح ریزی‌سنار‌یوی اکثر فلمهای هندی موا فق نیستم ... در فلمهای هندی صحنه های زد وخورد ویا بعضی صحنه های کمیدی و یا رقص عمدا و بدون ارتباطبااصل داستان‌گنجانیده میشود ... نقش های منفی اکثرا شکل فر عی و تجارتی د ارد... در حالیکه باید اصلا صحنه اضا فی در فلم گنجا نیده نشود ... از بازیگران نقش های منفی مو فق

ترین چهره ها عبا رتند از گی،ان- سنگ، پران وشتر وگـن سینـها می پرسم :

چگونه فلمها را می پسندی :

- فلمهایی را که در عین‌سا دگی وغیر اغراق آمیز بودن جـدی و پرکشش باشد و تماشاگر نتوانـد از پرده سینما چشم باز گیرد .

- آیا می خوا هی در دوبله فلم ها سهم بگیری ؟

اصلا آوازه دوبله کردن فلم از مدتها ست در همه جا شنیده می شود ولی نمیدانم کار اساس‌دوبلاژ فلمهای خار جی چه وقت شر وع خواهد شد ... من جدا مایلم در دوبله فلمهااز آوازم استفاده کنند. گر چه میدانم کار مشکلی‌اسـت و شاید یکی دوفلم ویا بیشتـــر را نتوانیم درست دوبله کنیم ولـــی بشتکار وبعد تجر بـه ها خواهـد توانست ما را درین امر مو فـق بگر داند .

بناغلی عبادی نظرت در بـا ره داستا نهای رادیو چیست ... آیـا شما در کارتان موفق هستید ... ؟

- باید بگویم که اگر موفق‌بودن را از روی استقبال مردم وتبصره های شان سنجش کنیم کار ما امید وار کننده است زیرا داستا نهای رادیو شنونده زیاد دارد امااز نظـر فنی و هنری نوا قص بیشماری در کارما به ملاحظه میر سد که عوامل زیادی در آن دخیل است ، از قبیل کمی وقت برای تمرین درام ها و داستانهای نـر سیـدن داستان از طرف نویسنده بوقت و زمان معین محدود بودن وقت استد یو بر ای ثبت، عدم آشنایی ممثلان تازه کار وغیره ، با اینهم استاد صادق و بناغلی رونق که تازه همکا ری را بارادیو آغاز کرده اند تلاش‌فراوانی برای بهتر شدن تمثیل بخرچ می- دهند .

- از کدام نقش هایت خو شت آمده ؟

- از نقش هایی‌که بازی کرده ام عمده ترین آن در داستان رابعه. مهره سفید ، آخرین فریب ویك تعداد داستا نهای بنا غلی روستا باختری است که متاسفانه دریـن اواخر بارادیو همکاری ندارند.

- چون همیشه نقش های منفی‌را بازی میکنی آیاکسی در برا بـر ت اظهار انز جار نمی کند ...

-خوشبختانه مردم مادرین‌سالها باهنر آشنائی خوبی بهم رسا نیده اند وازین لحاظ قدر هنر مـــند را میدانند... اکثراًبا خوشرو ئی ازمن استقبال میشود . باز اگر کسی‌بمن بخاطر کدام نقش که بازی کرده‌ام دشنام هم بد هم من آزرده نمی - شوم زیرا هر قدر آدم قو یتر بازی کند (یعنی نقش منفی را) به همان اندازه بیشتر تماشاگر یا شنو نده را تحت تاثیر می آورد واحساسات شان را مشتعل میگر داند .

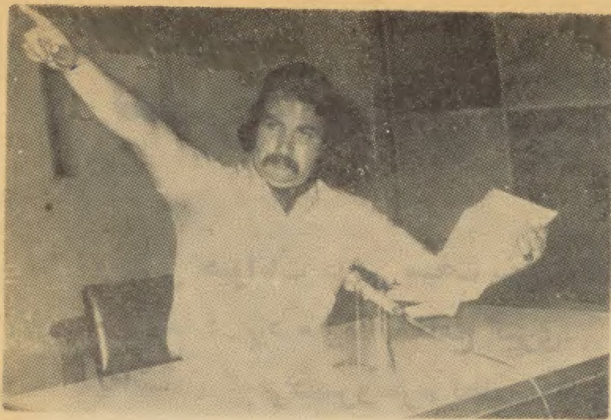
ف عبادی در چوکی جابجا می - شود ، من متوجه او هستم، متو جه حرکاتش ، متوجه قیافه اش‌که‌گاهی جدی میشود و گا هی لبخندی بر لبش هویدا میگردد . او میگوید :

- من مخالف تقلید هستـــم ... یعنی هر هنر مند باید بـــکو شد شیوهٔ بخصوص داشته باشد ا مـا ممثل بایدطوری بازی کند که یـك نقش او بانقش او با نقش‌دیگر ش شباهت نداشته باشد یعنی ممثـل باید کرکتر شخص آنر را تـبا رز بدهد می پر سم :

به موسیقی علاقه داری ..؟

- سوال عجیبی میکنید ... آیـا ممکن است کسی به مو سیقی‌علاقه نداشته باشد ...؟

من در مجالسی که با رُفقا می - باشم آواز می خوانم و لی بموسیقی دسترس کافی ندارم ...



عبادی درحال اجرا ی نقشی ازپشت میکرو فون رادیو

برای اینکه با او شوخی کـــرده باشم به هیکل فربه اش د قیق‌شدم یکی از همان سوالهای قـرار دا دی مصاحبه هارا مطرح میکنم :

- عبادی جان از همی خور د نی ها چیره خوش داری .

می خندد ... خنده بلند وصدادار بعوض اینکه بسوالم جوابی‌بد هـد خودش سوال میکند :

- چرا اینرا پرسیدی ؟

میگویم :

- هیچ همینطور ... مصا حـــبه است دیگر و من هم مصا حبه چی...

باخنده پاسخ میدهد :

-هرچه پیش آید خوش آید ...

مهم اینست که‌از هیچ خورد نی بدم نمی‌آید ...

- یعنی هر چه‌دم‌رویت بـــو د میخوری .

- بلی میخورم ...

خودرا در چوکی فرو کرده‌میگویم

- ماره تر ساندی‌ناجوان ...

هردو میخندیم و من فکر میکنـم دیگر سوالی باقی نمانده... آ نگاه میگویم از خودت حرف بزن‌ازز ندگی فامیلی ، از مصرو فیت‌ها ...

حرفم را « قر مچك » کـــر ده میگوید :

بقیه در صفحه ٥٥



عبادی (استاده) از طرف راست‌نفر سوم بین گرو هی‌از هنر مندان‌رادیو

سارهٔ دبشر دژوند ددوام وسیله ده

وحشی حیوانات دژمی سخت سارهٔ زغمی او هیڅکله دریږد سره نه مخامخ کیږی. په انسان کښی دسړو سره تطابق ترازموینی لاندی نیول شوی دی، غره ختونکی او هغه کسان چه قطب ته نژدی ژوند کوی، ددغی ازموینی دپاره ښه مثالونه دی.

ټول خلك له سړ ی هوا څخه شکایت کوی .مگر لږ شمیر دانسان په ژوند کښی دهغی په اهمیت پوهیدلی دی. ښایی دا خبره د تعجب وړ وگرځی که ووایو چه ژوند پیژندنه دساړه مرهونه ده، ځکه په همد غه وسیله ده چه کیدای شی حیوا نی او نباتی انساج ذخیره او ترخیړنی لاندی ونیول شی. په ژوند یو موجوداتو کی ساړه په حیا تی اعمالو باندی پخ کوونکی اغیز لری اوله همدغه امله ده چه دڅېړه په عملیاتو کښی له دغی طر یقی څخه کار اخیستل کیږ ی . په سختو ځیکو کښی دناروغ دسړو لو په وسیله ده ته دژوندی پا تی کید و امکان ورښښل کیږ ی ځکه چه په همدغه وسیله، ناروغ تر زیا تی مودی پوری خپل حیاتی اعمال سا تی اود ځیکی نښی ورو ورو له منځه ځی.

دهغو حیوا ناتو دبدن په سړولو سره چه توده وینه لری ، کیدا ی شی چه ددوی دبدن دتو دو خــی درجه دسا نتیگراد لسو در جو ته ورسوله شی او په دغسی یو حا لت کښی حیوان دسړی وینی دحیواناتو تر شرایط لاندی راځی او تر یـو ی محدودی مودی پوری بی له دی چه دکوم بهرنی محرك احساس و کړی پوره بیحر کته په حالت کښی ژوندی پاتی کیږ ی او که یی بد ن بیرته تودشی ، حیوان دبیهو شی له حالت څخه راوزی او خپل عاد ی ژوندته بیرته راگر ځی بی له د ی چه کومه وړه روحی یا جسمی نا رامــی ورته پیښه شوی وی.

نن ورځ دکنگلید لو په وسیله د انسان دبیهوشه کو لو په برخـــه کښی زیاتی څیړ نی کیږ ی .

دا انسان کنگلول اود هغه سا تل دپو هانو هیله ده اوډاکتر ا ن په دی هڅه کښی دی چه خپل ناروغان مثلاً هغه څوك چه دونیو په سرطان اخته وی دکنگلولو په وسیله ژوندی وساتی اود هغی ورځی په انتـظا ر کښی پاتی شی چه دوینو دسرطا ن ناروغی دپوره تداوی وړو ی او بیا عادی حالت ته دناروغ په راگرځولو سره دهغه نارو غی تر معا لجی لاندی ونیسی .

باید وویل شی چه دکنگلیدو په وسیله دا نسان یاحیوا ن ژوند ی ساتل هغه طریقه ده چه په هغی کښی موجود نه ژوندی وی اونه مړ .خو په دغسی یو حالت کښی ژوند په ډیر ورو ورو شر ایط کښی په کنگـل شوی نسوجو کښی دوام پیداکوی.

ژوندی موجودات دوه ډوله دسړ ی هواپه مقا بل کښی عکس العمـل ښیی: یادهغی په مقابل کښی تسلیم شوی او دمحیط دتو دو خی تردرجی پوری خپلی دتو دو خی در جه ټیټوی اویا یی په مقابل کښی مقاومت کړی او دخپل بدن دتو دو خی در جــه ثابته ساتی. خو څندی له لو مړی ډلی څخه دی او انسان او تی لرونکی حیوانات و الوتونکی په دوهمه ډله کښی راځی . ددغو دوو ډلوترمنځ

داسی حیوانات شته چه دبهر نــی محیط دسړو په مقابل کی دمقاومت توان نلری اودبدن دتو دو خی درجه ثابته نشی ساتلای خو تر یـو ی اندازی پور ی مقاومت ورسر ه کولای شی. له دغی جملی څخه دقطبی هږ چه «هبو ناسیون» ورته وایی. په دی معنی چه دبدن سو نگ کمیږ ی اود نیمه بیهو شی په وضع اخته کیږی.

پـــه ورو ستیـــو کـلــــو کښـــی د هبر ناسیون یادبدن دتو دو خی درجی ښکته کولو مسأله په انسا ن کښی هم دتوجه وړ گرځیدلی ده او لکه چه وویل شول له هغه څخه هدف دبد ن دتودوخی دمنظم کوو نکو وسا یلو څنډول 'ود نیمه بیهو شی خو اته دانسان بیول دی.د ښکتنی ډلــی په حیو اناتو کښی د سړو په وا سطـه کیمیاوی بدلو نونه څنډ یږ ی اوپه دی ډول دوی کولای شی چه منفی تودوخه وزغمی .د ښکتنی ډ لـی د حیواناتو په خلاف چه د سړ و سره دمخامخ کیدو په وخت کښی یـــی دځلولی فعالیت ډ یری لږ ی اندازی ته رسیږی ،په انسان کښی هرڅومره چه دبهرنی محیط دتو دو خی درجه کمه شی ،بدن خپل فعالیت زیا توی او زیاته تو دوخه تولید وی .

کله چه انسان دسړو په مقا بـل کښی پیښیږی ، دده بدن پـه دو ه ډوله له ځان څخه دفاع کو ی:«دزیاتی تودوخی تو لید»او تو دوخی دبیر ته ورکولو که والی .»تاسی به کله کله دی ته متو جه شوی یاست کله چه هوا سړه وی او تاسی دمجبو ریت له مخی د هغی په وړاند ی درید لی یاست، ناڅاپه لړ زه درته پیدا شوی اود زیاتو سړو له امله غاښو نه یو بر بل ښښلی .

ددغه ریږ دعلت دبـدن ذعضلاتـو انقبا ض دی چه میخا نیکی کارسرته نه رسوی او په دغه حال کښی دبدن **ټول عړی په خــاص نظم او چټك** په یوه ثانیه کښی له پنځونه تر لسو ځلو پوری منقبض شو ی او په دی ډول خپله انرژی په تودو خه بدلوی ترڅو دبدن دتودو خی در جه پورته لاړه شی .

هر څومره چـه سړی هـواشـدت زیات وی ،زیاتره غړ ی به دعمـــل ډگر ته راووزی ،مگر داچه دکو م علت په اساس دغه انقباض منځ ته راځی بیلی بیلی عقیدی شته .څینی عقید ه لری چه عضلا تی انقباض ونه دعصبی غوټو ترفرمان لاندی چه په ټو ل بدن کښی خپاره دی، سرته رسیږ ی او بالعکس څینی نور په دی عقیــد ه وی چه دغه عمل د «هیپو تالاموس»



غره ختونکی انسانان کښی دسړو سره درتطابق در آزموینی دسړه رسولو دپاره مثالونه دی.

په‌فرمان چه ترما غزه لاندی پرت دی، سرته رسیږی . په‌هر حا ل هغه تودو خه چه‌په دغه‌وسیله پیداکیږ ی دتو دوخی سنجوونکی آلی په‌وسیله یاد مصرف شوی **اکسیجر داندازی** په‌تاکلو سره اندازه کیدای شی . دوهمه طریقه ډیره ساده ده‌ځکه چه هرلیتر اکسیجن ٤٫٦ کالوری تودو خه‌تولیدوی اوکه‌د آکسیجن انداز ه دتنفس ما سك په وسیله و نیو له شی، دتودو خی میزان به لا سرته راشی نوځکه دریږد په‌و سیله بد ن زیاته تودوخه تولیدو ی اود خپلی **تود وخی درجه ثابته ساتی .دریږ د** اغیزه له‌دی ځایه پو هیدای شی چه پو هانو د (کووار) په‌وسیله په‌شپی کښی ریږدله منځه یوړل او په غه حالت کښی حیوان ونشو کو لای د خپل بدن دتو دو خی درجه چه د سانتیگراد شلو در جوته رسید لی وه، خپلی معمو لی اندازی یعنی۳۷ درجی ته ورسو ی .

«کورار» یوه سمی ماده ده چه د عضلاتو دوچیدو سبب کیږ ی‌اوننن ورځ دجراحی عملیاتو د پار ه پـــه **بیهوشه کو لو کښی استعما لیږی سورپو ستانو دغه ماده‌د خپلو نیزو او غشو په ځوکو باندی موږل اوپه جگړه کښی یی استعمالول اوپه دی**

ډول که غشی په‌چا باندی لگید ه‌او هغه یی نه‌واژه ،دکورار دزهـره د **اغیزی په‌وجه په‌دغه تنفسی عضلات وچیدل په‌پور تنیو مطالبو ته پـــه** پاملرنی سره په دی‌پوهیدای‌شو چه اپردتر کوم‌ی اندازی پور ی دانسان دپاره گټورد ی اود سړو سر ه په مقابله کښی څومره لویه بـرخـــه لری .

دسړو په مقابل کښی دانسا ند بدن دوهم عکس العمل دتودو خی دبدلونو کمول دی. آیا هغه څو ك چه تریوی مودی پوری په‌سړ ه هوا کښی پاتی کیږی ، رگك یی سپین نه‌اوړی ؟

درنگ ددغه سپینوا لی علت د پوستکی دسطحی رگو نو انقبا ض **دی. په‌دی ډول دپو ستکی په‌رگونو** کښی چه دبهرنی سړ ی هواسر ه په‌تماس کښی دی، دوینو جریا ن کمیږی اوله دغی لاری څخه لږ ه‌تو دوخه راوزی . مگر دغه حالت دایمی **نه‌دی اور گونه ژر خلا ضیږی او ر** گو نوته دوینوزیاته‌اندازه **رارسیږی** چه پو ستکی توده کړی .

که‌هغه موده چه آنسان د سړ ی هواپه مقابل کښی ولاړ دی، زیا ته وی، دغه دوه حالتو نه‌به یوبه بـل پسی تکرار شی.

هغه وینه چه دپو ستکی درگونو دانقباض له امله‌دمحیطی ونیو لـــه جریان څخه کمیږی ،دبدن ددا خلی غړو په تیره بیا دځیگر خواته ځـی اوپه دی ډول دبدن داخلی سو نگ زیاتیږی او زیاته تودوخه‌تو لیدیږی باید وویل شی چه‌د سړ ی‌هوا‌سره دمبارزی دپاره دغه دوه عوا مـــل **کافی نه‌دی اویوبل عامل هم اړیکی** ورسره لری چه‌هغه ته دمحیط سره تطابق یاعادت کول ویل کـیـږ ی. تاسی به اړو مرودی تکی ته‌متو جه شوی یاست چه والگی نیو لدژ می په‌شروع یادمنی په‌پای کښی زیا ت وی ځکه چه بدن دسړو سره عادت نه‌وی نیولی اود هغو دشرایطو سره یی جوړه نه‌وی کړی . مگرله یو ی مودی وروسته یعنی دژمی په اولو وختو کښی سره ددی چه هوا سړه ده، انسان لږ ورځخه‌رنځ اخلی ځکه چه‌بدن دهغی له شرایطوسر ه‌تطابق کوی .

دایوه نه **پیژندله** شو ی مر حله ده چه باید ترزیا تی ځیر نی‌لاند ی



داوسنی عصر د جرا حی‌عملیا ت‌په انکشاف سره **دانسان بدن هغه غړی چه‌د سړو په مقابل کښی** دنه‌مقاومت له عمله **دوچ‌شوی وی بیرته** عادی حالته **راگرځو ل‌کیږ ی .**

ونیوله شی .پرو فیسر (هـنـرو) ددغی مرحلی دعلت او میکا نیزم د موند لو دپاره یوشمیرسپین موږکان ترازموینی لاندی ونیـو. دموږك د ټاکلو علت دا ؤچه‌دغه‌حیوا ن زیاته ږی نه‌لری او سر بیره په د ی د انسان په‌شان دساړه محیط سر ه‌د خپل بدن دتودو خی ددرجی دکمولو عادت نه‌لری .نوموړی دغه ازموینـه په‌یو زیات شمیر موږ کانوباندی د خو نسلونو په ترڅ کښی جـار ی ساړه محیط په شرایطوکښی تغذیه کیدل .جوړه کیدل او لنگو ن به‌یی

کـا ؤ.

کله‌چه دلو مړی ځل دپار ه‌به‌یی حیوان سړی هوانه پـر ینښودل ، موږك به‌په ریږ دیدو پیل **کاؤ اودغه** ریږد به اوږدیده . مگر څوسا عته وروسته به‌له ریږد څخه پاتی کیده اوداسی ښکاریده چـه بـدن یـی د بهرنی محیط دشرایطو سر ه‌ځا ن تطبیق کړیدی. **از موینه ښو لـــه** چه دریږد په‌مرحله کښی دتیروئید دەرغیږی اودپیښتور گو دپا سنـی برخی څخا زیاتید له او بیاکله چه

پاتی‌په ۵۷ مخ گی



په‌زره هواکښی دانسان مقاومت په‌سړو او بو کښی دپاتی کید وپه نسبت ډیر څله زیادت ډ ی.

از : علی اصغر بشیر

(قسمت ۸)

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند درباره تقویم و تاریخ

تقویم مسیحی:

تقویم مسیحی بر مبنای سال شمسی است و ماههای آن عبارتست از:

جنوری	۳۱روز
فبروری	۲۸ یا ۲۹ روز
مارچ	۳۱ روز
اپریل	۳۰روز
می	۳۱ روز
جون	۳۰ روز
جولای	۳۱ روز
اگست	۳۱ روز
سپتمبر	۳۰روز
اکتوبر	۳۱ روز
نومبر	۳۰ روز
دسمبر	۳۱ روز

(آنچه در فوق آمده است اسامی ماهها به انگلیسی است ولی سایر ملل مسیحی هر کدام بزبان خود نامی به این ماهها داده اند مثلا فرانسویها میگویند: ژانویه، فوریه، مارس، اوریل، مه، ژوئن ژوئیه، اوت، سپتامبر، اکتبر، نوامبر و دسامبر).

سال ژولین:

رومیان قدیم سالی داشتند که مبدأ آن از تاریخ بنای شهرروم حساب میشد و ماههای آن از این قرار بود: تشرین اول مطابق اکتوبر، تشرین دوم مطابق نومبر، کانون اول مطابق دسمبر، کانون دوم مطابق جنوری، شباط مطابق فبروری، آذر مطابق مارچ، نیسان مطابق اپریل، ایار مطابق می، حزیران مطابق جون، تموز مطابق جولای، آب مطابق اگست و ایلول مطابق سپتمبر (این ماهها اکنون هم در بعضی ممالك واز آنجمله برخی ممالك عربی که مسیحیان درآن زندگی میکنند معمول است).

ژول سزار قیصر روم در قرن اول قبل از میلاد، اصلاحی درین تقویم بعمل آورد بدین معنی که از هر چهار سال سه سال را ۳۶۵روزه وسال چهارم را ۳۶۶روزه قرارداد و یك روز کبیسه را برماه شباط (فبروری) که ۲۸روزه بود افزود تا ۲۹ روزه شد ونام این تقویم را ژولین نهاد.

درتقویم ژولین هر سال که بر عدد ٤ قابل قسمت بود سال کبیسه محسوب میشد.

مسیحیان تا مدتهای مدیدی تقویم و تاریخ خاصی نداشتند و همان تقویم ژولین رابکار میبردندتا اینکه راهبی بنام دینس خرد، تاریخی از مبدأ میلاد حضرت عیسی (ع) وضع کرد و روز میلاد را ۲۵ کانون اول (دسمبر) سال ۷۵۳ از تاریخ بنای شهر روم تعیین کرد وسال ژولین را بامیلاد تطبیق نمود و نام آنرا سال ژولین میلادی نهاد. سال ژولین که اساس سال میلادی بود، مبنا یش برطول سال شمسی اصطلاحی بود یعنی تصور میکردند که سال شمسی ۳۶۵ روز و شش ساعت است در حالی که ستاره شناسان سال شمسی نجومی را ۳۶۵٫۲۴۲۲ روز میدانستند، بنا بر این سال ژولین ۰٫۰۰۷۸ روز طولانی تر از سال حقیقی بود و همین تفاوت جزئی که در هر سال یازده دقیقه و چندثانیه میشد اگر چه در ابتدا جلب توجه نمیکرد ولی بعداً حساب کردند که درهر ۱۳۰ سال یك شبانه روز میشود و در ۱۸۰۰ سال به چهار ده روز میرسد مثلا اگر ابتدای جنوری امسال یازده جدی باشد در ۱۸۰۰ سال بعد ابتدای جنوری ۲۵ جدی خواهد بود.

سال گریگوری:

برای اینکه نقص سال ژولین برطرف شود، در سال ۱۵۸۲ پاپ گریگور ۱۳عده ای از منجمان را دعوت کرد وبا مشورت آنان اصلاحاتی در تقویم ژولین وارد آورد. اصلاحات او از اینقرار بود:

۱ــ چون تا زمان پاپ مذکوریازده روز بین سال حقیقی شمسی وسال ژولین تفاوت پیدا شده بود امرکرد که روز ٤ اکتوبر سال ۱۵۸۲ راروز ۱۵اکتبر حساب کنند. این فتوای پاپ اعتراضاتی را بوجود آورد ولی دستور پاپ اجرا شد.

۲ــ برای اینکه در آینده چنین تفاوتهای پیدا نشود، پاپ امر کرد در هر چهار صد سال سه سال را کبیسه نکنند ،یعنی درتقویم ژولین تمام سالهایی که بر عدد چهارقابل قسمت است، سال کبیسه محسوب میشود اما درتقویم گریگوری سالهایی که دارای دو صفر درسمت راست خود می باشند و اعداد بعد از صفر بر چهار قابل قسمت نیست کبیسه نمیشود مثلا سال ۱۷۰۰ ، ۱۸۰۰ و سال ۱۹۰۰ کبیسه نمیشود اما سال ۱۶۰۰ و سال ۲۰۰۰کبیسه است.

اگر چه با این ترتیب در هر چهار صد سال سه روز از سالهای کبیسه کم شد ولی باز هم با این ترتیب یك اختلاف ۳٤ ثانیه ای در هرسال باقی میماند اما چون این اختلاف جزئی است و در مدت ۳۶۰۰ سال یك شبانه روز اختلاف پیدا میشود، چندان به آن اهمیت قائل نمیتوان شد، بهر حال فعلا همین سال گریگوری در بین مسیحیان معمول است .

تقویم انقلاب فرانسه:

بعدا از آنکه در انقلاب کبیر فرانسه، اوزان و مقیاسهای قدیم لغو شد و سیستم متر یك روی کار آمد یك تقویم جدید هم به تصویب کنوانسیون رسید که بموجب آن هفته به دهه تبدیل شده بود یعنی بجای هفته ای هفت روز، دهه ای که ده روز بود معمول گردید، ضمنا سال به۱۲ماه هرماه به ۳۰روز تقسیم شد و پنج یا شش روز بقیهٔ سال را بنام روز های تکمیلی برای جشنها اختصاص دادند سال این تقویم از ۲۲نوامبر۱۷۹۲ شروع شد وابتدای سال فصل خزان بود. ماههای این تقویم از این قرار بود:

ماههای پائیزی :ماه رنگورچیدن ماه ابر ها، ماه بر فریزه ها.

ماههای زمستانی! ماه برفها ، ماه بارانها، ماه باد ها.

ماههای بهار ماه جوانه زدن، ماه گلها، ماه سبزه زار ها.

ماههای تابستان: ماه درو، ماه گرمی، ماه میوه ها.

اما این تقویم ر سال ۱۸۰٤توسط ناپلیون لغو شد.

تقدیم دائمی

در حدود چهل سال قبل، عده ای از منجمان ارو پا با در نظر گر فتن این مطلب که ماههای عیسوی از۲۸ روز تا۳۱ روز تغییر میکند و ا ین وضع موا زنهٔ بو دجهٔ فا میلی را در هرماه بهم میزند.

بفکر ساختن یك تقویم دائمی افتادند و پیشنهاد هایی به مؤ سسات علمی جهان فر ستادند.

در میان این پیشنهاد ها، پیشنهاد دا نشمندی بنام دکتور بلو خما ن المانی از همه جالب تر بود او میگفت: یك تقویم دائمی با ید دارای شرایط ذیل با شد:

۱ـ سا لهای معمولی شا مل ۳٦٥ روز با شد که عبا ر تخواهد بوداز ۵۲هفتههفت رو زه با اسم هفته با ضا فه یك روز بدون داشتن اسم هفته که بین جون و جو لا یی اضا فه میشود.

۲ـ روز های کبیسه در تمام سالهای کبیسه دار بـه آخر سا ل اضافه شود بدون دا شتن اسم هفته.

۳ـ هر ماه در تمام سا لها یك روز معین از هفته بیفتد.

٤ـ اولین ماههر فصل(جنوری ، اپریل، جولای و اکتوبر) ۳۱ روزه وماههای دیگر ۳۰ روزه با شد این پیشنهاد مورد تأ یید و تر دید منجمان دیگر واقع شد و یك دانشمند سو یسی آنرا بد ینگو نه تکمیل کرد روز کبیسه در هر چهار سال بجای اینکه در آخر سا لبیفتد در بین جون و جو لایی اضا فه شود وآن روز بهبازیهای المپیكاختصاص داده شود بدون اینکه روز مذ کو ررا از جملهٔ ایام هفته بشما رند و چون هر سال ۵۲ هفته و هـر فصل ۱۳ هفته میشود وبنا بر این سال۳٦٤ روز بیشتر نیست روز دیگر یکه ۳٦٥ روز را در سالهای بدونکبیسه تکمیل میکند در آخر هر سال واقع شود وآن روز بدون نام به بر رسی از کار های سال گذشته و پی ریزی کار های سال آینده اختصا ص داده شود بدین تر تیب اول هـر فصل در یکروز معین از هفته می افتد و دیگر احتیاجی به تجدید تقویم درهر سال احساس نمیشود.

این تقویم که به تقویم دا ئمی دکتور بلو خمان یا تقـویم طـرح سویسی شهرت یا فت با اینـکه هوا دار بسیار پیدا کرد و لیهرگز عملی نشد، هنوزهم معدودیطرفدار دارد و طر فدا ران آن میخوا هـند تقویم خود را از سالی که ابتدا ی جنوری آن یکشنبه با شـد آ غا ز کنند مثلا سال ۱۹۷۸ زیـرا آغا ز سال تقویم جهانی در این روزمطابق تقویم گر یگوری میشود و تا آ خر فبروری با آن تقویم هم آ هنگیدارد اما بعداز ۲۸ فبروری تنها تقو یم دائمی خود را مورد اعتبـار قـرار مید هند که درآن ماه فبر وری ۳۰ روز خوا هد بود.

تقویم شمسی عادی:

تـقویم شمسی عادی بر مبنا ی حرکت شمس در منطقة البـروج یا بعبارت صحیحتر حر کت زمین بدور آفتاب ست، دوا زده برج که د ر شماره ٤۰ مجله به تفصیل در بارهٔ آنها بحث شد مدت هر کدام آنها در تقاویم سابق باین تر تیب بود کـه حمل و ثور و سر طان واسدوسنبله را هر کدام ۳۱ روز جوزا را ۳۲روز میزان و عقرب و دلو و حـوت را هر کدام ۳۰ روز و قو س و جدیرا هر کدام ۲۹ روز میگر فتندوکبیسه را در سالهای کبیسه بر جـدی و گاهی بر قو س می افزو دند، اما در سالهای اخیر طبق یك قرار دادعلمی منجمان بمنظور آ سان شدن حسابها جوزا را۳۱ روزوقوس جدی ۳۰روز میگیر ند و حوت را در سالهای بدون کبیسه ۲۹ روز و در سال هایکبیسه ۳۰ روزه محسو ب میکنند. یعنـی شش ماه اول سی ویـك روزه، و شش ماه دوم در صور تیکه کبیسه باشد سی روزه وگرنه پنـج ما ه آن سی روزه ویك ماه آ خر ۲۹روزه است.

تقویمی که فعلا در کشور ما رایج است همین نوع اخیر می باشد.

لطفا بقیه این بحث رادر شماره آینده بخوانید .

فرهنگ اصطلاحات نجومی

قسمت (۳)

آدینه:

جمعه، روز آخر هفته، روز میانپنجشنبه و شنبه حکیم سنا ئـی گوید:

من سوی تو شنبه و تو نزد من چونسوی کودك شب آدینه ا ی.

آذار:

ماه اول بهار از ماههایسر یانیمعروف به رومی ، مطابق بهمارچ.

نا صر خسرو گو ید:

آنی که پد ید آمد د رباغ شریعتاز عدل تو آذار واز احسان تـو نیسان.

حکیم سنائی گو ید:

ای درت زیی ب ر گان چون شا خدرآذر

وی دلت زبخشیدن چون باغ در آذار.

آذر:

نام دری ماه نهم از سال شمسی(قوس)

مسعود سعد گوید:

ای ماه ر سید ماه آذر   بر خیز و بده می چو آذر

مختاری غزنوی گوید:

گرنیست آب نقش پذیر ند ه پسچراهر بامداد نقشش کند یاد آذرش

آذر:

نام یکی از جشنهای آریا ییا نقبل از اسلام که روز آن مطابق به۹ قوس بوده است و آنرا آذر خو شوآذر گان و آذر روز نیز میگفتند.

مسعود سعد سلمان گوید:

ای خرد مند سرو تا بان ماه

روز آذر می چو آذر خواه.

آذرمه:

ماهنهم سال شمسی . ازر قـیگوید:

دست آذر مه از کمان هوا   تیر ها زد چو ناوك دلدو ز.

آراد :

روز ۲۵ هر ماه شمسی که آنر ا«ارد» نیز میگو یند، درکتباحکام و اختیا رات نجوم نو بر یدن و نـوپو شیدن درین روز را خوب و مبارك گفته اند .

آریستارك شا مسی:

ستاره شناس یو نانی در قر نسومقبل از میلاد که او لین کسی بود که **بحرکت انتقالی و حرکت و ضعی**زمین پی برد.

آز فنداك:

قوس قزح، رنگین کمان. و آ نراآژ فنداك و آفنداك نیز نو شته اند:

آستر نو میا:

ازریشهٔ «آستران»یو نانی بمعنیستاره و «نومس» یو نا نی بمعنـی قانون، علم هیأت، شناختن موا ضعو حـر کات سیا رات وثـوابت. (استرو نومی).

آسترو ئید ها:

سیا رات کو چکی که در بینمدارمریخ و مشتری گر دش میکنند و تا کنون بیشتر از دو هزار عد د از آنها کشف شدهاست .

باقیدارد





کاتیا پسکا لووابرنده جا یز ه گلاب‌طلا در مهر گان فلم جهانی وا رنا صحنه ای از فلم «پایان یك سرود» از : ر ـ ی

قصه سینمای بلغاریا

یك ربع قرن تلاش پیگر و پیوسته بخاطر احیای هنر ملی

کشور کوچك اما زیبای بلغاریا که در چهار راه بالقان مو قعیت دارد سینمای درخشان و پرشکوهی را در سالهای اخیر به جهانیا ن نمایشس داده است .

هنر شکو همند و مشعشعی که امروزه در همه فستیوال ها و سیمینار های هنر پرده، **منتقد ان** در باره آن به گفتگو می نشینند و نام فلم سازان این کشور به کثرت و به احترا م در همه جا یاد می شود .

در سپتامبر ۱۹٤٤ یکجا با آزادی بلغاریا از چنگال فاشیز م دیبا چه هنر هفتم در این کشو ر نوشته شد .

و از آن روز به بعد تاکنون در یك ربع قرن ، تلاشس عظیمی به همکاری دولت و هنر مندان‌صورت گرفت تا سینما در بلغاریا نقشس ایجاد گرانه خود را در نو ساز ی کشور ایفا کند وبه عنوان‌هنراصیل ملی سازنده و مر دمی **خود را** در همه جا بگشاید .

• • •

هشتاد سال پیشس همینکه در کافه گرانده در باریسس تجربه برا دران لویز، وولد هنر نو ینی را بشارت داد در بلغاریا نیز در آخرین شبهای سد ه‌نوزد هم سپیده دم هنر پرده ، در افق هنر های نمایشی طلوع کردو بزو د ی گروه نلمبرداران **بلغا ریا تشکیل** شد و آنها مردم را باین معجزه‌قرن آشنا ساختند .

نخستین تماشا خانه ها میان خیمه ها و در کافه های نیمه‌تاریك گشایشس یافت و از همان آغاز سینما ، بعنوان یك هنر همگانی و مردم پسند در بین جمعیت راه خود را باز کرد .

در (۱۹۰۳) و لادیمیر هتکو ف اولین بلغاریا ئی بود که دروازه های ستدیوی خود را گشود وحتی محصولات هنری او در همان سال به چند کشور خارجی از جمله همسایگان صادر شد و به نمایشس در آمد بعد تر توجه فیلمسازان به سا ختن فیلمهای مستند اخبار ی جلب شد، جنگ‌به عنوان داغ ترین سوژه روز سبب‌گردید تا دربلغاریا فیلمهای بسیاری راجع به نبرد بالقان ساخته شود و مردم هر هفته از وضع جبهه آگاه شوند .

در زمستان (۱۹۱۵) نخستین فلم هنری بلغاریا تهیه گردید . نام فیلم چنین بود : «بلغا ریائی مرد ظر یفیست»**میشد** آنرا یك اثر کمیك گفت و درسینما تیاتر (مدرن) که بمنظور خاصس نمایشس فیلم در (۱۹۰۸) در صوفیه اعمار شده بود روی پرده آمد .

(واسیلی گندوف)مرد پیشاهنگ و مشعلدار سینمای بلغاریا در این فیلم نقشس قهرمان را ایفا میکردو هم او به عنوان کار گر دان فیلم شهرت دارد. تبصره های **مطبوعات** در آن روز ها هیجان انگیز بود .

اگر امروز نگاهی‌به ارشیف روز نامه ها بیاندازیم و این تبصره ها را مورد ارزیابی‌قرار بدهیم‌بوضاحت مشاهده میکنیم ، منتقدین آن وقت آینده درخشانی برای هنر هفتم در این کشور پیشبینی کرده اند.

نخستین انفجار خمپاره ها در قاره اروپا شنیده شد و ابر های سیاه جنگ فضا را تیره و تار ساخت .

بودجه کشور به یکبار گی در خدمت تسلیحات در آمد و سینما در آن سالها بر خلاف پیشبینی مطبو عات ازنظر افتاد.

اما (واسیلی گندوف) ویارانشس از پا نیفتادند و بحران آنها را قویتر و مصمم تر گردانید . آنها هنر هفتم را باز هم چند گامی جلو تر بردند و در این راه فدا کاری های فراموشس ناشدنی کردند . از آنجا ئیکه دولت با سینما و فیلم سازان همکاری نداشت گندوف و رفقایشس خود دست بکار شدند و با پول نا چیز شخصی کار فلمبر داری را ادامه دادند **وا سیلی** عقیده داشت که نباید در راهی که آغاز کرده ایم توقف کنیم توقف برای ما در حکم مرگ است . آنها با فروختن اثاثیه منزل ، موبل و کتابها و حتی زیورات همسر شان کوره فیلمساز ی را تا پایان‌سال های دشوار جنگ بین المللی‌دوم شعله ور نگهداشتند .

اما این هنر در بلغا ریا تو لد دیگری داشت .

تو لد دوم داشت .

در سپتامبر ۱۹٤٤ چنانچه در آغاز این مقال گفتیم دیبا چه‌سینما از نو نوشته شد .

دولت جدید پروژه های بزر گی در ساحه هنر و فرهنگ پابپا ی استوار ی اقتصاد روی دست‌گرفت موسسات عظیم بتدریج تا سیسی گردید و شروع به احیای رشته های مختلف هنری نمود .

سینما ی بلغاریا بیشتر به آثاری توجه نمود که مربوط به قهرمانی های مردم آن سر زمین و همچنین سهم گرفتن عمومی در تهداب گذاری جمهوری **نوین بود .** (عناوینی چون‌پائین آمدن پارتیزان ها از کوه ، استقبال دروارسا اشتراك توده در نبرد قهرما نیها ی کار گران درنهضت **ساختمانی** جمهوری‌جوان» درآثار **سینمای‌آنروز**

خیلی زیاد بچشم میخورد. سینمابه عنوان هنری متحد کننده وسازمان دهنده مورد توجه عمیق دولت‌قرار میگیرد.

سینما دراین کشور درعین حال تاریخ میسازد ...

تاریخی بازبان نور وسایه، گام بگام انکشاف یك مملکت نوخاسته.

اولین گروه دانش آموزان سینما بسوی وارسا، پراگ ماسکوولینن گراد برای تحصیل وکارعملی اعزام میشوند. ودرسالهای که‌آنهامصروف آموختن هستند دولت برایشان ستدیو ها، لابراتوارها وتمام‌ابزار آلات کار را آماده میکند.

وقتی شاگردان دیر وز بعنو ان متخصصین وکادر فنی بـه کشور خود برمیگردند سه ستدیوی عظیم برآیشان آماده است.

ستدیوی فیلمهای کارتونی‌وداستانی ستدیوی فیلمهای مستند واخباری ستدیوی فیلمهای تربیوی وعلمی

در سال (۱۹۵۰) اولین محصول سینمائی بعد ازجنگ روی‌پرده می آید این فیلم‌عقاب‌نام‌دارد.درسالهای اول ستدیوی مرکزی سینمای‌صوفیه سال یك فلم هنری تو لیدمیکرد که در پانزده سال اول جمعا ۲۲ فیلم ساخته شد اما دردهۀ دوم وازجمله در سال گذشته این ستدیو هرسال ۲۲ فلم داستانی وهنر ی یکصد حقیقت یك سال کار فعلی‌برابراست باکار پانزده ساله گذشته.

درربع قرن یعنی دربیست و پنجسال گذشته بلغا ریا یکصد و شصت فلم داستانی وهنری یکصد وچهل چهار کار تو نی و خیمه شب بازی ، هزار و سیصد فلم کوتاه، مستندواخباری وعلمی تهیه کرده است.

درسالهای آخیر در پهلوی ساختن فلمهای مستقل، بلغاریا پی ها پروژه فلمهای مشتر ك را نیز وسیعا گسترش وانکشاف داده‌اند.

سال گذشته فلمهای مشتر ك با امریکا، ایتالیا، اطریش والمان غرب دردست تهیه بود.

همچنین قسمت اعظم فیلمهای مشترك مسفلم (اتحادشور وی)* و دیفا فلم (آلمان‌دیمو کراتیك)ساخته میشود .

فیلمهای بلغاریائی درسالهای اخیر در فستیوال های‌جها نی فیلم موقعیت های زیادی بدست آورده است. اولین فلم بلغاریایی که در خارج کشور معروف شد درسال ۱۹۵۲ برد فیلم (اعلام‌خطر) از (زاماری زاندوف) در فستیوال بین المللی (کارلوویواری) جایزه اول گرفت بعدازاین تاریخ موفقیت جهانی سینمای بلغاریا آغاز شد (گردنه) در ماسکو (کاخهابر ریگها) در سانفرانسسکو (دزد شفتالو)درو ینس



(شاخ‌بز) در کان هر کدام‌عالیترین جوایز را در فستیوال های‌بین‌المللی بالا ربودند تازه ترین فیلم بلغاریائی بنام (آخرین کلمه) چهارماه پیشس در مهرگان بین‌المللی فلم وار نا جایزه بزرگ گرفت.

مقالۀ این هفته راکه اختصاص‌به سینمای بلغاریا دارد بامعرفی یکی ازبهترین هنرپیشگان سینمای آنکشور پایان میدهیم.

آشنایی‌با کاتیا پسکا لو وا :

کاتیا پاسکالووا از آوان طفولیت آرزوی هنرپیشگی‌رابدل‌میپرورانید. در ۱۹۶۲ او درامتحان ورودی اکادمی دراماتیك صوفیه اشتراك کرد.

هیأت داوران همه اظها ر عقیده کردند که این دختر هجده ساله‌زیبا دارای استعداد غنی نقش آفرینی میباشد.



صحنه ای از فلم «شاخ بز»

کاتیا هنوز هنرآموز هنرهای نمایشی بود که نخستین نقشن را در سینما به‌اوسپردندنخستین‌گروه فیلمهای که کاتیا درآنهاروی پرده ظاهر شد وتاثیری خوبی برتماشا گران داشت عبارت ازکمان رستم. ساتیریك. وکژدم بود.

اما فیلم (پایان یك سرود) که از روی حکایت (نیکلای هیتف) شده است. او را بعنوان یك نقش افرین توا نا در سینمای بلغاریا تثبیت کرد .

کار گردان بزرگ بلغاریا (میتودی اندو نوف) که در زمان تحصیل سمت استادی کاتیا را داشت اورا برای بازی در فیلم بزرگ (شاخ بز) دعوت کرد کاتیا در این فیلم که بعد ها جایزه بزرگ فستیوال کان‌را کمایی کرد نقش استثنایی ماریا را کـه شش قرن پیش میزیست خیلی عا لی بازی کرد. ومخصو صا از لحا ظ حرکات و نر مش در اجرای نقش خود تـوام با بیرون دادن تمام حالات روحی کرکتری که باید در پرده زنده میشد مهارت های شگرفی نشان داد تیر ماه سال گذشته در مهر گان فلم بین المللی وارنا کاتیا پسکا لـوا بـه خاطر اجرای نقش (کریسنیتا) در فلیم ایوان کو ندریف جایزه خاص (گلاب طلا) را کمایی‌کرد. کارگردان این فیلم نیکلای کورا بوف نام دارد . کاتیاپسکا لو واهمچنین‌درفلم های (او دیسۀ سفید وکا میا بی بزرگ) شهرت زیاد بدست آورد.

او در عین حال یکی ازبهترین هنر پیشگان تیاتر شمرده میشود.

(پایان)



صحنه ای از فلم «هشتمین»

دونده‌ای بسوی تاریکیها

یاد داشت از: لیلا ـ تنظیم‌از : دیدبان

چند دقیقه یی از ساعتی که دعوت شده ام گذشته است ومن هنوزجلو آیینه ایستاده‌ام وخودم‌راولباسی را که پوشیده ام از نظر میگذرانم. بنظرم نمی آید که‌خودم ویا لباسم عیبی داشته باشد. تنها چیزیکه هست، آرایش من است، آرایش بسیار ساده وتا حدی که زیبایی طبیعی ام را تحت تاثیر قرار ندهد واز من چیزی دیگری نسازد.

یکبار سیما وارد اطاق میشود ومیپرسد:

ـ لیلا!

همانطور که جلو آیینه ایستاده‌ام می پرسم:

ـ چه میگویی؟

ـ چیزی نی. فقط... فقط بالبخند بطرفش بر میگردم!

ـ فقط چی؟ حرف بزن سیما!

سیما سرش را پائین می اندازد وبریده بریده میگوید:

ـ میخواهم بپرسم: شب چه ساعتی بر میگردید؟

ـ شب؟!

بعد یادم میاید که من دو سه بار سیما را تنها گذاشته ام ورفته‌ام. آنوقت میگویم:

ـ سعی میکنم شب زود بر گردم. اگر من نباشم عمه که هست.

با زمزمه میگوید:

ـ عمه!... اما دلم میخواهد تو همیشه در خانه باشی.

تلاش میکنم ناراحتی خودم را با خنده‌یی بپوشانم، آهسته میگویم:

ـ من هم دلم میخواهد، اما گاهی میشود که ناچار میشوم از خانه بیرون بروم فهمیدی!

سیما سرش را پائین می اندازد و میگوید:

ـ فهمیدم.

ـ آفرین دختر خوب.

سیما دیگر حرفی نمیزند و وقتی میخواهد از اتاق‌بیرون برود، عمه‌وارد میشودوبابی تفاوتی‌میگوید:

ـ اگر رفتنی هستی عجله کن!

جوابش را نمیدهم ودستکولم را برمیدارم وبطرف در میروم، میروم که‌در دعوت جواد، این نا انسانی که زندگیم را به تباهی وبد نامی کشانده است شرکت کنم.

از غروب آفتاب مدتی گذشته است و تاریکی شهر را در آغوش کشیده است. تاکسی با سرعت معمولی از خیابانهای پر جمعیت می گذراند ووارد سرک های خلوت شهر میشود، یکباره جنب‌وجوش و حرکت جای خودرا به سکوت و آرامش‌میدهد. درست ساعت هشت و سی دقیقه بعد از ظهر است که تاکسی جلو خانهٔ جواد می ایستد. من یکساعت دیرتر از ساعتی که جواد دعوت کرده است بخانهٔ اومیرسم. یکساعت وقت زیادی است اما من، عمدا چنین کرده‌ام، خواسته ام دیرتر بیایم ودیگران را درانتظار بگذارم، کسانی را که میدانم کی هستندوچه نوع انسانهایی اند. تا کسی غرغر ملایمی میکند و من نوتی را که به راننده داده ام، بقیه اش را نمی ـ گیرم و زنگ خانهٔ جواد را بصدا درمی آورم. مثل اینکه یکنفر پشت درحویلی در انتظار آمدن من است. هنوز طنین صدای زنگ در گوشم است که در بزرگ حویلی باز میشود و مردی باتواضع و خشوع میگوید:

ـ بفرمائید!

وارد حویلی بزرگ و مستطیل شکل خانهٔ جواد میشوم که سبزه خوشرنگی چون مخمل فرشی روی آن گسترده و گلهای رنگ برنگی با ترتیب خاص آن را زینت داده است. نور ملایمی از پشت پنجره ها بحویلی تابیده است و سایه روشن زیبایی رسم کرده است. هنوز بیش ازچند قدم در حویلی برنداشته ام که یکی از درهای ساختمان باز میشود و جواد باعجله از آن بیرون می‌آید. خندهٔ در صورتش می شگفد و با صدای‌بلند میگوید:

ـ وقتی صدای زنگ را شنیدم گفتم حتما شما باید باشید.

آنوقت باعجله خودش را بمن میرساند و میگوید:

ـ سلام! ترسیدم‌دعوت مراناادیده بگیرید ونیائید! بابی تفاوتی‌میگویم:

ـ می بینید که آمدم.

خنده یی میکند:

ـ بلی، واز این جهت خیلی خوشحالم.

بعد بازویم رامیگیرد و بطرف ساختمان راهنمایی ام میکند.

وقتی وارد سالون میشوم، مدعوین زمزمه‌ای می کنند ومحسن خان خودش را بمن میرساند و گله آمیز میگوید:

ـ دیرآمدی‌لیلا! دیر...

میگویم:

ـ میدانم، اما چاره چیست، تاآدم تاکسی بیابد و خودش را بجایی برساند، مسلما دیر میشود.

محسن خان در حالیکه مرابطرف وسط سالون‌میکشد، با ناباوری میپرسد:

ـ تو باتاکسی آمدی؟

ـ بلی، باتاکسی.

ناگهان محسن خان که صورتش سرخ شده است وسرشار وسرحال

بقیه در صفحه ۵۹

خوانندگان عزیزژوندون قضاوت میکنند

لیلای عزیز!

وقتی آخرین یاد داشت‌های ترا در مجلهٔ ژوندون خواندم واقعا متاثر شدم. برای اینکه تو آلان‌در شفاخانه بسر می بری ودرد بزرگ روحی و جسمی ترا آزار میدهد. ولی فراموش نکن که غم و رنج چیزی نیست که‌در این دنیای بزرگ کسی از گزندآن مصئون مانده باشد. چرا که هرکس دردی دارد و آنرا به اندازهٔ توان وقدرتش متحمل‌میشود.

حالا میدانم که این بد بختی‌آنقدر ترا بیچاره ساخته است که‌ازشدت آن بیمار شده ای و مریضی سل‌ترا در بستر انداخته است.

لیلای خوب و عزیز!

من داستان غم انگیز زندگی ترا از همان نخستین روز ها ییکه در مجله وژوندون بچاپ رسیده، تعقیب کرده‌ام. بدون تعارف باید بگویم که تو بی گناه هستی، چراکه تو فریب آدمهای را خوردی که ظاهرا به رخشان نقاب انسانیت کشیده بودند ولی در حقیقت گرگ های ددمنشی بودند که ترا به این روز انداختند. این بی انصاف ها نمی دانستند که فقط برای یك‌لحظه هوس زندگی انسانی را تباه می‌کنند.

همین دو سه سطر کوتاهی که برای تو نوشتم یقین داشته باش که همه اش از صفای نیت است. تکرار میکنم که تو بی گناه هستی ودر میانه مجرمین واقعی‌کسان‌دیگر هستند.

سعی کن خودت‌را قانع بسازی تاازین عذاب روحی هرچه زودتر رهایی حاصل کنی وازین مرض که‌دامنگیر تو شده با صحت شفاخانه را ترك بگویی و زندگی نوینی را دوباره آغاز کنی. تو هنوز خیلی جوان هستی و آیندهٔ تو روشن‌است اگر بتوانی ازین حالت نجات یابی حتماً زندگی بر روی تو لبخندخواهدزد.

محمد کبیر شرد



وحال فریده انوری

اومیگوید:

● اگر شعر فقط نجوای شاعر باهمنسل خودش باشد پس شاهنامه فردوسی شعر نیست

● شعر خوانی که بتواند شنونده‌اش را جذب کند و به هیجان آورد، یک هنرمند است و این درست کاریست که یک بازیگر تیاتر می کند.

اومعتقد است که دکلمه تا حدودی به‌هنر های دراماتیک نزدیک است



فریده میگوید : دکلمه تا حدودی بـه‌هنر دراماتیك نزدیك است.

معرفی شویم :

۲٦ ساله است ، سال ۱۳٤٤ از لیسه رغونه فارغ شده است وپس ازآن به‌آموزش زبان دری درپوهنځی ادبیات آغاز کرده‌است، ماسال ٤۷ روی اتفاقی باضلاع متحده رفته است وازآنجا لیسانس درژورنالیزم وسنـــد تهیهٔ مواد برای رادیو وتلویــــزیون آورده است •

سال ۱۳۵۰ بحیث عضو اداره هنر وادبیات رادیومقرر شده است وپس ازآن پســـت مدیریت ارتباط عامهٔ رادیو رابه عهده داشته است واکنون معاون اداره هنروادبیات رادیو است •

هرکسی که رادیو مارامی شنود باصدای اوآشناست، باصدایی‌که آدم‌رادررخوتی خیال انگیز وبی پروایی فرو میبرد وبا جذبـــه صدایی که مخصوص خوداوست وساز جان شنونده‌اش رابصدا درمی آورد •

صدای گرم، تندرو وتوفانی او، زمانـی مثل یك رودخانه خشماگین وخروشنده است وزمانی همانند یك تبسم صبحگـــاه بهاری رویاانگیز ولطیف •

وقتی شعر سعدی وحافظ رازمزمه میکند، آدم خودش رادر (رکناباد، وسچلی) می یابد سرمست ازشراب (خلر) وهنگامی‌که موسیقی غزل مولینارا بصدا می آورد، آدم خودشــ رادر شارستان بلخ می بیند وزیرگنبد های پروجدوحال درمیخانه های قونیه ورمزپیروزی اوودرخشش اودرهمین است، درهمین است که باشعرشاعر سخنگوی آنرامی آورد وبــا شنونده آشنا می‌کند وآنگاه کلمات رابـــه هیجان می آورد، به رقص وپایکوبی می‌آورد وآنقدر درامر باز سازی شعر ها وترانه ها چیرگی دارد که آدم می‌تواند بگویداو شاعر دوم همان شعر میشود، شاعر دوم همه ، شعرهایی راکه زمزمه می کند •

صدای اولبریز ازلطافت گرمی است که برپیکرهٔ شعر حریر نازکــی زامی پوشد و بی شانبه موسیقی صدایش تن شعر راگرم می‌کند، حرارت میدهد وشنونده‌اش احساس می‌کند که رخوت دور اماآشنایی اورا بخود می خواند واودر امر آفرینش این رخـــوت وخلسهٔ دیرپا، مهارت دلیرانه یی دارد و چیرگی جاودانه ••

پشت پرده های‌زرد خانه‌اش انتظار شس رامیکشم ، تاباوگفتگو کنم واو با صــدای شورانگیزش ازشعر بگوید، از دیکلمه سخن زند واززندگیش حرفی برزبان راند •

خلوت است وسکوت و گـــاهگاهی این سکوت تنبل راکودك خوردسالی بهم میزند، کودك خودش ••

روی کوچ بالامیشود، مجسمهٔ ونوس را لای انگشت های گـــوشت آلود نا توانش می‌گیرد، به دستهای بریدهٔ ونوس خیره‌میشود وآنوقت دلش میزندوپیکره رابرزمین میکوبد•

ازکنازه میزقاب عکسی رابر میـــدارد ، درون قاب تصویر یکزن است، زنی باگیسو های ریخته برشانه هایش وباچشم هایی‌که آمیزه‌یی ازصمیمیت وغرورآنها را انباشته‌اند به تصویر خیره میشوم، می بینم خوداوست تصویرسیمای خوداوست ویادم می آید کـه بارها، ازازبان خودش این شعر راشنیده ام:

تصویرها درآیینه هـا نعره می کشند

هنوزدرهمین رویای ناپایدارم که فریادی گرم ولطیف درخانه میریزد :

– مسیح، مسیح کجاستی ؟

این فریاد اوست ، فریاد خودش، ومن می بینم که حتی فریادش لحن یك ترانه را دارد، ترانه یی لطیف وخیال انگیز ••

بدنبال آن فریاد، خودش رامی بینم که شتاب آلوده دروازه رابازمی کند وپســرش رادربغل می گیرد •

لبخند شادمانه یی روی لبهایش مینشیند وباصمیمیت میگوید :

– فکرمیکردم اینجانیست ، خیلی پریشان شدم •

می خندم ومی پرسم :

– مثلیکه خیلی دوستش دارید ؟

گرم وباحرارت پاسخ میدهد •

– بیش ازتصورتان میخواهمش، او درهمه لحظه های دردناك وحز ن انگیز زندگیم ، برایم شادی میدهد. وقتی غصه‌یی روی دلم جوانه میزند، بسوی اومی آیم، اورا میجویم وآیه‌های محبت اورامیخوانم چون اوترجیع‌بند زندگی من است • ترجیـــع بندی که هرقدر تکرارش میکنم ، خسته ام نمی سازد •

فریده خاموش میشود ومن درآن لحظـهٔ سکوت، به سیمای اومی نگرم‌که محوتماشای فرزند خود است وبه سوی مسیح می بینم که شادمانه وبیخیال می خزد، وآنگاه باخود میگویم لالایی که چنین مادری برای بچه‌اش می خواندچقدرشورانگیز است وخیال‌پرور••

فصل گفتگو آغاز میشود ، پرسش ازشعر ازدیکلمه اززندگیش وچیز های دیگر ••

ازاومی پرسم :

– این روزها هرکسی دربارهٔ شعر حرف هایی میزند وقصه هایی برای شعر دارد ، شماچه میگویید ؟

لختی درنگ می‌کند، چشمهایش را کـــه آرامش غم آلودی درآنها خفته اند بســو ی من می دوزد ومیگوید :

– راستی‌هم، این‌روزها، همان مقولهٔ یکی ازشاعران معاصر عرب، زیاد تکرار میشـود که شعرنجوای‌انسان باانسان است، یانجوای شاعرباهمنسل خودش ولی من این باور را جانبداری نمیکنم • چراکـــه شعر همیشــه نمیتواند نجوای باشد، اگرگاهی نجوی باشد ولی زمانی پرخاش است ، فریاد اســـت و زمانی هم نعرهٔ اعتراض وعصیان وناباوری :

اگر شعر رانجوی بدانیم، یك نجـــوای لطیف وورویائی پس شاهنامهٔ فردوسی شعر نیست، چون درآنجا فریاد اعتراض یك ملت است‌وصدای آدمهایی‌که پشت سر فرهنگ شان ایستاده اند ومعارف شان ازآن گنشته چرازسالت شعر آنقدر کوچك باشد کـــه شاعر فقط برای همنسل خویش اختصاصش داده باشد وماکه حالا شعر سعدی ومولینا ونظامی وحافظ وسعدی رامیخوانیم ودوست



فریده: دکلمه شعر یك فن ساده نیست.

سخن میگوید

داریم کجانسل زمان آنهاییم ومعاصروهمزانو وهم‌کوچهٔ آنها ؟

شعرترنمی است که ازفصل زمانه ها و سده ها میگذرد وجاودانگیش در همین است.

اگر شعر رادر حصار یك بجوی ولالایی خواب آور، اسیر بدانیم وظیفه حقیـــر ی برایش داده‌ایم ، وظیفه یی که بایسته آن نیست این‌تعبیر بمثابهٔ آنست کـــه از شعر تحرك را بکشیم شور و جذبه را بکشیـــم تفسیر وشناخت ونمایش انسان را بکشیم و شعررا یك تصویر یك‌بعدی بسازیم ویك آهنگ هیپنوتیك ودر آنصورت شعر حـــتی «مرواریدی از دریای عقل» هم نیست.

فریده انوری میخوا هد باز هم‌بحرفهایش ادامه دهدکه‌من سخن را به‌جای دیگـــری میکشانم ومی پرسم :

- درنظرشما، شعر خوانی یك فن ســاده است ویایك هنرمشکل ؟

اوکه انگار، در انتظار چنین پـرسشـــی است عجولانه پاسخ میدهد :

دیکلمهٔ شعر، یك فن ساده نیست، بلکه یك هنر است . واگر نتوان آنرا در شمار هنرهای زیبا آورد، امادرهرحال نوعی آرت است .

دردیکلمهٔ شعر بازسازی است، این باز سازی ابتکار میخواهد ، استعدادمیخوا هد تخیل برومند میخواهد ، دلیری میخواهد و



دیکلا ماتور باید خودش را با دانش‌ادبیات آشنا سازد

یك صدای خوب میخواهد ، آنگونه که صدای خوب ، لازمهٔ ترانه خوانی وآواز خوانی‌است.

شعر خوانی که بتواند، شنونده اش را بکشاند، جذبش کند وبه هیجانش آورد ، اویك هنرمند است واین درست کاریســت که بازیگر تیاتر می کند .

بازیگر تیاتر اگرچه نوشته یك نمایشنامه نویس رابازگو میکند ولی هنرمند است ، برای اینکه اومیتواند که درعملیهٔ باز سازی بربیننده تاثیر گذارد ، اورابخنداند ، اورا بگریه وادارد، اندوهگینش سازد، شادش‌کند وحالت های دیگری ازهمین شمار .

حالایك دیکلاماتور، اگر شعر از خـــودش نیست ولی درست، درحالت یك بازیگـــر تیاتر قراردارد، احساس از اوست ووظیفـــه ابلاغ بگردن‌اوست. اوباابزاردست داشته‌اش به تصویر هاجان میدهد اوپلی میسازد که شاعر وشنونده باهم آشنا شوند ورو بروی یکدیگر بایستند . حالا اگر اودراین امـــر استعداد نداشته باشد نمیتواند که تصویر شعر شاعر را نشان دهد، باتمام خط هایش رنگ هایش واصالتش، واگر در شناخـــت شعر شاعر وعملیهٔ انتقال سهل انگاری‌کند مصیبتی دیگری را می سازد، وآن مصیبـت آنست‌که خودش رابرشعر شاعرتحمیل میکند وآنگاه شعری که او میخواند ازشاعرنیست بلکه ازخود اوست .

در حرف های فریده تبلور یك احساس است، اوصریح وبی پرده سخن میزند، ودر حرفهای شعر گونه اش دانشی نهفته است که عقیده وآیین هنری اورا می سازد.

ازاومی پرسم :

- بعقیدهٔ شما، دانش ادبی در دیکلمـــهٔ شعریا درامر بازسازی نقشی ندارد ؟

اوفکر می‌کند، حرف هایش رابگونه‌دیگری تعبیر کرده ام ازاینرو سراسیمه میشود و باهراس ناشناخته یی پاسخ میدهد .

- چراتاثیر دارد وبسیار هم تاثیر دارد. کسی که وزن شعر رانمی فهمد، اندکـــی عروض نمی فهمد، بازبان وادبیات آشنایـــی صمیمانه ندارد، نمیتواند که شعر شاعررا درست بخواند ، در اینصورت او به بیراهه رفته است .

وشعرخوانی اوبی ارزش است وبی تاثیر شمامیدانید که یك شعر خوان بد، به‌سهولت میتواند که یك شعر خوب راخراب ســازد ونابودش کند درحالیکه یك شعر خوان‌خوب نمیتواند، یك شعر بدرا، درعملیهٔ باز سازی شعر خوب بسازد، شعری باتاثیر وپرهیجان بسازد .

پس دیکلاماتور باید، خودش را بادانش ادبیات آشنا سازد وخوب هم آشنا ســازد. هنگامی که اوبادانش ادبیات آشنا گشت ، میتواند که شعر هارارده بندی کند ، شعر غنایی، شعر حماسی، شعر تمثیلی، شعـــر حکمی ...

آنگاه هرشعر رابگونهٔ جداگانه یی‌میخواند ولحن جداگانه یی بصدایش میدهد، در غیر آن اوموفق نیست .

سوال میکنم :

درنظرشما دیکلمهٔ شعرنو از شعرکلاسیك سهل تراست ؟

فریده که گویا، ازچنین پرسش خوشش نیامده است ، پس از سکـوتی سنگیـــن می گوید :

- نمیتوان گفت که دیکلمهٔ شعرنو ازدکلمه شعر کلاسیك سهل تراست ولی میتوان‌گفت که آدم درخواندن شعرنو همانند شاعر نـــو پرداز در فضای گسترده تـری قرار دارد فضایی که ملموس تراست وآشنا تر، از اینرو دراین فضای آشنا شعر خوان بـــرای توقف ها ، فشارها ، آهنگها و مو سیقی کلمات دست وپای بازتری دارد وایـــن در صورتی‌است که اوباتصویر های شعر نـــو آشناباشد ، باریخت وبافت وسرشت شعر نوصمیمانه برخورد کند وهریك‌ازمیلودی‌های کلمات رابشناسد درغیر آن بازهم همـــان دشواری‌است وهمان بی راهه رفتن.

از اوکه حالا قلمرو صـــدایش پهناوری ستی‌گی دارد، می پرسم :

- وقتی صدایت راازرادیومی شنـــوی ، چه احساسی برایت دست میدهد ؟

غمگینانه پاسخ میدهد :

احساس های گونه گون گاهی اندوهگین میشوم ، گاهی بدم می‌آید، زمانی لذت‌میبرم ووقتی هم غیرقابل تحمل میشود این‌احساس های نامتجانس اندکی مرارهنمونی میکنند ، پس ازآن شکاك ترمیشوم، سخت‌گیرترمیشوم وبرخود نهیب میزنم که باید احتیاط بیشتری بکنم ، ولی‌درهر حال آنچه‌که ارزش بیشتر دارد، احساس شنوندهٔ صدای من اســـت وقضاوت او... اوست که میداند من چقـــدر خوب میخوانم وچقدر بدومشمز کننده وملاك او، ملاك صادقانه تر ودرست تری است .



فریده : شعر ترنمی است که از فصل‌زمانه هاو سده‌ها می گذرد

میگویم :

- شماکه بیشتر بنام یك شعر خـــوان موفق شهرت دارید، چرادر داستان هـــای رادیو ظاهر میشوید ووجه تشابه اینگونـــه داستان هاوقصه هابا شعر چیست ؟

فریده بی درنگ پاسخ میدهد :

- اصلا همانگونه که گفتم من شعر خوانی راتاحدودی به هنرهای دراماتیك نزدیـــك میدانم، حتی درآنجا میمیك هاودیتال ها و حرکاتی هستندکه شاخص هنربازیگـری اند ولی شنوندهٔ رادیو نمیتواند آنها راببینند ، پس ازنظرمن فاصلهٔ زیادی میان شعر خوانی وتمثیل رادیویی نیست، البته بااین تفاوت که من درداستان های کوتاه شعر گونه که بیشتر سیمای ادبی مشخصی دارند شرکت کرده‌ام ودر یکداستان دنباله دار رادیو هم که ظاهرشده ام همین سرشت وضعیه در آن بچشم میخورد .

حالانوبت آن رسیده است کـــه از او بپرسم، ازصدای کـدام شعر خوان خوشش می آید، ازاینرو برای خودم جرات میدهم وسوال میکنم :

- شما ازشعرخوان های رادیو، شعرخوانی چه‌کسانی رابیشتر می پسندید ؟!

فریده کـــه تاحالا باحرارت وصمیمانه و صریح وقاطع به پرسش هاجواب میداد ، ناگهان سراسیمه میشود، نگاهش رابه زمین میدوزد وبه گل های قالی ، آنگاه دستش‌را

بقیه در صفحه ٦٠

بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمهٔ : دکتور شهسوار

از اینجا با ماهمراه شوید

کریج عضو باز نشستهٔ سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس ازکشته شدن معشوقش «تسا» دریکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام اورا می گیرد وسپس ازشدت غصه به‌یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. درهمین وقت آقای لومیس که‌درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به‌جستجوی او برآمده بااصراراورا وادار میکند تابخاطر صیانت منافع انگلستان دریکی از جزایرنفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی‌را بپذیردواز جان ناکسوس میلیونر یونانی وهمسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده وبه‌وسیله فریفتن آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند .

دران لحظه کریج نیز ناله کنان بهوش آمده بود. محافظ کمك کرد تااو بجای خود راست بنشیند وبعدهم قدری آب آشامیدنی به‌او نیز داد . آنگاه کریج مقداری ازآب را میان دودست خود گرفته صور تش را پاك کرد وگفت:

ـفکرمیکردم مرا خواهند کشت . مگر این را قول‌نداده بودند ؟

ـبگیر وبنوش .

محافظ این راگفته سربوتل کنیاکی را که ازجیب خود بیرون آورده بود، باز کردودهان را روی لبهای کریج قرار داد وکریج مثل اینکه آخرین روز نوشیدنش باشد ، حریصانه چندین جرعه راپیاپی فورت داد . بعد پرسید:

ـاینها چیست ؟ اینمرد چه می خواهد بکند ؟

ـمجددا میخواهد باتو مبارزه کند. در همانجا وبهمان شکل .مگر این تفریح کمی است ؟

ـ آری برای اینکه مهمانانش تفریح کنند.

ـاگر یکبار دیگر مزد کارمن تمام بود.سقط میشدم.

ـآری میدانم و آرزوی او نیز جز این نیست.

کریج نگاهی بصورت اینمرد افگند. او خیلی جدی صحبت میکرد وادامه داد:

ـناکسوس خیلی ثروتمند است وبزودی با پولهای جدیدی که به او میرسد خود را در شمار ارباب انواع درخواهدآورد.

ـودست شیطان راهم از پشت سرخواهد بست .

ـآری ،درست است واین هم آخرین شانس تو برای موفقیت خواهد بود.

ـ دیگر شانس مانسی وجود ندارد.خیلی پیر شده ام .

آن مردغول چنانکه دل خودش میخواهد بامن بازی میکند.

آنمرد، دست بزرگ خودرا پیش آورده نزدیك بینی کریج بازکرد لای‌انگشتان اوسه حب سپید وجود داشت وبعد گفت : بند رین است. اینها تراخیلی جوان‌و خیلی‌هم‌نیرومند خواهد ساخت . کریج درحالیکه چهرهٔ خود را درهم می کشید ، آن‌حب راقورت داد و گفت:

ـیکدنیا تشکر.

ـولی هنوز تمام‌نشده . یك چیزدیگرهم است. آنمرد غول پیکر از خون، خون خودش فوق‌العاده وحشت دارد. همینکه بتوانی قسمتی ازبدن‌اورا مجروح کنی تا خونش بیرون بزند، دیگر معنی آن رامیدهد که تو جنگ رابرده یی . یك انگشتر را ازانگشت خود کشیده بکریج داد. یك رینگ ضخیم و زیبای طلا بود که‌در قسمتی ازان یك‌پارچهٔ کوچك چارگوشه بنظر میرسید. کریج برای اینکه در درخشندگی بیشتر آن آشکار شود قدری نمك گرفته بروی آن سائید بعد آنرا درانگشت کرد، قسمت رخه دار رازیر بند انگشت خود قرار داد وپرسید: تو چرا این کار هارامیکنی ؟

محافظ جواب داد:

ـناکسوس دوست من است و همسر ش نیز . ازطرف تو کار خلافی علیه آنان سر نمیزندولی ازدست آن غول‌ساخته است.البته من بحساب تونیز ازاومی‌ترسم .

ـ متشکرم .این مساعدت تر افرامو ش نمیکنم .

ـخوب ، حرکت کنیم. وقت مبارزه فرا رسیده است.

کریج بسوی پیارفت. اونه‌تنها از جاییکه نشسته بود حرکت نکرده بلکه نگاهی هم باین دونفر نیافگنده بود. بعلاوه بزبان‌رومی هم بلد نبود تااز مکالمات آنهاچیزی به‌فهمد. کریج به‌اوگفت:

ـبایدبرویم دیگر عزیزم .

پیانگا هی پرسشگر به‌کریج افگند. این نگاه مالامال خوف ودهشت بود:

ـ دایتون بلیز گفت که ازتوچه خواهد ساخت ؟ تحمل نمیتوانم جان، تحمل نمیتوانم.

ـدرانصورت نگاه نکن. من نمی خو اهم تو ناراحت شوی .

دختر سری باتاثرجنبانده خودرا بگردن کریج آویخت ومردمحافظ گفت: حر کت کنیم .

***

از حرکت قایق الیاس بسوی جز یر ه یکساعت می‌گذشت که گاریرسون‌روشنا یی خفیف آنجارا تشخیص دادوگفت:

ـدرست‌شد . تاهمنجا کفایت میکند.

الیاس به‌پسرش اشاره کرد. لنگر ر ا انداختند. گاریرسون برهنه‌شده لباسهایش رادریك خریطه پلا ستیکی گذاشتو به پدر وپسریونانی گفت :

ـتادمیدن صبح منتظر من باشید. اگر نیامدم بدون‌معطلی به آندراکی‌برگردید .

ازآنها وداع کرده خودرا به آبهای گرم بحری انداخت وبسوی سواحل جزیرهٔدایتون بلیز پیش رفت .

***

درسالون‌جمناستیك جزیره باز هم منتظر نمایش بودند و لی اینبار یکنفر دیگر بر تعداد شان افزوده شده بودیعنی فلیپاهم حضو ر داشت درحالیکه رنگ چهره ا ش بکلی سپید بنظر می‌آمد وسعی میکرد وآرامش ظاهری راحفظ کند . همینکه کر یج‌داخل شد همه بسوی اونگریستند . ناکسوس خطاب به‌فلیپا اظهارداشت:

نگاه کن! به بین دایتون اورا بچه حالی درآورد ه وباوجود اینکه تمام ادویهٔ مجوزهٔ دوکتور به او خورانده شد، هنوز بحال‌نیامده است. شاید هم هرگز بهبود نیابد. بایداز کاریکه کرده بخوبی ندامت بکشد.

فلیپا تکان خورد وناکسوس گفت: «آری محبوبم باید اینطور می‌شد. دریموقت‌دایتون بلیز نیز بطرف فلیپا می‌آمد و لی ناکسوس به‌او صدا زد: توبرو به کار خو د مشغول شو .

مرد غول پیکر از آنها دورشده از صفه پائین‌رفت . پیانیزسالون را باحال خراب گذاشته نزدیك پای‌سلینا روی‌صفحه‌نشست.

کریج احساس میکرد(بند درین) تاثیر خودرا آغاز کرد، وبدنش کم‌کم نیرومی‌گیرد. پس‌باید زودتر کاررا یکطر فه کند ز یرا ممکن بود، اثر دوا دیری نپاید . وقتی دستهایش رابهم مالید نگین چارپر انگشتر رانوازش کرد واین‌بیشتر موجب‌اطمینان ا و شد. ولی درظاهر طوری نشان داد که گویا مایل به‌آغاز مجدد نبردنیست.

دایتون بلیز قهقهٔ غریونده یی زده‌به‌حمله آغاز کرد وکریج فقط توانست ازسر راه ا و کنار برود. هنوز احساس خستگی میکر د اما دایتون مجددا حمله کرد. کریج خواه نخواه بازهم خودرا کنار کشید .کار دیگری نمیتوانست بکند جزاینکه به‌بهانهٔ مالیدن دستها نگین چارپر رابالا بیا و رد ودرسو مین حملهٔ دایتون اونتوانست خودرا کنار بکشد ومشتی به‌سنگینی پتك آهن به طرف چپ سرش اصابت کرد واوبرای اینکه بتواند روی پابماند ، نیروی مافوق بشری‌از خود نشان داد. احساس کرد بازوانش مثل برگ میلرزد دشمن راهم میدید که‌بازخودرا برای حمله آماده می کند .بایك تصمیم‌عاجل کریج ضربت خودرا وارد کرد. دقت کرده بود مشتش درحاشیهٔ پیشانی دشمن بخورد. بزودی چار نقطهٔ قر مزی روی جلد دایتون پیداشد وتابخود بیاید کریج دو مین‌ضربه رابادست چپ بر او وارد آورد . اینبار مشت خودرا درنرمی زیر قلب دایتون کوفته بودولی برای خود کریج مثل آن بود که مشتش به‌یك تخته ضخیم وسخت اصابت‌کرده باشد. دایتون دست به پیشانی خودبسرد ووقتی آنرا پائین آورد نگاهش به‌انگشتان‌خون آلودش متوجه گردید، فریادی از و حشت برآورد:

ـآه، خون ! مرامجروح‌کرده‌یی !

کریج بااستفاده از وحشت او بی آنکه کسی ملتفت شود انگشتر را ازدست بیرو ن آورده بجیب خود انداخت وبانگاه خو یش به‌دایتون که کم کم روی زانوان خود خم می‌شد ،نگریست وبعد مشت دیگر خودرا بطرف صورت او حواله کرد. همینکه دید دشمن دست خودرا برای خنثی کردن این حمله بالاکرده بفوریت ازکمر او گر فته سعی کرد اورا بعقب خم کند. دایتون هنوز دست آزاد خودرا بکار نیانداخته بود که‌مشتی دیگر روی رگهای گردنش سراپای وجود اورا بدرد آورد وفریادی دردناك‌کشید. کریج غرش کنان اورا بسوی دیگر سالون پرتاب کردومردغول پیکر تاآخر عرض‌سالون رفته مستقیما صورتش بدیوار سنگی خورد . کریج بدنبال او شتافته منتظر ماند چهرهٔ خودرا بر گرداند و همینکه دایتون بسوی‌او برگشت، باتمام قوت خود مشتی دیگررو ی معدهٔ اوفرود آمد ومرد غول پیکر دولاشده باتمام سنگینی بدن خودروی کریج فر و افتاد .

این‌وزن آنقدر زیادبود که شانه های کریج را تازانو خم‌کرد ودر عین حا ل احساس کرد که دستهای بزرگ دایتون‌که ازروی شانهٔ او آویزان بود، د ر خلا بجستجو ی چیزی حرکت میکند و تا اوبخود بیاید مشت سنگین دایتون بمعده‌اش رسید، دردی شدید احساس کرد وبعد روی فر ش دراز افتاد .

وکمی دورتر از او جسم سنگین دایتون نیز مانند پارهٔ کوهی باسرو صدا روی زمین نقش بست وتمام سالون رابلرزه درآورد. ولی قدرتش را هنوز ازدست نداده بو د وباز تلاش کرد روی پای خو د بلند شود. کریج که‌قبلا برخاسته بود دوباره کمر اورا چسپیده و بسوی صفهٔ ناظرین نمایش پیش راند. ناکسوس به‌مرد محافظ مر تب فریاد کنان امر میداد : « اینمردرابکشی‌بکش

زود باش •

کریج وقتی دوباره چهرهٔ دایتون بسوی او بر گشت باسر خود ضربت سختی بشکم او زد وبعد هر دودست خودرا بهم جفت کرد تبر وار سخت ترین ضربه رادوی گـــردن اوفرود آورد• این همان ضربت خاصی بود که هاك کاوا استاد کشتی کاراته اش، بوی آموخته وگفته بود که این نوع ضر به راافقط درمورد کسانی اعمال کند، که از ناحیهٔ آنان احتمال خطر مرگ براو ،مـوجـــود باشد• دایتون باز برزمین افتاد ودیگر دفعه برای برخاستن تـلاشی نکرد وکریج هم که‌یقیـن داشت ضربهٔ فیصـله کن رابحریـــف زده، کوششی نشانداد که باز او را برای خوردن چهضربت‌دیگر اززمین بلندکند. بجای‌دایتون باخیزی بلند خودرا به‌صفه رسانیده‌ناکسوس رامورد حمله قرار داد ومشت سختش تقریبا درشکم نرم ناکسوس فـرو رفـــت • سپس بسوی‌فلیپا که‌باچشمان بی‌نور آنـجا نشسته چیزی رانمیدید • رفته اورا در آغوش کشید وزن تنها بوسیلهٔ تماس انـگشتانش به‌سرو صورت کریج ،اورا شنا خت و آ هستـــه نالید :

ـهی ••• محبوبم•

کریج اورا بپاداشت ومستقیما رو بر وی خود قرار داد پیاهم ازجا بلند شده بسوی آنان آمده‌بود •کریج گفت :

ـراه بیفت عزیزم •میتوانی بـه‌بینـــی و میتوانی راه‌بروی •

فصل شانزدهم

گاریرسون ،پوره دو میل شنا کرده ووقتی پابساحل گذاشت، جدا خسته بود• در هـر حال افتان وخیزا ن خودرا تادرب و رو دی شاتوی دایتون رساند . روشنایی کمی‌راکه ازریر درب به‌بیرون پاشیده می‌شد، دید ولی هم هنوز خسته بود وهم تاحدی می‌ترسید • کشودن درب جسارت لازم داشت• در حالیکه مشغول تصمیم گرفتن بوددیدکه دربـازشده کریج ازآن بیرون آمد.

کریج‌کاملا سالم‌وسر حال بنظر می آمد و هنوز لباس دزدان دریایی راکه در مجلس بالماسکه پوشیده بود، بتن داشت •دو دختر بلباس عربی نیز بدنبال اوبرآمدند • کـــه خنده کنان بسوی او میدیند • یکدخترزیبای ظاهرا مدهوش هم میان با زوان کر یـــج دیده می‌شد •

وقتی همه بار دیـــگر بسالون برگشـــتند گـــا ریـــسون نـــا کـــوس را دید که‌ناله کنان برای ازجابلند شدن،تلاش میکند واین راهم دید که‌یك مرد غول پیکر ازپشت سر ناکسوس بادستهٔ تفنگچه‌برفرق اوکوفت ودو باره بیهوشش کرد. کریج،به محافظ صدا زد: نباید اینطور میکردی •هر چه‌نباشد او دوست من است•

گاریر سون گفت: من‌برای نجات دادن تو آمده بودم•

کریج خنده کنان جواب داد:

در ینصورت نجاتم بده•

درهمین لحظه فلیپا تکانی خورد وکریج که‌دید زن‌زیبا بحال‌آمده بااو شروع به‌صحبت کرد •باصدائی خوش ولحنی نوازش آمیز• زن زیبا چشم بسوی ناکسون که ازلبهٔمیـــز گرفته می خواست بلند شود ،افگند وکریج گفت:

تو برای تماشای مرگـ من آمده‌بودی ،نیست هاری ؟ از این‌تماشما بسیار لذت می‌بردی‌و زنت راهم آوردی تا این تفریح را ببند •

ـفهمده شد ،من مقصرم‌همه چیزرا از دست دادم• ماطبعا هرچند گاهی چیزی رااز دست میدهم‌ولی فلیپا از هیچ‌چیز خبرندارد

کریج. سوگند می خورم اورا آزاد بگذارد. خواهشس میکنم•

ـآیا توفکر میکنی‌بازهم‌باتو همکاری‌خواهم کرد؟

ـنمیدانم ولی تمام آرزویم دراین خلاصه میشود که‌اورا آزاد بگذاری •

ـاگر کسی لازم باشد اورا آزاد کند، تو هستی•

فلیپا راروی‌زمین گذاشت . زن‌جوان‌بسوی یکی‌از چوکیها رفته روی آن‌نشست •نگاهی به‌اطراف خود افگند• مثل‌این بود که‌چشمانش بیصبرانه درجستجوی چیزی است• کریج‌هم درچوکی که برای دایتون بلیز تعیین‌شده‌بود نشست وگفت:

ـتصور میکردی من‌جان اورا آتش خواهم زد؟

ـتومی خواستی‌ازشر هردوی ماراحت‌شوی• بتواینطور هدایت وامر داده بودند• درهر حال‌من مرد ثروتمندی استم• هرچه راخواسته باشی میتوانم برایت تهیه کنم، هرچه را••

ـکشتی ات رامی‌خواهم برای‌رفتن‌بانگلستان

ـبسیار خوب ،قبول دارم•

ـتو نیز باما خواهی آمد•

رنگـ ازروی ناکوس‌پرواز کردوکرویج‌ادامه‌داد

ـاگر بخواهم ترا بکشم درینجا که‌هیـــچ شاهدی هم وجود ندارد، آسان‌تر خواهد شد آنچه من‌ازتو میخواهم اینست که‌تا انجابامن بیائی ،چندنفر راملاقات وبا چندنفر چندکلمه صحبت کنی• همین•

بعد بلند شده بالای سر دایتون رفت.به قلب او گوش داد• هنوز می تپید•گاریرسون نزدیك آمده سوال کرد:

ـاینجا چه رخداده است؟

کریج جواب داد:

ـ یك‌نبرد تن به‌تن، آنهم‌دوبارولی اوخیلی قوی‌تر ازمن بود فقطبه اینوسیله (انگشتررا ازجیب کشیده نشان داد) توانستم اورامغلوب کنم• زیرا اواز ریختن خون دیگران‌اندیشه ئی‌بدل راه نمیداد ولی ازدیدن خون خودش هر اسان‌می‌شد•در غیر آن‌بسهولت‌میتوانست مرا بکشد•

درینموقع ناکسوس جواب کریج راداد:

ـاگر ازرفتن باتو انکار کنم‌چی ؟

کریج نگاهی به‌او افگنده گفت : خو دت میدانی •

گاریرسون داخل صحبت شد:

ـدرلندن دوکتوری وجود دارد که میتوا ند به‌همسر تان کمك کند وشما مجبور استیـــد مطابق میل او حرکت کنید زیرا او نزد شما نخواهد آمد•

ناکسوس نگاهی به‌هردوی آ نها افگنده‌بعد ازیك لحظه تامل جواب داد:

ـچکنم؟ راستی غیر از رفتن چارهٔ دیگری ندارم کریج بدقت سوی‌او نگریسته‌بعد گفت

ـبخاطر اینکه دیگر بمن اعتماد ندا ر ی هری ؟ درحالیکه من باتو هیچگونه دشمنـــی ندارم• سپس روبسوی سلینا کرد ود ختـــر بلافاصله گفت :

ـاو راکشتی • ولی‌حقش بود•

کریج بعربی پاسخ‌داد :

ـ نمرده است .

ـاما کارش تمام شده است، نیست ؟آدم عجیبی استی،کریج•

ـولی هرچه باشم بیشتر از دیگران‌دروغ نمیگویم وقولی راکه بتو داده ام هنـــو ز پابرجاست •

ـآری ومن اکنون بتو اطمینان کـــر د ه میتوانم •

ـدراینصورت تو هم باما بـــه انگلستان بیا •

دختر لحظه یی تامل کـــرد وبـــعد سر برداشته به‌آرامی گفت :

ـاول‌باید با پدرم‌مشورت کنم•

ـچطور این مشوره را انجام خـــو ا هی داد ؟

ـباهوا پیما میروم• مرابایك هوا پیمـــا به‌عدن بفرست • ازان به‌بـــعد ش آ سا ن است •

ـولی در عدن هم سربـــازان انگـــلیسی استند•

ـازانها خوفی‌ندارم•

کریج متوجه ناکسوس شده گفت : دیگر حرکت کنیم بهتر میشود• اول به‌آتن رفتـــه سلینارا به‌هواپیما می‌نشانیم وازان به بعـــد قصد مالندن خواهدبود•

ناکسوس با انگشت خود بسوی دایتون اشاره کرده پرسید: این یکی چه‌میشود؟

کریج جواب داد:

ـدرجزیره یکنفر دو کتور موجود است • ولی بیك تداوی دوام دار احتیاج خـــوا هد داشت •

باقدمهای سنگین بحرکت افتاد وبادستش آن قسمت از گلویش راکه درد میکردنوازش داد• پیا همینکه دیدقدمهای کر یج نـــا استوار برداشته میشود،خودرا کنارش‌رسانیده وبا انگشتان نرم خود گردن کریج رابمسا ژ گرفت• کریج آن‌انگشتهارا بدست گرفتـــه بوسید وخنده کنان گفت:

ـبتو گفته بودم که‌همیشه یك شانس‌دیگر وجود دارد•

بطرف کشتی بحرکت در آمد ند • قرار بود باآندریوس مذ اکره کنند •

***

آندریوس درك نداشت •در عوض یکی از قایق های مو توری وتند رو دایتون وپولهای نقد ناکسوس غارت شده بود• گاریرسون‌بعد از مـذاکره با کپتان کشتی فلیپا، ایـــن موضوع رادریافته بود وبعدبرای تو ضیـــح وضع جدید بطرف اتاق کـــر یج حر کت کـــرد•

کریج تازه از غسل فارغ‌شده و روبروی آئینه مشغول تراشیدن ریش خود بود. گاریرسون درحالیکه سعی میکرد نـــگا هش بسوی بستر که پیادران زیر یك روپوش نازك خفته وزیبایی بی نظیر اندا مش تقریبا عریان بود، نیفتد، همانجا تو قف کرد ولی در دلش قیامت برپا بود•

کریج گفت: داخل شو وچیزی بنوش• درعین حال وقتی در آئینه دید که‌پیا از میان‌بستر ناراحتی نشان میدهد به‌او تو ضیح کرد : دوست من است •چندین‌بار مرا ازمرگ‌نجات داده است •

پیا، درحالیکه تبسمی بر لب آورده بود، دست خـــود را بسو ی ظـــر ف یـــخ دراز کردوبااین حرکت قسمتی از رو پوش کناررفته آنهمه زیبایی عریان گاریرسون‌را گیج ساخت ودرعین حالی‌گفت:

ـبرای مذاکره راجع به‌مامـوریت مـــا ن آمده‌ام•

ـازآندریوس چه خبر ؟

ـغیب شده‌است • غالبا فرار کرد• وپول هارانیز باخو د برده‌است•

کریج که ازتراشیـــدن ریش فارغ شـــده بود، گیلاس مشروبی راکه پیا آماده ساخته‌و بسوی اوپیش آورده بود، گرفت و گیلا س دیگر هم به‌گاریرسون تعـــارف کرد• هردو گیلاس شامپانی بود• کریج‌گفت:

ـراستی این آندریوس بحساب چه کسی کارمیکرد ؟

پیادست اورابسوی خو د میکشیـــد کریج بعداز گفتن جملهٔ بالا ازجابرخاست ونزدیـــك پیاروی لبهٔ تخت خواب نشست وگاریرسون برای اینکه ازفرط هیجان نفسش بندنشود ، شامپانی خودرا جرعه جرعه نوشید وبعـــد بادست پاچگی گیـــلاس راروی میز قرار داده گفت:



بقیه درصفحهٔ ۵۶

برگزیده آلفرد هیچکاک



نویسنده : ادوارد هوخ

مترجم : نیرومند

دو مین وآخرین قسمت

عواقب ناشی از یک حادثه

شب ازنیمه گذشته رفت وآمد به رو ی جاده هاقطع شده‌بود. صرف موتر آ نهـا درجا ده خالی ازترافیك درحال حر کت‌دیده میشد. یك‌سایهٔ تاریك در روشنی چراغهـا درآب جهیل کیل افتیده بود. کان‌وی همیشه به‌سرعت سرسام آوری موتر می‌راند شایدهم او تیزرانی را ازدوران‌طفلی به‌ارث برده بود. احتمالا ازین طریق می‌خواست دگران رابـه ترس وهراس اندازد وسایرین راتحت تاثیر خود درآورد. ولی واین هـمکار کان و ی باگذشت زمان به‌تیز رانی اوعادت کرده بود. او محض یك مرتبه بالای شریك خود بعلت تیزرانی اعتراض نمود وآنهم در ختم یـك دعوت‌بود که‌درآن‌دعوت‌هردو خانمهای‌شانراهم همراه آورده بـودند . کـان وی درآن شب هردو خانم راتاسرحد مرگ ترسانده بـود. واین هرقدر کان وی را ازتیزرانی و عواقب آن برحذرساخت وبه‌رعایت حزم واحتیا ط تشویقش کرد، سودی نه‌بخشید و تـلا ش او درین‌راه بی نتیجه ماند.

کان‌وی درجوابش اظهار داشته بـــود : جاده هابرای آخرین سرعتها خلـوت شده و سرعت گرفتن به‌روی جاده های خالی‌هیجان می‌آفریند .

احتمالا سرعت گرفتن برای کان وی یك احساس مطبوع بحساب می‌رفت . شاید او می‌خواست به‌فکر شکار خرگوش رانندگی‌کند. مثل لحظاتی که‌درشب خرگوش درحال فـرار مقابل روشنی چراغهای موترواقع‌گردیده‌دگر قدرت فراررا نمیداشته باشد. یا اینکـه می‌خواست قصداً یله‌گردان وکسانی راکه‌به شب گردی عادت دارندباافزودن سرعت‌موتر به‌روی خیابانها بیازارد.

ولی امروز واین به‌هیچوجـه متو جـه رانندگی کان‌وی نبود .زیرا امروز مسایـل بغرنجی پیش رو داشت ومو ضو عات‌مهمتری ذهن اورا به خود مشغول میداشت .

واین پرسید : باقرار داد ورلد وا یلـد چه‌کردید ؟

نظریات درباره اش مساعد است و ممکن است عملی‌گردد؟

کان‌وی نگاهش را ازخیابان اسفالت که باچراغـــها روشن شده بود، بر نداشت و جواب داد :

ـ عملی میشود یانه؟ این دگر بتـومربوط نیست واحتیاجی به غمخوردن وتو جه تـــو ندارد .

ـ غمخوردن ؟ این‌کلمه راخوب گفتی! این قرارداد مفهوم یك مشت‌پول‌رابرای هردوی‌ما دارد. جین کان‌وی ومن‌هردو به‌پول ضرورت داریم .

ـواین ،عزیزم، توتاکی همینطور طفـلا نه فکر میکنی ؟

هیچگاهی‌نیامو ختی که‌مو ضوعات مربوطه به‌خودرانظم وترتیب بدهی .

ـتونمی توانی چنین حرفها رابزنی...

ـ«البته، البته .درست است خانم توپول رابی‌اعتنا باد میکند ، مثل آنکه نـوت‌هـای کاغذی را درگرد گندنه می روید وتو آن قدرت رانداری که‌از خر ج بی حسا ب او جلوگیری کنی .»

ـ«این به‌هیچ‌فردی ارتباط نمی‌گیرد ».

کان وی سگرتی رابه گوشهٔ دهانش قرار داده سگرت لا یترش را روشن می‌کند .

ـمی‌خواهم‌یك چیزرا بتو بگویم ، واین من مصارف زندگی خودرا اگر عوض تومی بودم، محدود میساختم ، زیرا من نمی‌توانم ترابـه عایدی که ازناحیهٔ قرار داد والدوایلد نصیب من میشود شریك بسازم .

طوری معلوم میشد کـــه صحبت بیـــن آندو شد یدا به‌سردی می‌گرایید وواین ابتدا تصور نمود که‌او اشتباهی شنیده است. واز کان وی پرسید ؟ منظور ترا ازین حر فهـا نفهمیدم .

ـ«تو آنچه راکه گفتم ،درست شنیدی،کلمه به‌کلمه وصد در صد صحیح شنیدی. تما م کار را من کردم وتمام عاید آنهم بمـن‌تعلق می‌گیرد.

واین به‌او خاطر نشان کرد: مابا هـــم شریکیم .

ـیقینا ماباهم شریك بودیم و هستیم‌واگر مـن می مـردم، تـــوارث مـرا تصا حـب می‌کردی .

اماوقتی تو قرار داد رابخوانی ، آنگـــاه می‌فهمی که‌من به تنها یی می‌توانم تجو یـز بگیرم مزد آن چگونه توزیع شود. آری تنهـا خودم این کاررا می توانم کرد، زیرا فرمایش راخودم گرفته ام ولهـذا مزد حاصله از قرار داد ورلـــد وایـلد صد درصد بمن تعلـق می‌گیرد.

ـ« من‌به‌پول احتیاج دارم . جو،من روی پولها ی قرار دادورلد وایلد حساب کرده‌ام وتونمی توانی بانکار خود تمام نقشه هـــای مرا درهم بریزی جو .»

وقتی کان وی در روشنی چراغهای مو تر یك‌جفت چشم سر خرنگ رادید، بشدت تمام اشترنگ رابه‌سمت چپ چر خانده گـفـت: لعنتی نزدیك اورا زیر گرفته بـودم. سپس چند بار غم غم زیر لب به‌حرفهایش ادا مه داد :

ـ«بلی تو به‌پول ضرورت‌داری. ماهمه جداً به‌پول احتیاج داریم .به همسرت بگو کــه باید برای خودش کاری‌جستجو کند. شاید بتواند بصفت فرو شند ه دریکی ازفروشگاه ها شغلی برایش دست وپاکند شاید هـــم بتواند در فرو شگا هی که هفتهٔ آینده‌افتتاح می‌شود کاری گیر بیاورد!»

ـجوی،توحرفهای مرادرست نفهمدی !یـك موضوغ جدی درمیان است !

ـیك موضوع جدی ؟ بلا به پسش، تـو چرا نمی روی به..

درست در لحظه ایکه باهم سرگرم‌صحبت بودند، بطرف یك حیوان یایك تایر کهنـه که‌در وسط سرك افتاده بود، پیش راند ند. آنها تازمانی متوجه‌آن جسم بـــه‌روی سر ك نشدند که تصاد م رخداد .اما شی افتـــاده در وسط سرك حسابی بزرگ بود واختیـار اشترنگ ازمیان دستهای قوی جوی کان وی بیرون رفته ،موتر میسر حر کتش را تغییر داد وبگوشه سرك پرتاب شده دریك گودال کنار جاده فرو غلتید.

واین احساس نمودکه ازچوکی خودبلنـد شده، سرش به آیینه پیشروی موتر برخورد کرد. او بخودش نفرین کردکه چرا تسمـــهٔ اطمینان دورکمرش نه‌بسته بود. بااینهـم فرصت کوتاهی برای فکر کردن باقـی بـود که‌آیا ادامهٔ زندگی میسر است یانی او درد یاصدمه ایرا در وجود خود احساس ننموده صرف وقتی بصورتش دست کشید، چهره‌اشرا نمناك و چسپناك یافت . ضمنا یك‌احساس سر گیچهٔ مخصوص وجود شرا فرا گرفت . به‌احتمال‌قوی این‌عارضه نتیجهٔ شاکی بود که ازتصادم به‌او دست داده بود .او چند بـــار خودش را ازین پهلو به‌آن پهلو کرد ودرآن لحظه صدای فرو ریختن شیشهٔ عقبی مو تر راشنیده سعی نمود درمیان ظلمت‌شب کان‌وی را پیدا کند.درست درهمان لحظه دستها ی نامعلومی به او چسپیده بیرونش آو ردند . صداهای صحبت راشنید راجع به‌اوباهم‌حرف می‌زدند .



یکی از آنها گفت: یك موتر امبولانس را بخواهید !

ـ« درراه است بگذار ید همانطور باشد. شماچطور هستید ؟»

ـ«آن‌دیگر خون ز یاد ضا یـــع کـر ده است .»

ـ کی؟ کدامیك از آندو نفر واین سعی‌نمود خودشرا راست کند .امادستهای قوی مانع او

بقیه درصفحهٔ ٥٤

کوتاه • دلچسب • خواندنی

اختراع تازه

یك شرکت استرالیایی وسیله ای اختراع‌کرده که برای تمیزچشم خوب وبد میتوان ازآن استفاده کرد. علاوتا برای اندازه کردن پشم درمارکیت هابعنوان بهترین وسیله ای که تاحال ساخته شده، مورد استفاده قرارمیگیرد .

وسیله جدید که خاصیت طبیعی پشم رابصورت بسیار دقیق معلوم میکند بقسمی ازآن استفاده مشود که : دوگرام پشم راداخل محوطه فلزی وسیله گذاشته موج کوتاهی را که به یك «ترانسدوسر» ارتباطدارد، درمیان آن عبور میدهند و همچنان ترانسدوربه میتری که به میکرون درجه‌بندی‌شده وصل است . وقتی موج ازمیان پشم عبور کند. ترانسدوسر به صدا افتاده وعقربه‌میترروی درجه های می ایستد، که بانوعیت آواز ودرجه‌ای که عقربه، روی آن قرارگرفته‌می توان به جنسیت پشم پی برد .

عکس جالب



بردبجای باخت

چندی پیش درخانه داکتری واقع درالمان، دزدی میخواست پولهایش رابرباید، نصف شب بودوداکتر ازخواب بیدار شده ووقتی ازقضیه آگاهی‌پیداکرد با استفاده‌ازتفنگچه‌اش دزدرامجروح ساخت . وقتی نزدیك او رفت متوجه شدکه دست راستش شکسته، دزد را به اطاق معاینه منزلش برد بعدازینکه مرمی راازدستش بیرون کرده وتداوی به آخررسید.

به‌دزد اجازه رفتن داد. دزدهم ۵۰مارکی راکه درجیبش داشت به عنوان فیس به داکترداده ومنزلش راترك کرد .

واکسین جدیدبرای دندان

دانشمندان طب‌تاکنون توانسته‌اند، بوسیله‌واکسیناسیون بسیاری ازامراض رادرمان‌کنند ودرین اواخر یك شرکت امریکایی واکسینی‌ساخته که بوسیله آن میتوان از، پوسیدگی دندان هاجلوگیری بعمل آورد .

این عمل چندی پیش بالای یکتعداد موش‌های صحرایی تطبیق شده ونتیجه مثبتی از آن بدست آمد، امکان میرود، واکسین جدید، بزودی درشهرهای جهان مورد استفاده قرار گیرد .

اضطراب ونگرانی

به اساس تحقیقاتی که بعمل آمده، گفته‌شده‌که : اضطراب ونگرانی باعث دندان دردی شده وممکن امراض مختلف دندان رابوجودآورد . چندی پیش خانم مردی درنیوجرسی امریکا نسبت مریضی که داشت ، در یکی‌ازشفا خانه های شهر بستر شد.

شوهرش که وی را بی اندازه دوست‌میداشت ازین ناحیه خیلی برنج افتاده ودر مدت یك هفته‌ای‌که زنش درشفاخانه بستربود، سه تاازدندان های خود را کشید ولی وقتی خانمش صحت یافت، اوهم دیگرازدرددندان هایش شکایت نداشت .



محمد علی کلی



وقتی کلی این ژست را بخودمی گیرد مشکل است حریفی در مقابلش تاب آورد.

● گمشدن بایسکل اورا به این شهرت رساند
● کلی که ازمسابقه هراس ندارد چانس سوم مقابله را به فرایزر داده است

درین روزها بازهم نام محمد علی کلی برزبان هاافتاده درهرجا ازاو یاد میشود وهر که درباره پیروزی اخیرش دربرابرجوفرایزر سخن میزند ، ازمشت های سنگین اوازیکدیگر می پرسند اززندگی خانوادگی او وبالاخره از زمان شروع اوبه ورزش بوکس چیز های میگویند !

خوب است بفهمیم که این محمدعلی کلی این‌زندگی‌پرآوازه را ازکجاشروع کرده‌وچطور پله های شهرت راطی نموده وتاامروز برای خودنام پرآوازه ای کسب کرده است ؟

در روز ۱۷ جنوری سال ۱۹٤۲ طفلی‌در شهر لوئیز بویل ایالت کنتاکی امریکامتولد شدکه نام اوراکاسیوس مارسلوس گذاشتند همین کاسیوس مارسلوس سیاه پوست بزرگ شده میرفت وزوددربین خردسالان شهرت‌پیدا کردوبچه های آنجاکاسیوس راپرقدرت ترین ودرعین حال مغرور ترین بچه‌هامیشناختند.

بایسکل کلی را دزد یدند :

جومارتین پولیس قدرتمند وسیاه پوست یکی از روزهای سال ۱۹٥٤راهرگز فراموش نمیکند که‌کاسیوس مارسلوس کلی‌طبق‌معمول برای سرزدن به سالون بزرگ ورزشی شهر به آنجاآمده بود اماپیش ازاینکه وارد سالون گردد پسرك قوی اندامی‌را دید که‌رو بروی دیواربی حرکت ایستاده وآرا م آرام گریه میکند ازپوست سیاه وبراق اووقامت بلند وکشیده‌اش اوراشناخت هیچ باور نمیکرد که کاسیوی مارسلوس کلی مغرور وقدرتمند گریه کند، کاسیوس کلی وقتی اورادید از گریه خودداری کرد، وپیش جومارتین پولیس آمده وگفت : اگرکسی راکه بایسکل مرا دزدیده پیداکنم بیدرنگ اورامی کشم .

جومارتین اول ازین حرف کاسیوس کلی اندکی خنده‌اش گرفت ولی آن پسرك دوازده ساله آنقدر بااراده حرفش رابیان کرده بود که پولیس پیروخردمند دریافت این پسر بااتکاء به قدرت استثنایی اینطور پرقدرت حتی دربرابراواین چنین حرف‌میزند، جومارتین بجای‌هرپاسخ دیگری چیزی به کلی دوازده ساله‌گفت‌که حالاپس ازگذشت سالهامحمدعلی کلی خود حرف آن پولیس رااولین عامل روی آوردنش به رینگ بوکس می داند او چنین گفته بود :

– ولی کاسیوس توپیش ازکشتن باید ، اول یادگیری چگونه باحریفانت جنگ کنی.

– جنگ باکی ؟...

– باهمان کسی‌که بایسکل تورا دزدیده است مگر به قدرت دست ها ومشت هایت متکی نیستی ؟ آیاطرزاستفاده ازآنهارامیدانی؟

کاسیوس کلی همان لحظه اشکهای، خودرا پاك کرده راه خانه راپیش گرفت آن شب با هیچکس حرف نزدووقتی مادرش برای صرف نان شب سراغ اوراگرفت بالحنی جدی جواب داد :

– من اول بایدجنگ کردن رایادبگیرم !

کاسیوس‌کلی بعدازآن شب سراغ جومارتین پولیس راگرفت وازاوخواست تاجنگ کردن رابه اوبیاموزد وهمان بودکه جومارتین با آشنایی که بامربی بوکس سالون بزرگ ورزش شهر داشت کلی رابه دست اوسپرد.

زیردست مربی سالون کلی کوچك اندام خیلی زودتر وبهتر ازدیگران حرفهای مربی‌را درك وتمریناتش راعملی میکرد .

کلی هنوز هجده سالش تمام نشده بودکه درمیان بوکسرهای آماتورامریکا شهرت عجیبی بدست آورد ودرسال ۱۹٦۰ دراولین دوره‌ای که در مسابقات انتخاباتی دسته سنگین وزن تیم ملی بوکس امریکا شرکت کرد بسادگی به مقام قهرمانی رسیده به بازیهای المپیك روم رفت وآنجا دراروپا درشهرپرشکوه‌روم که اولین سنگ بنای زندگی قهرمانانه کلی بایك مدال طلای، بازی های المپیك نهاده شد .

محمد علی کلی به مجرد بازگشت‌از بازیهای المپیك برای کسب درآمد ازراه بوکس به مسابقات بوکس حرفه‌ای روی آورد وبا قبول دستمزد سالیانه چهار هزار دالر عضو کمیته مسابقاتی (لوئیزیویل) شده وقتی پس ازینکه



وقتی کلی بیکار می‌ماند باسگش زور آزمایی میکند .

فاتح رینگ

نوشته : ب اورمر :

دربوکس حرفه‌ای نیزاندکی بشهرت رسید خودراازقید این کمیته رهانید وازهمین زمان بودکه بخاطریافتن چند دوست مسلمان اندک اندک قدرت اسلام دراونیز نفوذ کرد وهمان دوستانش بی آنکه خود اوهرگز تصمیم مثبت یامنفی بگیرد اورامحمدعلی کلی نام نهادند. دوستان مسلمان کلی باین دلیل دوست سیاه وقدرتمند خودرا باسلام‌فرا خواندندتااوتحت قدرت این آئین بهتر وآسانتر بـرای مبارزه بزرگ زندگی خود علیه تبعیضات نژادی‌آماده گردد وباین قسم نام کاسیوس مارسلوس‌را ازاو دور ساختند ، چون این نام غلام هــای روم قدیم بوده است .

عایدات‌کلی ازراه مسابقات بوکس روزافزون بودوهنوز کلی جوان بیست سال نداشت که هزاران دالر دراختیار داشت وگذشته ازینکه باپول خودهمواره حامی بزرگ سیاهان بیچیز بود. برای روزهای پرشکوه آینده خود هدفی بزرگ داشت واولین قدم او استخدام یك مربی پرتجربه بنام انجلوداندی بودکه اولین قراردادکلی باداندی ۱۲۵ دالردریك هفته بود.

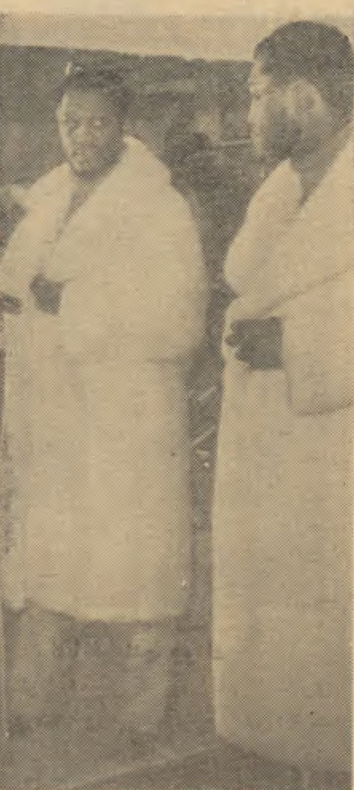
سرانجام پس ازبازیهای المپیك روم کلی به محض حرفه‌ای شدن قرار داد اولین نبرد حرفه‌ای اش راامضاء کرد ودرسال ۱۹۶۰کلی جوان برای هشت روندمسابقه خود باتونی‌هون ساکر ۱۶۰روند مسابقه تمرینی انجام داد وتونی هون‌ساکردرروند ششم مسابقه‌مغلوب کلی شد وبعدازآن کلی باپیروزی زیـاد از رینگ پایین می آمدودریك سـال شش بار پیروزی نصیبش شده‌وحریفان خودراناکاوت میکرد ، نام‌کلی درمیان بوکسر های‌حرفه‌ای خیلی زود ازبوتیز یوبل‌وکستانی به‌خارج‌رفته ودرسال ۱۹۶۱ کلی وداندی برای انجام‌مسابقه بـه لا س ویگاس رفتنـد . در آنـجـا «دوك سایدونك» بوکسر پرآوازۀ لاس ویگاس درده روند مسابقه مغلوب کلی گردید وبعد ازآن درسال ۱۹۶۲ درلاس آنجلس باآرچی مور مقابل شدودرروندچهارم باناك اوت اورامغلوب خودساخت وبالاخره پای محمدعلی کلی بــه بزرگترین رینگ امریکا استد یوم مادسیون اسکوئر گاردا نیویارك‌رسید درسال ۱۹۶۳در آن استدیوم «دوك جونز» رامغلوب کرد وبرای هموار کردن راه مبارزه خودباقهرمان بوکس جهان (سونی لیستون) عازم اروپا گـردید و (هنری، کوپر) قهرمان اروپا رادرلندن ملاقات کرد.

نتیجه‌این مسا بقه‌بازهم پیروزی‌کلی‌در پنج روند بـود در سال ۱۹۶٤ کلی درفلوریدا سونی لیستون را درروند ششم شکست‌داد. روز بعد همه دنیا فاتح جدید رینگ‌را بانام کاسیوس مارسلوس کلی شنا ختند و کلی گفت دیگرکاسیوس مارسلوس مرده وایــن محمدعلی کلی است که شمابنام فاتح جدید رینگ میشناسید .

کلی از سال ۱۹۶٤که عنوان قهرمانی‌دسته سنگین وزن بوکس جهان رااز سونی لیستون گرفت‌تاسال ۱۹۶۷ که‌درنیویارك «روزافلی»را ناك‌اوت کردجمعا ۹باراز عنوان قهرمانی اش پیروزمندانه دفاع کردتااینکه سر انجام درسال ۱۹۶۷ بعلت خودداری ازرفتن بخدمت عسکری ازعنوان قهرمانی اش خلع وبه پنجسال حبس محکوم گردید .

محمدعلی کلی بعدازچهل وندوماه محرومیت اجازۀ بازگشت به رینگ راگرفت وبعداز چندی «جری کواری» حریف ۲۵ ساله‌اش راکه اهل کلیفورنیا است درسه روند باناك اوت به‌بیرون فرستاد بعدازآن عاید کلی درهر مسابقه بیش ازسه ملیون دالر شد .

محمدعلی کلی خودرا قهرمان میدانست و مطمئن بودکه هیچ حریفی مقابل خود ندارد ولی شخص دیگری‌خودرا فاتح‌و قهرمان میدانست اوجوفرایزر بودکه حریف محمدعلی کلی‌گردیده بودومحمدعلی باید آنرااز‌سرراه خـود دور میساخت واین دوخوددرابرای یك مسابقه‌تاریخی وپرآوازه آماده میساختندبالاخره درسال ۱۹۷۱ دوغول بوکس باهم مقابل شدند، محمدعلــی همواره میگفت‌که من درین مسابقه غالب بـدر می آیم ولی نتیجه برعکس بودومحمدعلی برای اولین بارباشکست مواجه گردید ودر ۱۵ روند ازدست فرایزر شکست خورد، محمدعلی در روندهای اول ضربات شدیدی برسرو روی حریف خود واردکرد ولی‌فرایزر همه‌آنرا‌تحمل کرده واونیز به ضربات خودشدت داد تا اینکه درروند پانزدهم محمدعلی رااز‌پا در آورد و



جوفرایزر هر وقتی به آئینه می دیدوهیکل خودرا تماشا می‌کرد شکست از دست کلی درتصورش نمی گنجید ولی تصورش حقیقت نداشت .

محمدعلی بعد ازلحظه دوباره برخاست ولــی مسابقه به نفع جوفرایزر تمام گردید، بعدازختم مسابقه هردو غول بوکس درشفاخانه رفتند زیراسرورو‌وی هردو دراثــرمشت های سنگین یکدیگر کوفته شده بودند.

همه مردم این‌دوراپو کسرهای سنگین‌وزن‌را ممتاز میشمردند امایك بوکسر سیاه پوست جوان دیگربنام خورج فورمن نیزوجود داشت ولی متخصصین معتقد بودند که وی، برای اینکه باعلی ویافرایزر مقابل شود خیلی‌جوان‌وکم تجربه است فرایزر بعد ازمسابقه باکلی،با سنگین وزن های گمنام یعنی تری دانیلز و ران ستاندر مقابل شدوهریك از ایشـان را شکست داد وبانگهداشت لقب خود بالاخره بـا فورمن قهرمان سابق‌المپیك امریکا مقابله نموده وشش ضربه توسط وی حاصل نمود. کشمکش ازروند دوم متوقف گردیده وفرایزر کاملااز جانب‌جوان ناشناسی توهین‌شده بودبعدازین جوفرایزر یکباردیگر مسابقه دادوجونیگرقهرمان اروپا راطوری که علی قبلااین کاررانموده بود درروند دوازدهم درلندن شکست داد .

• محمدعلی بیشتربه مسابقات خود ادامــه داده ودرحقیقت بایك سنگین وزن ناشناســی بنام نارتن مقابل شد اوکه دراوج قدرت‌جسمانی بود الاشه نارتن راشکسته وفیصله نهایی را به‌نفع خودکسب کرد .

کلی وفرایزر بازهم میخواستند مسابقه کنند زیراکلی خودرا مغلوب نمیکـــرد وتا آنوقت فرایزر ۳۱مسابقه راانجام داده وفقط دریـــك مسابقه درمقابل فورمن مغلوب شده بودو ۲۵ مسابقه دهنده رامغلوب ساخته بود ومحمدعلی ازجمله ٤٤مسابقه فقط دردومسابقه در مقابــل فرایزر وفورمن مغلوب شده بود وبرای هر دو قهرمان یك مسابقه حتمی بودزیرا هرکدام آنها که غالب میگـــردید بافورمن حساب راتصفیه میکرد .

بالاخره امسال این دوغول بوکس باهــم مقابل شدند ومحمدعلی که یکبارشکست خورده بود اینبار اطمینان داشت که بردبااوست. مسابقه شروع گردید وهردو قهرمان بوکس باسرورو‌وی یك دیگر مشت‌های حواله‌کردند، محمدعلی که باسر ودست های، خود ضربـات فرایزر راردمیکـــرد درروند نهم مسابقه وضع خوبتری درمقابل فرایزر حاصل نموده وایـن رانن‌چسك اه‌یولس.گنه تلربخچسیه فحبتفمك بل‌ی- وضع درروند های ده ایازده بیشتر شد وتـا اینکه درروند دوازده بابدست آوردن نمـرات بیشتر حریف خودفرایزر رامغلوب گردانید .

محمدعلی کلی که پیروزمندانه از رینـگ پائین آمده بود طی‌کنفرانس مطبوعاتی گفت‌که من به وکیلان خوداجازه داده‌ام تادرمورد سومین مسابقه بافرایزر مذاکره کنند زیرا فرایـزر برای من چانس دومین مسابقه راداد وحالا من بایدسومین چانس رابه اوبدهم .

اودرمقابل سوالی گفت: ضرور نیست که بافورمن مسابقه دهم‌زیراقهرمان حقیقی وقهرمان مردم من میباشم نه فورمن .

درین مسابقه محمدعلی کلی وجوفرایزر هر روی شان تقریبادو ملیون وشش صد هـزار دالربدست آوردند درحالیکه درمسابقه قبلی هریك ازآنها دوملیون وپنجصد هزار دالـــر گرفتند وقسمت زیاد آنرابه مالیه پرداختند ولی درین مسابقه کمتر پول برمالیه می پردازند .



فرایزر هربار که باکلی مقابل می شود خیلی ضربات‌را قبول میکند به امید اینکه حریف را شکست بدهد

بعداز مسابقه فرایزر وکلی تیدی بریزاعلام کردکه آماده‌است تامسابقه بین‌کلی‌وجیری‌کویری قهرمان سابق سفید پوست امریکایی راترتیب کند .

محمد علی کلی درماه اکتوبر سال ۱۹۷۰ جیری کویری رادرسومین روند مسابقه‌مغلوب کرده بود .

محمد علی کلی وفرایزر بعدازین مسابقه گفتند که مادامن بوکس رارها نمیکنم زیرا به این ورزش علاقمند بوده وتاآخر به آن وفا دار خواهیم بود .

علی باقد ٦ فت و۳انچ ووزن ۲۱۵ پوند که شاید متناسب اندام ترین بوکسر تاریخ بوکسینگ باشد در سرعت وچابکی ممتازاست استراتیژی او «جنگ وگریز» وبا (زدن زده وزده‌نشده) است .

درمقابل‌جو فرایزر که از حریفش۳ ونیم‌انچ بلندتر و۱۰پوند سنگین‌تراست به‌فرااعتقاد نداردداو درمقابل حریف خو نسردمی ایستد ومعتقد است یك یاده مشت اورا قبول‌کنند تایکی از آن گرزهای آهنین‌اش‌رافرودآورد.

بهرحال نتیجه این مبارزات چه خواهدشد. حال که کلی چانس سوم برای فرایزر داده ونیز شخص سومی یعنی فورمن سر راهش قرار دارد آخرش بکجاخواهد کشید زیرا این فورمن هردوراشکست داده وخود را قهرمان میداند .

زندگی خصوصی این دو قهرمان:

محمدعلی کلی دوبار ازدواج کرده ودارای فرزندان میباشدواوهمیشه بخاطرسیاه پوستان مبارزه کرده است وقسمت زیاد پول راکــه ازمسابقات بدست می‌آورد برای سیاه پوستان بمصرف میرساند .

جوفرایزرکه غیرازبوکس‌به موسیقی‌دسترسی دارد وگروه رابارفقای خودتشکیل داده وآواز خوانی میکند اونیز ازدواج نمـوده ودارای فرزندان میباشد، فرایزر باقبول زحمات زیـاد مسابقات انجام داده وپول برای زندگی خود بدست آورده وامروزسرمایه بسیاری دراختیار دارد .

مادر هر کیلومتر هستیم

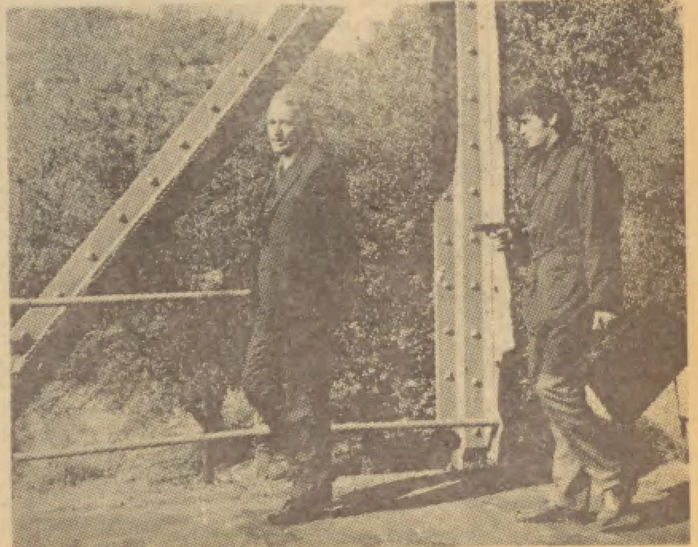
سینمای بلغاریه که دراین آواخر بصورت **چشمگیر ی نایـــل به پیشر فت** های محسوس شده است در اکثر کشور ها شناخته شده .



سلسله فلم های تلویزیونی (مادر هر کیلو متر هستیم) در هشت قسمت یك ساعته تهیه شده بود وچون داستان فلم وسیع بود و از جانب دیگر علاقه غیر قابل پیشبینی مردم به این سری اضافه‌شد فلمسازان بلغاری‌تصمیم گرفتنداین سلسله را ادامه دهند .

سلسله فلم های (ما در هر کیلو**متر هستیم ،نظر به‌ایجاب موضوع** در کشور های مختلف تهیه مـــی شود .

در عکس ها شما دو صحنه ازدو فلم این سلسله را مشاهده می کنید در عکس اول دختری‌منسوب به پارتیزان ها را در چنگال‌افسران نازی که بوی مشکوك شده اند واین قسمت در فرانسه فلمبردار ی شده مشاهده میکنید . در عکس‌دوم جوان پار تیزان یکی ازافسران **پولیس مخفی را خلع سلاح کردهو**از روی پل عبور میدهد .



مرد تاریخی سینما



نام چاپلین در تاریخ سینما برای همیشه باقی خواهد ماند . چارلی چاپلین هنر مند پر قدرت کمیدی دنیا لقب یافته است و اکثر فلمهای او صامت است و این بعلت آنست که در آن وقت صنعت سینما آنقدر انکشاف نکرده بودتا فلم های‌ناطق تهیه کنند ، با وصف این همـــان فلم های صامت چارلی چاپلین که جز (آثار تاریخی) سینما بحساب می رود برای مردم پیشرفته امروز هنوز هم دلچسپ می افتد .

در عکس چارلی چاپلین را در حالیکه بکلی پیر و فر سوده شده در یکی از کنفرانس های سینمائی مشاهده میکنید .

دوهنرمند از سینمای شوروی



ناتا لیابندر چو ك

فلم سامپو که یك فلم افسانوی بود درکابل تماشاگر زیادی داشت درین فلم ستـاره طناز شـور وی ایواکیفی بازی کرده است همچنان دریناواخر فلم‌روسلان ولودمیلا در کابل نمایشی داهد شد که خیلـی طرف علاقه مردم قرار گرفت دریـن فلم هم ایواکیفی بازی کرده بوداین فلم در سال ۱۹۷۱ تهیه شده است آخرین فلم او (آدرس خانه شما) نام دارد که در ۱۹۷۳ ساخته شده

فلم های معروف‌این هنر مندمحبوب اینها ست (طیاره ۷۱۳ – اجا زه **نشستن میخواهد)(آسمان بالتیك)** آخرین یاد گار مقدس و غیره .

هنر مند دیگری از سینما ی شوروی که نامش سر زبانهاافتاده ناتالیا بندر چوك می باشد . این‌زن زیبا انستیتوت سینما توگرافی را بپایان رسانیده و در فلم های (در پهلوی جهیل ۱۹۷۰) قلب روسیه ۱۹۷۱ ـ عساکر از جبهه آمد نـد و سلیاریس بازی کرده اسـت



ایواکیفی

رنگینه لړۍ

مخ‌دی تخته ده دعقیقو
خوله مشوانی ژبه‌قلم لیکل کوینه
مخ دی آیینه صورت وریښمین دی
خندادی سین دی عالمونه غر قوینه
مخ‌دی په اوښکو داسی لوند دی
لکه په‌ګل وی اوریدلی شبنمونه
مخ‌دی په تورو زلفو پټ دی
داتوره شپه به‌یه‌ما کله سبا شینه
مخ‌دی ترګل لاتازه تر دی
خنلی لمر دی مایه سترګو رڼوینه
مخ‌دی دسپینو زرو جام دی
زه‌به اوبه دوصال کله پکښی چښمه
مخ‌دی کتاب شونډی دی پاڼی
داتوری زلفی دی‌حاشیی پرښکلی دینه

دهجر نصیب

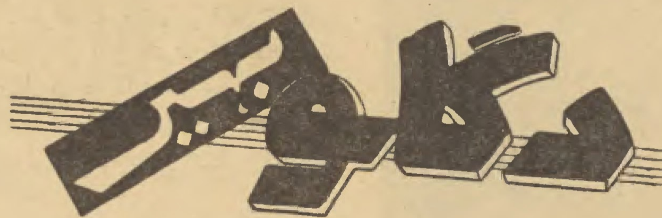
بی‌وصاله می‌په‌زړه کښی بل‌خیال نشته
بی‌له‌دی نه‌می له‌یاره بل سوال نشته
خوانی لاړه په‌دی فکر کښی بوډا شوم
شوه معلومه چه‌په برخه وصال نشته
سیلا بونو دژړامی نظر یووړ
چه‌نظر دمرحمت می په‌حال نشته
درحمان دیوان کښی‌تل ګورم فالونه
بی‌له هجره می نصیب کښی‌بل فال‌نشته
دآشنا غمونو دومره کړم وری،
بل‌می اوخ اوړی ماکښی مجال نشته
هرکمال پسی زوال راخی غوږکېږده
خویو علم‌دی چه‌ده له‌زوال نشته
نصره ! شکرپری وباسه چه‌شاعر یی
خیردی ستاغوندی که‌بل زبون حال‌نشته
(نصرالله نصر)

دچاخه؟

چه‌دیار په مخ شیدایم دچاخه
یارته لیکم یارته وایم دچاخه
که رقیب دی‌که غماز دی که‌ناصح
په‌نبکاره ورته ګویایم دچاخه
دکاغذ سپینه سینه کښی چه خه لیکم
امیدونه یارته بنایم دچا خه
که‌په خنګ رانه تیریږی‌باک یی نشته
دامید لښکری پیایم دچاخه
که‌جفا اوکه وفا دیار له‌خواوی
په‌همه واړو رضایم دچا خه
رقیب داسی‌راته وایی خوله‌کړه تړله
نه‌چوپیږمه لګیایم دچا خه
تش‌لیده دلیلا غواړم په‌چار وایم
خوژوندی په‌دی دنیایم دچاخه
تاسی بلی نه خبر شی راته وایی
ته‌مجنون اوزه لیلایم دچاخه
ملنګیار یم خوخه نه غواړم له چانه
دنیا دار اوکه ګدایم دچاخه
(ملنګیار)

دشوندوخیال

خط پر مخ دصنم راغی که سپوږمی‌شوه‌په‌هاله کښی
دایی غاښ‌په‌خوله‌کښی زیب‌کاکه ژاله شوه په‌لاله‌کښی
هسی رنګ سحرو جادوګا په نظر دنبلا سترګو
نه یی شان په‌هندکښی شته دی نه‌ئانی په بنګاله کښی
لکه ونبلی مرغی په سبت دام دسلو لومو
هسی زه پریشانوزلفو کښی سیتم په کشاله کښی
دازما له غمه شین زړه پکښی خیال‌دیار دشونډو
هسی رنګ‌زیب وزینت کا لکه می په‌شنه‌پیاله‌کښی
ماوبل ګنه‌ګل دی د غنچی په لمن‌نغښتی
ګه‌می ګوت‌یو ګل‌اندام ؤ پروت په سرودوشاله‌کښی
سر تاپایه تیغ د هجر لګه‌نی سوری‌سوری‌کړم
خکه یم مدام‌داهسی په فر یاد و په ناله کښی
که یار غواړی هوبری ژاړه‌خو در تحی عبدا لحمیده
داپه داچه در مونده شی په‌دریاب نه په ناله کښی
(حمید ماشو خیل)

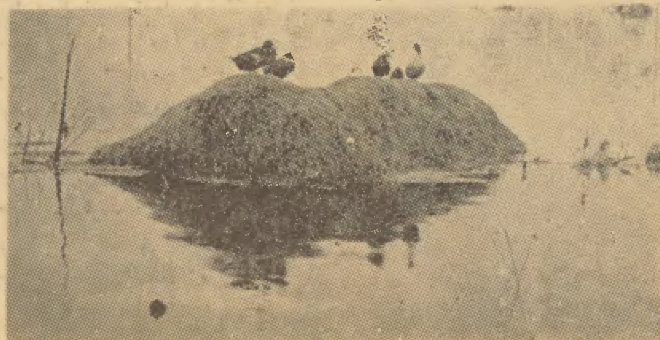


دزلفینوشبخون

زه‌په مخ دهغه‌یار هسی مفتون یم
چه‌له عقله بیګانه ګرځم مجنون‌یم
دجهان په‌سود اوزیان می‌نظر نه‌دی
بی له یاره له همه جهان ستون یم
که‌می زړه شګاف شګاف شوباک یی‌نشته
شانه طوره دزلفینو په‌شبخون یم
چه‌هردم راته خبری دقصاص شی
نه پوهیږم بدنام شوی په‌کوم خون یم
خان به مړ دعشق په خیل کړمه ناصحه
وابه نه‌وړم زه‌حمید هسی پښتون یم
«حمید»

دیار سودا

بیامی ساقی ولید دخیالونوپه خوبونوکښی
بیا دجنت حوری راته ناخی په جامونوکښی
زه دسکندر دآیینی خه ګدانه یمه
زدهر خه لیدی شمه دښکلو په‌مخونوکښی
غرونه که لالونه شی طلا شی‌اوزماشی‌بیا
نه‌ارزی په‌دی چه خوانی خاوری‌کم‌غمونوکښی
زه که می پرست نه‌یم نوخه‌به‌شم‌اوخه به‌یم
خه پسی به ګرځم‌دمړو خاوروپه رګونوکښی
زانګم دسپوږمی په تنا بونوکښی جانان‌سره
خیال چه را سره شی‌دنشی په‌جنتونوکښی
که چه دیار په سودا پریوز مه ویده‌شمه
اوړم په ګلو نو کښی‌را اوړم په‌ګلونوکښی
«لایق»



بناغلی «زاهد»

دمینی نښه

خیردی آشنا که په بڼوباندی‌خبری‌کوی
ګل‌هم بلبل‌ته په‌اغزو باندی خبری‌کوی
دژوند ملګری به‌ستاغم زړګیه خه‌وژاړی
چاله‌چه‌خی نوپه سلګوباندی خبری‌کوی
آشنا محفل‌کی نن‌په‌ناسته جوړخوشحاله‌دی
سم‌دمابنامه اسویلو باندی خبری‌کوی
داخو ښکاره دمینی نښه ده ساده‌زړګیه!
خیردی آشناکه په‌ګیلو باندی خبری‌کوی
بریده چه مرشمه زاهده هغو ودی نګړی
ماسره یارکه په جرګو باندی‌خبری‌کوی

مجنون چاکړم

صبح وشام‌می لاس نیولی دی‌دعا کړم
سوال له خدایه ستاده‌مهردوفا کړم
هیچ دروغ ربښتیا می‌نه‌زده که‌باور کړی.
ستا دپاره هم‌دروغ اوهم ربښتیا کړم
واړه ته یی خندول که ژړول کړم
زه پخپله نه خندا کړم نه ژړا کړم
که ته نه‌یی راته وایه بیاری‌خوله‌دی
زه داهسی لیونی او مجنون‌چا کړم
خوب خندا دبلتانه په‌محکه نښی
خه آرام به‌به داد بنت‌کربلا کړم
هره ورز چه‌می تیر یږی ستا پسی
زه په‌هره ورځ پوهیږم چه غزا کړم
یووښته می دصورت کور نبوی نه‌دی
هسی رنګ دپت پنهم په زړه اداکړم
زړه که یودی خوما تاله دی درکړی
مګر نورو لره نور زړونه پیدا کړم
چه‌می واغوست سروپای دعاشقی
زه «رحمان»دی سروپابی سحروپا کړم
«رحمان بابا»

سترګی

یازمی په‌بنایست کښی‌بی‌نظیره بی‌مانندی
لا په‌درست صورت کښی مشهوری‌لری‌سترګی
هرچیرته چه‌ته‌یی هغه لورته می‌نظردی
هرچیرته زانی شاهین هوی‌لری سترګی
(خوشحال‌خټک)

خار بندی می‌دبنو ګره‌تری چاپیره
ګوندی خیال دیار په سترګو کښی حصارکړم
(عبدالقادر خټک)

مایی خیال لره ابلق دسترګو زین‌کړو
قام نه‌ردی په‌رکاب زما دسترګو
(رحمان‌بابا)

زلفی‌دی سنبل‌مخ‌دی ګلاب‌سترګی نرګس‌دی
زه‌باندی باغبان یم داګلزار ساتم همیش
«حنان»

اوس له ویری په‌کوخه ورتللی نشم
مادمستو سترګو جنګ لیدلی دی
(مطیع‌الله)

از : فزو الیووا

گیسوانی چو

یکروز زیبای بهاری بود . آ ب باردیگر در جو یبار ها براه افتاده وآ غاز زندگی تازهٔ را نشان میداد ولی این آب ها هنوز زیر شیشه‌های بلوری یخ و توده های برف جر یان داشتند. یك دختر نسبتاً محجو ب دراتاق کار رئیس کمیتهٔ اجرا ئیهٔ محل راباز نمود . مرد پشت میز نشسته و می نوشت . ابرو ها ی پر پشتش با کلاه پو ستی یخ پخی اش که روی آن ها به شدت کشیده شده‌بود بهم می خورد . دستها یش به تندی روی کاغذ حر کت می کرد کرتی ضخیم و زمستانی‌اش به آن به تندی تکان می خورد.

در حالیکه نگاه کو تاه به د ختر انداخت پر سید:

– بلی چه است ؟

– من یك خاك شنـــاس هستم . اینست ورقه مقرری‌ام .

او دامن دراز که از تکه ضخیم دوخته شده بود بتن داشت بوتهای ساقدار بپایش‌بود . کرتی کلفت و خاکستری رنگ، جاکت‌پشمی‌اش‌را تااندازه از نظر پنهان میکرد .

کـلاه پوست خر گوش باگوشکی های پشمی در روی‌انگشتان دستش فشرده میشد . تنها موی‌های دراز ولطیفی که چون آبشار طلا مینمود روی شانه هایشان بنرمی افـتا ده بود .

رئیس بخش ، بطـر فش تبسم ملایم که تااندازهٔ از آن ر نگ شك وتردید خوانده میشد ، نـمو د . تبسمی که بزرگان بطرف اطفا لـی می نمایند که از قوت خویش می – خواهند کار سنگین تر را انجـــام د هند .

به این طرف دختر به د هکـده دورافتاده آمد و به این تر تیـب فارم محل یك دختر خاك شنا س را در آغوش گرفت . و بـدنبال آ ن وظایف‌زن اداره‌چی فارم زیاد تر شد زیرا این دختر بخانهٔ آنها ز ند گی میکرد . در حالیکه خانهٔ خود شا ن از قبل پرجمعیت بوده و خانواد ۀ بزرگی را تشکیل میداد .

وقتیکه او را برای خـــو ر د ن صبحانه صدا می کردند هـــتو چه میشدند که اثـــری از او نیست . شام خسته ، مانده در حا لـــیکه خریطه پر از سنگ های مختلف‌روی شانه‌اش سنگینی میکرد ، بخـــا نه بر می گشت و باگذاشتن آن روی سطح اتاق نفس براحت می کشیـــد. و قتیکه زن صاحب خانه مانندا کثر زنان کنجکاو، از ترق دروازه بدرون اتاق می نگریست میدید که د خترك مشغول خالی کردن خر یطه استو در برابرش تودهٔ ازخاك وسنگ‌های مختلف کوت شده است .

زن باآه بلندی باخـود زمز مـه می کرد .

– اوف ! چرا خاك هارا به خا نه می‌آورد .

هر صبح هنگام بر آمدن آ فتا ب او قرص نانی همراه بایك دانه پیاز و یایکی دو دانه سر سیر گرفته از خانه می بر آمد وروانهٔ ، کـــوه ها صخره ها و بستر های خشك دریا میشد .

این دختر باشیوهٔ زندگی شگفتی آورش مار یا نام داشت .او از پدر ومادرش چیزی بیاد نداشت ودوران اولیه کودکی اش به گـر سنگی و در بدری سپری شده‌بود. هنگامیکه قشون انقلابی خانه اش را تصر ف نمودند او فقط بدو چیز علاقه‌داشت دو ختن و کار در باغچه واز همانجا باخاك و زمین پیو ند یافت . مار یا بزرگ شد و شامل اکادمی ز راعت تیمر یازیف شد . واکنون او یـك خاکشناس‌ماهر شده‌وبرای‌کاردرآنجا تعیین شده بود .

اکنون دوتمستان‌سر زمینش‌گردیده بـــود .

مایر اول او به شورای بزر گا ن بیشنهاد نمود تایك باغ آلو با لـــو بوجود آورند و همه به او خندیدند. و زیر لب گفتند :

«رویا ندن در خت بر سطوح‌مرتفع خولزخ . نی ، دختر نباید آ نچنان تنبوری بنوازی که تار هایش از هم گسیخته شود . قسمت ز مین را به همه توزیع نموده است . برای مـا ز مین را اعطا نموده که بر روی آن درخت آ لو با لو نمی روید. ازهمین ز مین مانان و نمك خودرا حا صل می‌کنیم . د هن هیچو قت بر با لای ابرو قرار گر فته نمی توا ند .»

ماریا در برابر ریش سفیدا نـــی قرار داشت که سر هایشان ما نند صخره های کوه و ریش های شان مانند آبشار می نمود . ماریادانست که آنان را باکلمات نمی توا نـــد قناعت بد هد ، آ نان مانند صخره های سخت پابرجا بودند. ولی‌ماریا تسلیم نشد . اگرزمانی نمی توانید مستقیم به پیش بروید ، دوربخورید راه دیگری را جستجو کنید . لذا با معلم نباتات که طرفدارش بود ،بکار آ غاز نمود .تصویری‌راکه از و ضع باغها دید برایش تاثر انگیز بود .



ترجمه : رهپو

ون آبشار طلا

درخت ها از فرط بی توجهی ضعیف ولاغر می نمودند . در ختان کهن‌از میوه‌دادن باز مانده و هیچ نهـا ل جـوانی دیده نمی‌شد . ماریا مردم‌را جمع نمود و به آنان شیوهٔ‌نگهداری درخت های میوه را آمـوخت . ا و خودش ز مین را می کند ، به‌درختان کود میداد و عرق مـی ریخت. ا و سعی نمود تااجازهٔ کا شت تخـم درختان میچورین که در شمال می ـ رویید بدست آورد .

بالاخره روزی آمد که ما ریا بـه زمین ها متروك تسو لیك، جا بیکه فقط عقابها لانه می کردند و تـنها صدای آ بشار می شنید ر فت .

بلی او عقیده مبنی بر کا شت‌باغ های آلو بالورا در سطوح مـر تفـع خونزخ ازدست نداد . اوبا همکاری معلم و شاگردان به کار شر و ع کرد.

هیچکس در د هکده به کار شان باور نداشت و هـمـه به ایشا ن ریشخند می زدند .

روزی عـده ای از ز نان هـما ن بخش نزد ماریا آ مدند . ماز یـا سعی نمود باوجود کار های ز یـاد به مهمانش ر سیدگی نماید. و د ر پایان محفل کو چك ولـی شا دش زنها روی بطر فش نموده گفتند:

«چطور و قت‌یافتی ؟ دست تو بـه هر کار میگردد . از صبح تا شا م توبه مزارع و کوه ها هستی. مـا تورا نمی بینم . و در شب‌توآخرین کسی هستی که چراغ را خا مو ش می‌کنی، به این تر تیب‌خدای ناکرده کور می شوی ... خوب ، مانیز باتو کمك می‌کنیم . »

ماریا پیشنهاد آ نان را بخو شی پذیرا شد .

بعد از آن ، ز نان دیگر نیز به‌او می پیوستند . آ نان درخت هارا آب می دادند وبعد تر آ نقدر به‌کارشان عشق و علا قه یافتند که نهال‌های کوچك را چون جان‌خودمی‌پروراندند اکنون مردم به این د ختر احترا م می نود وکم کم به قلـب همـه راه یافت و زمین سنگی و بایر جـا ی خودرا به باغ های آلو بالو می‌داد .

یك روز روشن و صاف همه چیز تغییر نمود . ماریا هنگا میکه‌بطرف بلندی ها می رفت از دور حـفره های بزرگی دید . فکر کرد. مـمکن سایه های بال عقاب های‌باشد کـه درآن بـلـنـدی هـا پـر و از می نما یند . و لی‌هرقدر نزدیك‌می‌شدواقعیت تلخ برایش آ شکـار میشد . نهال های تازه کار شده از بیخ و بن بر کنده شد بود .

زنهاباعجله به آنسو د و یـد ند و لی ماریا بی تفاوت به همه چـیز مات و مبهوت می نگریست زمانیکه دو باره بالاآمد صدای سم سوا ری راشنید. یك سوار در بـرابـر ش ظاهر شد .

ــ شمارا تر ساندم ؟

ــ نی .

در جستجوی چی هستند ؟

ماریا در حالیکه گلو یش‌راعقده گرفته بود درد درونی اش را شرح داد. مرد کلاه استر خانی‌خاکستری بسرداشت و گو پیچهٔ پشمی تیر ه رنگ در حالیکه رویش کمر بـنـد پهن با دکمه های‌طلا یی بسته بود ، ببرداشت . به پاپایش بوت هـای ساقدار کلفت پو شیده وچشمانش زیر ابرو های پر پشتش برق میزد مرد بالحن تند گفت :

ــ برای تو چه فرق می‌کند کـه درختها اکنون از بین برود تا د ر اجاق بسوزد ؟

مار یا با نارضایتی چیغ کشید. ــ این درست نیست ! چندسال بعد این د ر خت هـای آلو با لـو شگوفه خواهند کرد وتو خواهی‌دید

ــ زندگی اسپ نیست که تو به هرراه که خواسته باشی‌بدوانی‌اش؟ از خود قوا نینی دارد.

ــ ولی تو لگام های اسپ‌بدستت است و هر طرف که بخواهی می ـ کشانی اش .

ــبرای یك سوار بسیار آ سا ن است که مسیر ش‌را تغیر دهد ولی برای زندگی امر مشکل ، خوب من میروم ، از مدتها پیش متو جه‌شدم که تو د ختر گیسو طلایی‌مصروف چه کار عبسی هستی .

او غایب شد هم چنانکه بصورت غیر منتظر ه آ مده بود . فقطصدای سم اسپش بر ا ی مد تی در در ه انعکاس می کرد .

ماریا به بلنـدی آمد . بر آثا ر و یرانی باتاثر نگریست . ر و ی سنگی نشست واز فرط ما نـد گی بینکی رفت . لحظه‌ای بعد با صدای مردی بیدار شد .

ــ برای یك مردلایق‌است،که زنان گشت نمایند واو همه را به ویرا نی بکشند . چرا چنین گردید ؟ مـن

بقیه در صفحه ۵۹



درس عشق

چون شوم خاك رهش‌دامن بیفشاندزمن
ور بگویم دل‌بگردان ، رو بگرداند زمن
گرچه‌شمعش پیش‌میرم برغمم خندان شود
ور برنجم خاطر نازک برنجاند زمن
روی رنگین را بهرکس مینماید همچوگل
ور بگویم باز پوشان ،باز پوشاند زمن
او بخونم تشنه‌و من برلبش ،تا چون‌شود
کام بستانم ازو یا داد بستاند زمن
چشم خودرا گفتم آخر یك‌نظرسیرش ببین
گفت : میخواهی مگر تاجوی خون راند زمن؟
گرچه فر هادم بتلخی جان برآید باك‌نیست
بس‌حکایتهای شیرین بازمیماند زمن
ختم‌کن‌حافظ‌که گرزین‌دست‌باشد درس‌عشق
خلق‌درهر گوشه‌ای افسانه‌ای راند زمن

«حافظ»



زیر نظر گل محمد ادبیار

مهتاب

در زیر سایه روشن ماه‌پریده رنگ
در پرتوی چو دود، غم انگیز ودلربا
افتاده بودو زلف سیاهش بدست باد
مواج‌و دلفریب
میزد به روشنایی شب نقش تیرگی
میرفت جویبار وصدای حزین باد
گویی حکایت غم یاران رفته داشت
وز عشقهای, خفته‌و اندوه مردگان
رنجی نهفته داشت
در نور سرد وخسته‌ی مهتاب کوهسار
چون آرزوی دور
چون هاله‌ی امید
یا چون تنی ظریف‌و هوسناک در حریر
می خفت درنگاه
وز دشتهای خرم‌و خاموش میگذشت
آهسته شامگاه

او .آن امید جان آن سایه خیال
می سوخت در شراره گرم خیال خویش
میخواند در جبین در خشان ما هتاب
افسانه غم من و شرح ملال خویش

از : مارسلین دبردوالمور

نامه‌منویس

برایم نامه منویس، نمی دانی چقدرافسرده ام وچطور آرزوی نیستی میکنم ! تابستانهای زیبا بی تو برای من چون چراغ‌بی‌نوراست ، حالا دیگر بازوان خود را فرو بسته ام ، زیرا نتوانستم ترا در این بازوان‌بفشارم • امروز ، اگر دست بدل من زنی، مثل آنست که دست به گوری خا موش‌زده‌باشی •

برایم نامه منویس ! بگذار من و تو جزمرگ دلخبری بهم ندهیم • اگر می خوا هی بدانی چقدر ترا دوست داشتم ، از خدا وخودت بپرس • اگر در خاموشی دل خود صدا یی را بشنوی که ازعشق سخن‌بگویدمثل آنست که بی آنکه با آسمان رفته‌باشی، ندای آسمان را بشنوی •

برایم نامه منویس! من از نامه تو می‌ترسم • از حافظهٔ خودم نیز میترسم ،زیرا یاد صدای تو چنان در دل من مانده است‌که گاه و بیگاه آوای‌ترا در کنار خود میشنوم •

برای خدا ، آب زلال را به تشنه ای که‌حق نوشیدن آنرا ندارد نشان مده • برایم نامه منویس ! زیرا نوشتهٔ محبوب تصویرزندهٔ اوست •

برایم نامه منویس ! آن دو کلا می‌راکه دیگر جرات خواندنش را ندارم برا یم منویس • زیرا صدای تو آنهارا به گوش‌دل‌دل من میرساند و چهره تو از خلال لبخند شیرینت در برابرم مید رخشد •

برایم نامه منویس ازیرا چنین می پندارم‌که بوسه ای سوزان از دو لب تو ، این‌دو کلام را بر لوح دلم نقش می زند • برایم نامه منویس !

ای عشق!

ازتو ای‌عشق! دراین دل‌چه شررها دارم   یادگار تو چه شبها چه سحر ها دارم
با تو ای رهزن دل چه سفر ها دارم   گرچه از خود خبرم نیست خبر ها دارم

تو مرا والـه و آشفته ورسوا کـردی
تو مرا غافل از اندیشه ی، فر دا کـردی

گرچه ای‌عشق! شکایت زتو چندان دارم   کـه بعمری نتوا نم هـمه را بشما رم
گرچه از نرگس او ساخته ای بیما رم   گرچه زان زلف، گره‌ها زده ای درکـارم

بازهم گرم ازاین آتش جانسوز تو ام
سر خوش ازآه‌و غم‌ودرد شب‌وروز توام

بازاگر بوی‌میی هست ز میخانهٔ تست   باز اگر آب حیاتی است به پیمانهٔ تست
باز اگر راحت جانی‌بود افسانه تست   بازهم عقل، کسی راست‌که دیوانهٔ تست

شکوه بیجاست مراکشتی و جانم دادی
آنچه از بخت طمـع داشتم آنـم دادی

من ندیدم سخنی خوشتر ا ز افسانهٔ‌تو   عاقـلان بیهوده خـند ند بـدیوانهٔ تـو
نقد جان گرچه بود قیمت پیمـانهٔ تـو   آه از آن کـه نشد مست زمیخانهٔ تو

کاش دایم دل‌ما از تو بلرزد ای‌عشق !
آن دلی کزتو نلرزد بچه ارزد ای, عشق؟

«عمان»

دوطرح

در را ببند
خورشید رابخانه چرا مهما ن شویم وقتی
که‌نور
غم را درون دیده ما فاش میکند

• • •

– آنقدر (ترا دوست دارم میگویم)
که اگر تمام قطرات باران به‌زمین بگوید.
هنوز کم است .

• • •

حسرت

گونهٔ شب شسته بود ازگریهٔ مهتاب
بسترم بی‌موج چون مرداب
می رمید ازدیدگانم خواب
میگشودم پلکهای بسته را ازچشم
می‌شمردم تیرهای سقف رابا چشم
بار اول طاق می‌شد، باردو م جفت
خواب گویی چون پرستو ها
درمیان تیرها می خفت

•••

ناگهان گهوارهٔ بی جنبش شبرا
دست گرم‌نغمه ای جنباند
این زن همسایهٔ من بود
کز کنار بستر طفلش
لای لایی آشنا میخواند
آنچه او می‌خواند آواز دل من بود
درنهادم آتش اندوه، روشن بود

کاشکی من نیز طفلی‌داشتم، چون او
درکنارش تاسحر بیدار میماندم
کاشکی درخلوت شبهای مهتابی
برسر بالین او آواز میخواندم
کم کم از افسون آواز
چشم طفلم ،جرعه ای ازخواب‌نوشید

وزشکاف پلکهای من
جویبار اشك می جوشید

کودکم درخواب می‌خندید
از تبسم های اومهتاب‌می خندید

بوسه ها ازگونه هایش می ربودم‌من
زیر لب گیر یان و خندان میسرودم‌من
چون هوارا ،بازی دست‌توبشکافد
خیره دررگهای آبی رنگ‌باروی‌تومیگردم

ناگهان در، چون دهانی گرم‌وامی‌شد
مادرش ازدور بامن همصدا می‌شد
–ازتنت چون بوی شیرتازه برخیزد
مست ازبوی تومیگردم•

•••

بسترم بیگانه بود ازخواب
جنین شب ،میدرخشید ازلعاب نیلی‌مهتاب
مادر ی گهواره می جنباند
لای‌لایی آشنا می‌خواند :
–مادر آیینهٔ چشم تومی سوزد
همچو شمعی شعله ور درشیشهٔ‌فانوس»
ناله‌ای ازسینه ام برخاست :
–کودك من نیستی افسوس »

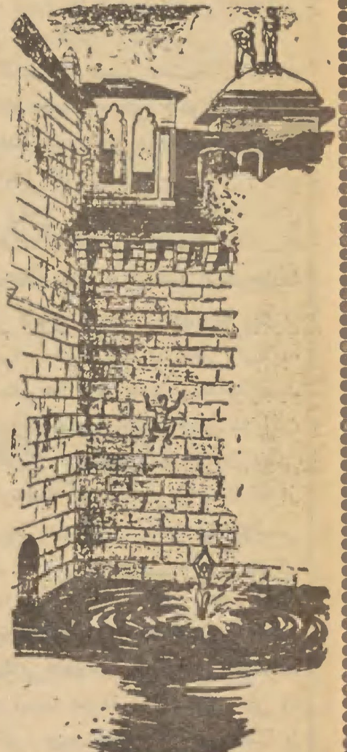
«نادر نادر پور»

عکسها و مطلبها

درین هفته بعلت اینکه مطا لب دلچسپ این صفحه بعوض عکس دارد، رسم ها با عنوان صفحه جور نمی آید امید است خوا ننده گان محترم بر ما ببخشند.

ورزش خطر ناک

سالها پیشش در دهلی مرکز کشور هند ورزش یا مسابقه خاصی رواج داشت که خیلی خطر ناك بود .



در پهلوی یك عمارت قدیمی حوض کم عمقی وجود داشت واز بالای عمارت مسابقه دهنده خود را بدرون حوض می اندا خت رو ش بخصوص باید بکار برده میشد تا دایف کننده اسیب نبیند ، اما بعضا واقع میشد که مسابقه دهنده جان خود را درین بازی خطر ناك از کف میداد .

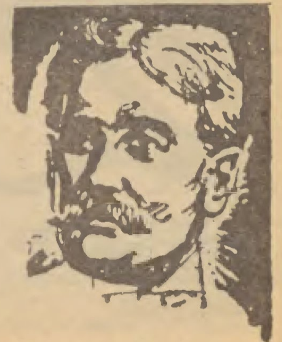
جزای سنگین بخاطر کلاه

در یکی از قبایل افریقای غربی روا ج عجیبی حکمفرما بود . درین قبیله زنان کلاه مخصوص بسر میکردند و این کلاه را جز وقت خواب همیشه بسرمیداشتند .علت آن این بود که برای زنان کشیدن کلاه از سر آنهم در برابر مردا ن

و در کوچه و بازار گناه بزرگی به شمار میرفت و حتی زنی را که در جمعیتی کلاه خود را مقابل مردا ن از سرش دور میکرد به جزای مرگ محکوم میکردند بعد از اینکه افریقا با تمدن جدید آشنا شد بسیاری از رواج های خرا فی از بین رفت که یکی آن همین رسم رواج بود .



آدم عجیب وچشم هایش



در سان فرانسسکو مر دی بنا م (ژوال)زندگی میکرد یکی ازچشمان این مرد سیاه و آندیگری آبی بود عجیب اینست که بعد از سن ۲۱ سالگی چشم سیاه این مرد آبی و چشم آبی او سیاه شد .

زنی با ۱۲۳ سال عمر



در یکی از شهر های کور سیکا (جزیره ایکه ناپلیون درآن پد رود حیات گفت) زنی زندگی میکرد که از مرض اعصاب رنج می بر د معمولا امراض عصبی زود تر انسان را بطرف نیستی میکشا ند ولی بااینهم‌زن مذکور یك صدو یك سال با مرض اعصاب زنده بود و در سن یکصدو یك سالگی که گمان میرفت دیگر چیزی بنام‌دماغ برایش باقی نمانده صحتش خوب شد و دماغش فعالیت عادی خودرا آغاز نمود و همان بود که زن‌مذکور بیست و دو سال دیگر در کمال آسایشس و راحتی زندگی کرد وبه سن ۱۲۳ سالگی وفات نمود .

عادت عجیب

یك فرما نروای سیاه پو ست



زبان زن ها

زنان بودائی در هند وستان زبان مخصوص برای خود داشتند که از آشنا شدن‌مردان با این‌زبان بشدت جلو گیری میکردند . زنها بین خود و درصحبت های خصوصی خود این زبان را مورد استفا ده قرار میدادند و زمانیکه میخواستند بدختر خود این زبان را یاد بدهند قبلا او را سوگند میدادند تا این لسان را به مردان یاد ندهد .



کشوری در افریقا که مستعمره پرتگال بود از توپ خیلی خوششی می آمد . او بعضا برای دیدن مسابقات فوتبال پینك پانك و باسکتبال به اروپا سفر می نمود کم کم این علاقه او به توپ عادت‌عجیبی برایشی به ارمغان‌آورد . گوشواره هائی بشکل‌توپ برای‌خود د رست نموده همیشه در گوشس خود می آویخت .

صفحه دوستان

از : باری ، میهن یار ، دانشفر.

دیو ظلمت

کاروان ها در حرکت اند
وکاروان ما ...
باگامهای استوار به پیش‌میرود.
به پیش !
بسوی سرزمین زرین خور شید

به صوب دنیای روشنائی ها
سرزمینی‌که ،

سیارهٔ ما
مدیون فروغ اوست
پس تو ای‌جوان هوشمند ومنور
چرا بر نخیزی و...
این دیو ظلمت آفرین و حکمت
گریز گردون راازپادر نیاوری؟
وبگورش نسپاری ؟!

بیا!واین دیوغول‌پیکر ظلمت‌را‌بشکن
تالابلای ظلمت زمین وزمان ما شود
روشن ومنیر .

(پایان)

برگ دیده

آنقدر باد یاس و جفا بر دلم وزید
چندانکه برگ دیده ز شبنم کناره ماند
بردم به دشت و کوه وبیابان پناه لیک
از داغ لاله بر جگر من شراره ماند
از برق چشم خیرهٔ من در دل سکوت
درگوش دختران فلك گوشواره ماند
بر آسمان سبز دل انگیز و باشکوه
از راز چشم ما و تو تنها ستاره ماند
در موج خیز دیدهٔ اندوهبار من
چشم امید ونور شفق را نظاره ماند

اسدالله فروتن

از: سید انورشاه(زارع)علی چوپان!

قصاب‌دل

سیمین بدنم سخت پریشان‌شدهٔ باز
پژمرده و غمگین و هراسان شدهٔ باز
دیروز مرا دیدی و نادیده گرفتی
گویا تو هم از گفته پشیمان شدهٔ‌باز
آما جگهٔ خشم تو گشتیم بروزی
قصاب‌دل و جان غریبان شدهٔ باز
امروز ز لطف تو خبر دادبشیری
خوبست عزیزم که بفرمان شدهٔ باز
در هر شکن زلف تو صد دل شده پابند
صاحب‌دل و سر دفتر خوبان شدهٔ باز
دیر یست نکردی تو بعشاق نگاهی
عید است بیا از چه گریزان شدهٔ باز
بس نیست ترا اینهمه‌رنجی که کشیدی
«زارع» بغمش دست و گریبان شدهٔ باز

از : انیسهٔ طرابی

رستاخیز

وقتی آدم پااز کودکی به جوانی میگذارد وآنگاه وارد اجتماع می‌شود ، اندیشه و فکرش دگر گونه میشود وخواسته هایش رنگ‌دیگری بخود میگیرد خواسته های که‌با خواسته های یک کودك ودوران کودکیش فرق فراوان دارد.

جوانی دوران دیگری است ، دورانی است مملو از آرزوها وامید ها ، آرزو ها و امید ها برای‌خودش برای زندگیش وکشورش .

گذشته ، همین گذشتهٔ نزدیك آنچنان بود که هر جوانی‌نسبت به‌آیندهٔ خودش وکشورش دست بگریبان نگرانی و یاس و نا امیدی بود وهیچ روشنایی در دور نمای زندگیش دیده نمی شد . اما یك وقت همه چیز دگر گون شدوجامعهٔ ما بر هبری مردی بزرگ راه دیگری در برابر خود یافت ، راهی که به روشنایی‌ها وخوشبختی‌ها میرسید و آنوقت بود که نسل جوان دریافت که‌یأس و ناامیدی ونگرانی اززندگی او گریخته است و بر اوست که از این پس در تلاش باشد ودرکوشش برای خودش و برای‌کشورش‌وبرای آنهمه پس ماندگی هایی که‌سرتاسر کشورش را فراگرفته است تاباشد روشنایی‌جادهٔ که در برابرش‌گشوده شده است سرتاسر زندگی اش را فراگیرد ورستاخیز ۲۶ سرطان به‌کامیابی و خوشبختی بینجامد .

این عکس را با شرحی که میخوانید دوشیزهٔ نزیهه یوسفی برای این صفحه فرستاده اند.

• • •

کودك داوسط صحرای سوزان بیخیال به‌درخت خشکیده و مار گشیدهٔ که دور آن پیچ‌خورده است مینگرد. شاید هرگز در فکر آن نیست که نیشس این مار زندگی را میگیرد وبه‌حیات‌آدمی‌پایان‌میبخشد.



درمورد فلم شب پر اضطراب

داستان فلم از خطوط مشخصی تشکیل شده که مدتی از فلم مبهم یافته میشود وطرح کلی فلم را به وجود می آورد. خط در شت فلم وقتی آغاز میشود که اسکات منفی مرکزی فلم بعداز تصادم موتر شباتیر چراغ‌بسته وزخمی‌از موتر پیاده میشود وبا بیحالی تمام به مارشال که بالبخند مظفرانه ای مقابلش ایستاده میگوید.

– خوب یکوقتی میرسد.

بعد خط دوم آغاز میشود. (مارسیانو) مرد مکسیکویی که از این سرقت جان سالم بدر برده از امریکا فرار میکند. وارد مکسیکو میشود وسراغ پسرش را می گیرد.

مارسیانو به کمك پول هایی که از سرقت‌بدست آورده‌کافه‌مجللی‌برای خودش برامی اندازد و زندگی مرفهی رادر پیش میگیرد.

ولی اسکات چند سال بعد از زندان آزاد می شود وبه سراغ او میرود واین نقطه پیوند خط اول‌و خط دوم‌است.

از این ببعد این دو خط با هم سیر موازی یی در پیش می گیرند اسکات، مارسیانو را وامیدارد که هراه باپسرش باو در یك سرقت مسلحانه دیگر شرکت کنند.

در کافه تبسی چینو را مقابل پیشخوان بار نشسته و شیرفرمایش می‌دهد. بعدتبسی زن موطلایی (انیتا اکبرک) با گذاشتن ریکارد «عشق همه‌جاست» اورامتوجه‌خودش میکند خط سوم آغاز میشود یعنی طرح این فلم از سه خط مشخصی تشکیل شده.

–خط اول انتقام یك جانی از یك مامور پولیس. خط دوم محبت یك پدر نسبت به‌پسر و خط سوم عشق یك زن هرجایی به‌یك جوان معصوم وخوش قلب یا برعکس.

نقطه تلاقی این خط ها کاباریتسی است وشهر کوچکی در ایالت‌تکساس درسرحد مکسیکو وامریکا.

خط اول بامرگ مارشال ختم میشود وخط دوم بامرگ مارسیانو ولی خط سوم ادامه پیدا میکند. داستان عشق بتسی و چینو. وپخش شدن آهنگ عشقی (عشق زیباست) اروپایان فلم مبین این حقیقت است اگر چینو یا(بتسی) به قتل میرسد اگر چینویا بتسی به قتل می رسید این‌فلم مملو ازخط هایی در بسته می‌بود. یعنی مجموع یک تعداد حادثاتی که به هیچ می انجامید واین هیچ درست همان چیزی می بودکه بیننده مطمئنا احساس‌می کرد. ولی این خط ادامه‌پیدا میکند وارایه آن قناعت خاطر بیننده را فراهم میسازد.

نقطه تمرکز این فلم بیشتر شخصیت هاست تا حادثات ما یه اصلی هم نفرت است نه اضطراب یعنی نفرت اصل است و درشخصیت ها گنجانیده شده واضطراب فراغ است ومعلول ودر حادثات گنجانیده شده. شخصیت های منفی‌درست مثل بم های متحرکی هستند که‌روی خطوط مشخص فلم می لغزند و بعد در نقطهٔ از فلم منفجر میشوند.

خود این‌انفجار انفجار نفرت است ولی حالتی را که بوجود می آورد اضطراب است. یعنی نفرت علت است واضطراب معلول.

عنوان اصلی‌فلم‌هم شب پر نفرت است بطور کلی را جمع می شود به شخصیت ها و تم کلی فلم و برای سهولت بیان در شب پر اضطراب ترجمه شده.

منفی های این فلم قرار دادی هستند یعنی یك عده چاقوکش‌های خونسرد وسادیست که از لت‌وکوب وشکنجه اسرایشان لذت میبرند. ولی طرز کار برد آنها قرار دادی نیست. یعنی آدم تراژیدی مرگ بدها را درست مثل تراژیدی مرگ خوب ها احساس میکند البته آن عده ایکه از نگاه فکر و عقیده ویا دایرکتر فلم زیاد دور نیستند

یعنی دایرکتر بخوبی‌کو شیده تراژیدی زندگی شخصیت های‌منفی را مجسم سازد.

واین تجسم‌مخصوصا وقتی‌بر جسته است که دوربین فلم بر دار متوجه گلوی خون آلود یك جنایتکار و وانیمرخ بیروح جنایتکار دیگر و چشمان از حدقه بر آمده ونگاههای گنگ جنایتکار سومی یعنی اسکات میشود.

اسکات منفی مرکزی داستان یك جسم محرك است که تا حلقوم مشت نفرت انباشته شده ودر مقابل او مارشال رئیس پولیس محلی قرار دارد.

معهذا مارشال در فلم‌یك قیافهٔ فرعی است واین چینواست که در فلم ازیك خط فرعی‌وارد خط اصلی شده و شخصیت مثبت مرکزی را اختیار میکند.

انگیزهٔ (سکات) در سرقت دوم پنجاه فیصد انتقام و پنجاه فیصد دزدی است. و در لحظاتی از فلم هر یك از این انگیزه ها بر دیگری پیشی میگیرد.

– شخصیت سکات نقاط مشترکی باشخصیت کاپیتان (اهب)ناخدای کشتی یکسورد در داستان موبی دیك دارد.

کاپیتان(راهب) از گذشته پای قطع‌شده به اداره برده واسکات یك داغ چهره.

وقتی کاپیتان (اهب) مشت ها یش را گره میکند و فریاد می‌زند.

– این موبی دیك بود که مرا بی دکل کرد..)

سکات درمقابل‌سوال مارسیانو در مورد داغ چهره‌اش‌دندانهایشرا برهم میفشارد نگاه های عبوسش را به فضا می‌دوزد ومی گوید.

– این کاریك ناکس است...

مردی با نقاب بقه

تااینجای داستان :

گنتر مامورلایق پولیس به تعقیب سازمان بقه‌ها زندگی‌اش را از کف داد. الك معاون كميسر پو ليس به تشويق ديك گاردو ن به تعقيب مايتلند پير كه مردمرموزی است میبراید . رای بنت جوان که نزد مایتلند كار میکند، به اثر تشويق لولا بسا نو اپارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خودنزد مايتلند پيرخاتمه دهد وتلاش خواهرش برا ی ادامه كار او نزد ماتیلند به کدام نتیجه نمی رسد واو را ترك میکند ديك ازطرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یك سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سر فت میرود

پولیس ها در منزل ته وبالا می رفتند و خیابان به اثر ازدحام مردم مردم بند شده بود الك اظهارعقیده کرد « او یك ضربت درست کاری به فرق تان زده است. اما من باور نمی کنم که این کار شخص بقه باشد. زیرا تا جائیکه من میدانم بقه هرگز شخصا دریك حمله وسرقت اشتراك نکرده است .»

الك دقيقا عمارت را تفتیش کرده ووقتی به اتاق خواب وارد شد در کنار کلکین باز یك ورقهٔ رسید بکسی را پیدا کرد، یك ورق سبز رنگ بود که درآن ازنگهد اشت یك بکس دستی تصدیق شده بودورسید بکس به استیشن آخرین قطارشمال تعلق داشت .

الك ورقه رسید را در برابر روشنی قرار داده سعی نمود تاریخ مهر را بخواند .

بکس را ١٤ روز پیش تحویل گرفته بودند . الك با احتیاط ودقت خاصی رسید بکس دستی را دربکس بغلی خود گذاشت .

آنچه از این سرقت مورد توجه الك قرارگر فت این بودکه شخصی که آن سند را امضاء کرده بود، غالبا به دار ودسته بقه شامل می باشد .

الك تشکیلات بقه ها را خوب بلد بود و میدانست هیچکدام از غلامان بقه جرئت آنرا نداشتند که از نام او سؤ استفاده کنند.

اما الك نمیدانست که چرا بقه به حضور شخص جانسن ار زش قایل شده است. او منظو نانه سوال کرد: «شما تصور میکنید که این کار از شخص بقه بوده است؟»

جانسن بالبخند رضایتبخش اظهار داشت : « یا شخص بقه بوده یا یکی از فرستاده های بسیار مورد اعتمادش. اینرا ببینند .»

در وسط یك ورق جاذب گلابی رنگ الك چاپ یك بقه را دید.

به روی پلهٔ دروازه هم یك چاپ بقه و جود داشت .

جانسن اظهار داشت:« این علامت اخطار است. حقیقت ندارد؟»

- « و من تا و قتی سهم خود را در یافت کردم به این چنین اخطار یه ها عادت کرده بودم .

الك با مسرت خاطر اظهارداشت « مسایل آزاردهنده بیشتری هم وجود دارد . چیزی از منزل شما به سرقت رفته است ؟»

جانسن سرشرا تکان داد:«نی، نی هیچ چیزی مفقود نشده است.»

الك متفکرانه پرسید :

- « شاید شما کدام نوشته، مکتوب ، یا یاد داشتی را به منزل آورده اید که مربوط به ماتیلندبوده وفراموش کرده اید که آنرا به اوباز گردانید ».

جانسن متبسمانه ودر حالیکه یك چشمش را پت گرفته بودپرسید: طرز سوال کردن شما برای من بسیار جالب است. درینجا هیچگونه سندی که کمترین ارزش رادارا باشد وجود ندارد . من در سابق عا دت داشتم که کار های ماتیلند رابا خود به منزل بیاوم. و اکثر اوقات تا نیمه های شب بالای آن کار می کردم. واینهم یك دلیل برای آنست که اخراج من بدون احساس قدر شناسی از زحمات من صورت گرفته واما برای اطمینان خاطر تان می توانید تمام آلماری ها، روك های میز ها و بکس ها را بپالید. من بشما اطمینان میدهم که مردی با حافظه قوی هستم وبدو ن شك هر کاغذی را می شناسم که نزدمن موجود باشد .»

در باز گشت به طرف خانه الك یك بار دیگر به آرامی در اطراف حادثه و بروز غیر مترقب آن فکر کرد. او در حقیقت بسیار خوشحال بود که یك پروبلم ذگر او را از تفکر به باز رسی که پیشرو داشت، بسوی دگر متوجه میساخت.

کلونل گار دول بدون شك تمام مسئولیت را به مقابل ر یا ست بدوش خود خواهد گرفت. اما مامورانی که در راس قرار دارند، در نظر پولیس های جنایی به همان پیمانه بی رحم میباشد که بقه به قساوت معرفی شده است .

-۲۲-

الك قصد داشت که در فرصت مناسب سری به استیشن ریل کینگس کراس بزند . ودر آنجا از محتویات بکس دستی اطلاع حاصل کند . اما فر دا صبح وقتی ازخواب برخاست ، یك لحظه هم از فکر باز رسی و تفتیش فارغ نشد .

باو صف آنکه جر یان سرقت منزل جانسن را در راپور خودگرفته وسند سبز رنگ رسید بکس رادر سیف دفتر ش نهاده بود، اوبازهم سخت مشغول بود و نتوانست تحقیقات فوری بعمل آورد. دیك برای معاینه اظهار آمادگی کردوالك یك سکیچ محل سر قت نا حیهٔ فیتس رای را در ختیار کلونل گذاشت. و آنگاه ورقهٔ رسید بکس دستی را از سیف بیرون آورد.

دیك در حالیکه ورقهٔ رسید را مقابل روشنی کلکین گرفته بود، اظهار داشت : ورقهٔ رسید غالبا ضمیمه یك چیز دگر بوده، درینجا چاپ یك کلپ کاغذ موجود است وبنا بر این ممکنست ما را به سوی یك مقدار اطلاعات رهنمایی کند .»

الك نالهٔ سر داده گفت:« آخ،می ترسم که آنها نقشه های خطرناکی برای ما کشیده باشند .

دیك او را تسلی داد: هیچ غم نخور. دوستان ما در بالا از پیدا شدن قرار داد نهایت خوشحال هستند وتصور نکنم که مارا در قسمت فرار هاگن مورد مواخذه قرار دهند .»

این حد سیات همه اش نو عی پیشگویی دقیق بود که بطور قا بل ذکری تطبیق شد . وقتی الك نزد آمران پو لیس فرا خوانده شد ومخصوصا وقتی نزد رئیس پولیس ومشاوران دستگاه وسکاتلند یارد رسید، متو جه شد که همه آنها به دور میز سبزرنگ تحقیق نشسته بودند والك با خوشی حیرت‌انگیزی دریافت که پیشامد آنها بسیار دوستانه و دلچسپ بود. در حالی که تصور میرفت خیلی موذیا نه وخصومت آمیز باشد .

رئیس پولیس اظهار داشت: تحت شرا یط عادی فرار ها گن درس عبرتی است برای مقا مات پولیس

ومیبائیست در مقابل مقامات‌مسؤول مقررات شدیدی اتخاذ میشد اما درین مورد خاص نمی خواهم کسی را سر زنش و توبیخ کنم.حقیقت اینست که ساز مان بقه ها بسیار قوی هست .»

البته تمام اعضای کمیسیون تحقیق مثل رئیس پولیس خوشبین نبودند . یك مشاور موی سپید پولیس اظهار داشت :« این یك حقیقت است که در فاصلهٔ یك هفته دو مامور پولیس در پیش‌نظر پولیس کشته شدند ، همچنان در مقابل چشم پولیس یك زندانی از سلول محبس موفق به فرار میشود!

این همه پیشا آمد ها نا گوارمیباشد آقای کلونل گار دون! قبول این اتفا قات بسیار نا گواراست.»سپس سرش را شور داد .

دیك اظهار داشت : آقای‌مشاور بهتر است شما شخصا وظیفه‌تحقیق را بدوش بگیرید . درینجا موضوع به یك تیپ جنایت غیر عادی و غیر قابل تصوری مربوط می‌شود، وبرای مقام عالی ریاست زیبنده است تابا حوصلهٔ فراخ موضوع را عادی‌تصور کند .» ودر دنباله حرفش اظهار داشت : اما من اکنون توانسته ام بقه را بشنا سم.»

رئیس با نا باوری اظهار کرد؟ «شما او را می شناسید؟ اوکیست؟»

دیك بدون آنکه مستقیما جواب رئیس پولیس را داده باشد گفت: «من می توانم همین امروز امر باز داشت او را صا در کنم. اما موضوع به‌همین سادگی هم نیست ومن نمی توانم دلایل وشواهد کا فی برای اثبات مجرمیت او ارائه دهم و لهذا از شما توقع دارم برای من فرصت بیشتری داده شود!»

وقتی دیك والك به دفتر کارشان باز گشتند ، الك بالحن اسرار آمیزی در گوش دیك زمزمه کرد: «اگر این حرف شما یك بلوف‌باشد اما من در عمرم قشنگتر ازین بلوف نشنیده ام .»

دیك در جواب گفت:« من بلوف نزدم.

ـ « پس او کیست ؟ بنام خدا بگویید بقه چه کسی است؟»

دیك سرش را تکان داد بالحن غرور آمیزی گفت:« از شما خواهش میکنم عجالتا راجع به بکس دستی یا پارسل هرچهٔباشد، کسب‌معلومات کنید .»

الك به طرف استیشن‌ریل عجله کرد . او ورقهٔ رسید سبز رنگ رابه مامور مربوط ارائه کرده محصول فوق العاده ایرا که به علت تاخیر در بردن بکس پیش آمده بود پرداخت ویکنفر بکس دستی نسواری ر نگی را برایش آورد .

الك پس از انکه خودش را معرفی کرد گفت پس خوب فرزندم شاید بتوانید بمن بگویید که بیاد دارید چه کسی این بکس چرمی را بشما سپرده بود؟»

مامور مؤظف استیشن ریل تبسمی کرد:» چنین حافظه خوب که شما از من انتظار دارید متاسفانه ندارم .»

الك گفت: « من نمی خواهم شما خیالبافی کنید. اما در صورتی که حافظه تان اجازه داد تا تحویل‌دهنده بکس را بخاطر بیاورید، در آنصورت می توانید کمك فوق العاده با دادن معلومات خو دبما بکنید. البته که چهره ها مانند ارقام تان نمی‌باشد.»

مامور استیش ریل دفترش را ورق زده جواب داد:

ـ « درست است در همان روزمن وظیفه داشتم . اما بسته های‌سامان بقدری زیاد می باشد که برای من ناممکن است که شخص معینی را بخاطر بیاورم ولی من یك چیز را مطمئنم که اگر یك نفر کدام علامهٔ فارقه داشته باشد از حافظه ام‌فرار نمی کند .

بقیه در صفحه ٥٥



مانع سرگرمی های مطلوب همسرتان نشوید



یکی از طریق مسرور ساختن مرد شرکت در علایق او ست . اما در عین حال باید باین نکتهٔ مهم‌نیز توجه نمود که مرد غالبا یکنوع سر گرمیهایی دارد که خاص خود اوست و در این موارد باید بگذاریم با آزادی کامل به‌آنها بپردازد .

«آندره موروا» در کتاب «فن زناشویی» مینویسد :

«هیچ زندگی زناشویی نمی تواند مقرون با کامیابی و سرور باشد مگر آنکه سلیقه ها متقابل محترم شمرده شود .

دران جا باز هم باید تاکید نماییم فکر باطلی خواهد بود اگر تصور شود دو نفر می توانند اندیشه ها ، عقاید و تمایلات کاملا متشابهی داشته باشند . این امر هم غیر ممکن وهم نامطلوب است .

بنابرین بگذارید شوهرتان برای خود گوشهٔ خلوتی داشته باشد . اگر کارگاه کوچکی ترتیب داده ، اگر به جمع آوری تکت‌پست و چیز های مشابه می پردازد به فکرش، مداخله نکنید . اجازه دهید

کج خلقی زندگی خانوادگی را خراب می سازد

زن ممکن است از هر لحاظ متقی و پر هیز گار وواجد خصایل نیکو باشد ، اما همهٔ اینها دربرابر ترشرویی و کج خلقی و ناآرامی ، ارزش خودرا از دست میدهد وهیچ میشود . آنچه مردرا بیش از هر عامل دیگری از جادهٔ ترقی‌وکامیابی منحرف میسازد واز تلاش‌وکوشش باز میدارد ، بدگویی ها ، عیب جویی ها و خواهشهای غیر معقول زنست . سخنانی از قبیل اینکه چرا مثل فلان مرد پیشرفت نکرده‌ای پول و ثروت کافی تحصیل نکرده‌ای ویاپست مهمی را احراز ننموده ای هر گونه امید شوهر را مبدل بیأس می سازد .

آری عیب جویی و سر زنش‌حتی بیش از مجموع روشهای نا پسند ، ولخرجی وطرز خانه داری‌نامطلوب و بیوفایی ، ایجاد غم واندوه میکند. تحقیقات و آزمایش های تحلیلی که در زمینهٔ خلق و خوی بعمل آمده است نشان میدهد که هیچ عاملی بیش از ستیزه جویی و زشت خویی زن ، زندگی فامیلی را بمخاطره نمی اندازد .

بنابه شهادت کتیبه هایی که به دست آمده ، معلوم می شود سقراط حکیم از بس بد خلقی همسرش (اکسانتیپ) بزیر سایه درختان چنار شهر آتن پناه می برد و به فلسفه می اندیشد .

همین سان شخصیت‌های برجسته وگوناگون دیگری نیز باثربد خلقی همسران شان دایم مغموم وافسرده بودند .



یکی از دوستان فامیلی، روزی تعریف میکرد که چگونه بواسطهٔ تمسخر وتحقیر دایمی خانمش در کار و کسب خود دچار شکست‌شده بود. وی سمت فروشندگی داشت و نسبت به کار خود و متاعی که



مترجم : محمد حکیم ناهض :

لباس و درجه حرارت اتاق طفل



مشکلترین جواب برای یك داکتر سوالی میباشد که چه اندازه لباس بیك طفل پوشانده شود . تمام جوابی که درین مورد گفته میتواند راهنمائی های تقریبی و بطور اجمال خواهد بود . یك طفل کمتر از پنج پوند وزن یك سیستم بسیار خوب برای نگهداشت درجه حرارت مناسب جسم خویش نمی داشته باشد و بناء لازم است تا از وسایل لازمه برای نفع این نقیصه کار گرفته شود کودکان دارای وزن ٥ و ٨ پوند معمولا ضرورت نمی داشته باشند باشند تا از خارج گرم ساخته شوند ومی توانند در یك اتاق مستریح ، بین ٦٨ تا ٧٢ درجه بایك یادوعدد کمپل پشمی سبك را البسه خواب پنبه‌ای که به تن دارند گرم باشند .

وقتی وزن طفل به ٨ پوند برسد تنظیم کننده حرارت بدنش خوب کار کرده و ضمناً یك لایه یا ورقه چربی پیدا میکند که بگرم ساختن طفل کمك مینماید. در ین حالت

بقیه در صفحه ٦١

زن از هر نگاه

زنان در نامه‌نگاری بر مردان برتری دارند و خیلی راحت تر از مردان احساسات نهانی خود را روی کاغذ بیان می کنند ، و با اینکه قواعد دستوری را رعایت نمی‌کنند ، نامه های شان طبیعی تر و دلنشین تر است .

« ؟ »

* * *

زنان زشت وجود ندارند، فقط زنانی هستند که نمی دانند چطور خودرا زیبا نشان بدهند .

« لابر ویر »

* * *

برخلاف گمان مردم مهربانی و صفای قلب زن ر باینده دلهاست، نه قشنگی او .

« شکسپیر »

* * *

سکوت بهترین زینت زناست .

«سوفوکل»

از کتاب روا نشنا سی بر ای جوانان

استعداد ها و علاقه ها

هما نطور که افراد از لحا ظ هو ش متفاو تند از لحاظ استعداد های دیگر نیز با یکد یگرتفاوتهای فاحش دارند در یاد گیری کار بخصو ص بین افراد اختلا ف هست چون استعداد های افراد یکسان نیست ممکنست و قت و نیرو و سرمایه زیادی را صرف تعلیم عده ای کنیم ودر پایان کار دریابیم که کوشش مادر این راه بیهوده بوده است زیرا آن عده استعدا د کا فی برای آن کار نداشته اند بنابر این رابطه بین استعداد و کارآ مدی مشهود میگردد.

عشق وعلا قه به کار که درپیش میگیریم یکی از مهمتر ین عوا مل موفقیت در آن کار است ا لبته ممکن است شخص به کاری علاقه داشته باشد ولی استعداد آنرانداشته باشد در این صورت مو فق نخواهد شد ولی پیدا است که استعداد هم بدون علاقه کا ملا عاطل وباطل می ماند .

یکی از پرسشنا مه ها ی مشهوری که برای تحقیق ازعلا قه های شخصی بکار رفته ا ست پرسشنا مه علاقه های حرفه ا ی استرا نگ است در این پرسشنامه (٤٠٠) سوال هست وو قتی کسی آنرا جواب دهد از روی کلید هایی که قبلا تهیه شده اند میتوان گفت شخصی به چه فن یاحر فه ای علاقه بیشتر دارد .

پرسشنا مه دیگری سا خته کودراست. پر سشنامه کودر علا قه های شخص را بطور کلی و نه برای مشاغل بخصو ص مورد تحقیق قرار مید هد و اشخا ص را ازروی این علاقه ها به طبقا ت مکا نیکی محا سبی علمی، نطاقی، ادبی، فلسفی ، خد مات اجتما عی ومنشی گری تقسیم میکند .



صدای جوانان

متصدی جوا نان سلام !

من دختری هستم ۲۳ سا له و درصنف سو م یکی از پوهنځی هامشغول تحصیل ام. خا نواد ه ما ازنگاه مالی یکی از خانواده ها ی متوسط بشمار میرود پدر م مد یر دریکی از مو سسات استدوبرادرم یکی صنف یازدهم وبرا د ر دیگرم یکسال است که از صنف دواز دهم فارع شده استوتا هنوز کدام کار وو ظیفه اختیار نکرده است بهر حال شکا یت یا بهتر بگویم درد دل من بصفت یك جو ان اینست که چرا بعضی از جوانا ن ماراه ورسمی را اختیار میکنند که شایسته‌آنها نیست .

مثلا برادرم یکی از این جمله جوانان است که با پیرو ی از مود های‌عجیب و غریب با حر کات دور از نزاکت باعث رنجش خا نواد ه خویش میگردد.

از کارهای عجیب او یکی هم پارتی بازی وازین قبیل کار ها است تانیمه های شب بارفقا ی خویش مشغول خواند ن ،رقصید ن وغیره میباشد که هم باعث رنجش فامیل خودشده و هم برای‌همسایگان مزاحمت تو لیدمیکند.

نامه های رسیده

ښاغلی محمد مسعود وا صل متعلم صنف یازد هم لیسه حبیبیه !

نامه شما به اداره مجله رسید ازهمکاریتا ن تشکر این هم‌قسمتی از نامه شما : جوانان که نیروی یك جامعه محسو ب میگردند ارز ند ه ترین وسو د مند ترین نقش را در جامعه باید به عهده بگیرند .

جوانان نه تنها به منظور نیل‌به اهداف و منظور شخصی خویش تلاش نمایند بلکه یك‌سلسله مسایل‌د یگر اجتما عی را نیز به عهده بگیرند .

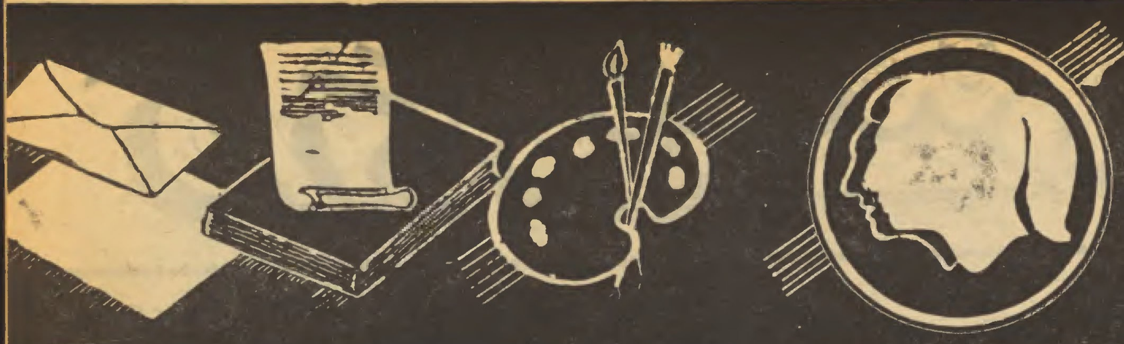
ښاغلی‌محمدنور وزاز ولایت هرا ت

نامه زیبای شما به ادا ره مجله رسید ازحسن نظریکه نسبت به مجله دارید نها یت تشکر ما هم بنوبه خود کوشش میکنیم در بهتر شدن مجله سعی‌بیشتر نما یم تا رضایت خوانندگا ن ار جمندراجلب نموده باشیم به امید همکار ی‌بیشتر شما.

• • •

پیغله نادیه از لیسه زر غو نه :

اگر خواسته باشید که برای ما نامه‌بفر ستید بهتر است آ درس مجله را در پشت پاکت بنو یسید تاباعث سر گردانی کار کنا ن‌مجله نگردد. درانتظار نا مه ها ی بیشتر شما.

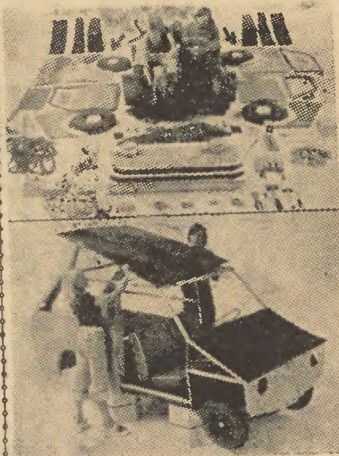


نمیدانم که با این رو یه بر ادر چکنم پدرم نظر به عطو فـــت پدری کمتر پسر ش را متو جـــه خطا ها یش میسازد ولی ما که از خود درس داریم نمیخوا هیم کـــه هیچ چیزی باعث سکتگی د رو س ماگردد. ما ازاز خودوظا یف داریم که باید اولتر بدان تو جه دا شته باشیم نه اینکه عقب کار های بگردیم که نه برای خود ماونه برای اجتماع مامفید نبوده و نیست. من بصفت یك خواهر بارها از برا درم خواهش کرده ام که ازین کار ها صــر ف نظر نماید ولی کمتر گوش میکند و عمل اصلا وجود ندارد .

ازشما خوا هش میکنم که این نامه را بدون کم و کاست نشـــر نموده تاشاید برادرم ازین کار ها دست کشیده خودو خا نوادۀ خود را ازمزاحمت های بیجاو کار های بیهوده خو یش نجات دهد .

مینی موتر

این یك مینی موتر است کـــه ساخته دست دو جوان المانی می باشد که از ۳۰۰ پار چه مختلف تشکیل گردیده است .



این مینی موتر در مدت کو تاه پارچه شده ودو باره بسته بند ی میگردد اگر چه این مو تر بظا هـر خیلی کو چك است ولی دونفر بـه راحتی می توانند درآن بنشینند .

طول این موتر ۲٫۸۹ سا نتـــی عرض ۱٫۸۳ سا نتی وو زن آن ۴۱۵ کیلو گرام بوده دارای سر عت ۸۰ کیلو متر فی ساعت میباشد دارای دو سلندر است و مصرف خیلی کم دارد.

دختر هنر مندی از کندز

کریمه امانی دختری است میانه ند محجوب و آرام ، او دختر هنر مندی است که مجسمه میسازد و درین هنر پیشرفت خوبی کـرده است .

او خودرا چنین معرفی میکند .

اسمم کریمه امانی ، اصلا ازکابل میباشیم چون پدرم درکندز وظیفه وکیل مدافع رابعهده دارد فعلا درکندز زندگی می کنیم ودر صنف نهم لیسه نسوان کندز مشغول تحصیلاتـم میباشم .

از کریمه پرسیدم چگونه به ایـن هنـر علاقه پیدا کردی ؟

جواب داد : چون دختر ها عموماً عـادت دارند در خوردی گدی بازی کنند وگدی های رنگارنگ بسازند منهم به گدی بازی عادت داشتم وگدی میساختم وقتی که کـمی بزرگ شدم باخـود گفتـم باید مانند گـدی مجسمه بسازم هر روز به نساجی میرفتم و به مجسمه هایکه در ویترین نصب بود خیره میشدم و آرزو میکردم تـا چـه وقت خواهم توانست مجسمه ساز شوم .

می پرسم کسی ترا تشویق هم کرده. مثل اینکه آماده چنین سوال بود به عجله جواب میگوید : بلی پدرم مرا درین هنر تشویق فراوانی کرده و ضمناً برایم گوشزد می نمود تاکتاب مطالعه کنم ومعلوماتـم رادرین هنر گسترش دهم منهم به اطاعت از پدرم وبرای اینکه بتوانم به آرزویم برسم کتب فراوانی مطالعه کردم تا آنکه به اثر کنجکاوی های زیاد توانستم از ، آب و آهك استفاده کرده مجسمه یی بسازم . مثل اینـکه چیـزی را فراموش کرده باشد به مغز خود فشار آورده میگوید :

باید بگویم که من برای اینکه بتوانم به آرزویم برسم دو سال مـکتب را نیز تـرك گـفتم .

ازکریمه سوال نمودم : چه نوع مجسمه میسازی ؟ گفت : مجسمه های حیوانات ، گدی های کوچك و بزرگ. ونیز آرزو دارم تـا مجسمه های نـیم تنه اشخاص را بسازم .

بقیه در صفحه ۵۵



زینت امانی در حال رنگ آمیز ی یك مجسمه

ی رسیده

بناغلی علی احمد !

خو ب شد که ما هم فهمید یـم نادر بهبودمجله چه چیز ها را باید مدنظر داشته باشیم .

* * *

پیغله نجیبه از لیسه ملالی !

واقعا شما خو ب فهمیده اید که وظایف جوانان ما در شرا یط کنونی که برای نسل جوان این امید واری بیداشده تا درراه خد مات عامـــه سهم بگیرند باید هر چه بیشتر به این وظیفه تو جه داشته تـا خـد ا بخواهد عقب ماندگی های مادر مدت کوتاه با نیرو ی جوانا ن از بیـــن برداشته شود.

فقط کمی پول میخواهم

مر دی در سالون هو تل ر و ی مبلی لمیده بود پیشخد مت در مقابل او تعظیم کرده گفت:

ــ ق ر بان یــک اتاق برا یتا ن حاضر کردیم.

ــ چطوریك اتاق؟ منیك اپار تمان باحمام واتاق پذیرائی و اتاق خو اب وغیره ضرورت دارم.

پیشخد مت بیدر نگ د ستو ر اورا اجرا کرد، مرد گفت:

ــ حالا گر سنه ام. من ازسرو صدا خوشم نمی آید سا لون هو تل ر ا خالی کنید تا نان بخورم.

مدیر هو تل که فکر کرده بو د با شخص ملیو نری مقا بل شده فوراً دستور داد وسالون هو تل خالی شد پس از صرف غذا گفت:

ــ میخواهم در حوض شنا کنم ، کسی نباید در حوض با شد. باز هم دستور او اجرا شد.

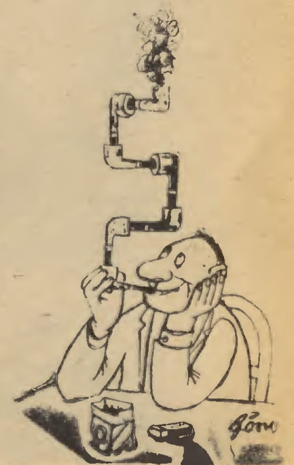
مرد که حمام آفتاب میگــر فت مد یر هو تل نزدیك شده بعد ازختم وچم زیاد گفت:

ــ قربان راضی هستید ؟ هو تل‌ما لایق شما هست؟

ــ بله... بله بد نیست .

ــ دیگر چیزی ضرو ر ت ندارید.

ــ چرا... کمی پول برایم بیاورید.



بدون شرح

دروغ

ــ دیروز هوا بسیار عالی بود ، بزنم پیشنهاد کر دم که لباسها یش را بپو شد تا سوار کشتی شده دردریا هوا خوری نمایم او هم قبو ل کرد و در مدت نیــم ساعت لبا س‌پو شید، آرا یش کرد و آماده شد باهم بدر یا رفتیم اما متا سـفا نه‌کشتی ما غرق شد نز دیك خـ ود ما نیز غرق شده بودیم که‌خوشبختا نه‌نهنگی دیدیم وهر دوما سوارش‌شده وخود را بساحل ر سا نیدیم.

ــ باور نمی کنم.

ــ چرا باور نمی کنی مگر کدامیك‌از حر فهای من دروغ بود.

ــ اینکه در مدت نیم سا عت ز نت‌لباس بپو شد.



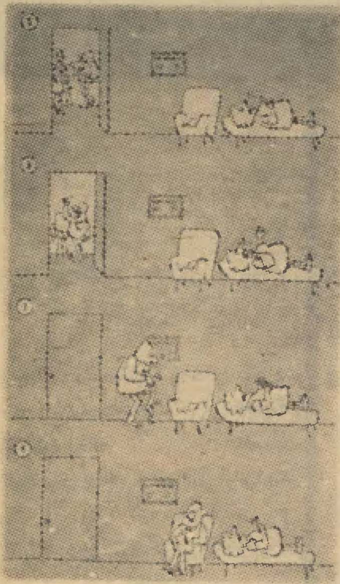
ما جرای تیلفون

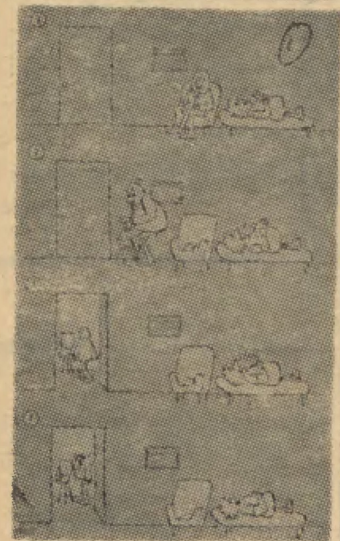
بزرگترین سد

ازلاله کو پر سید ند بزر گتر ین‌سد دنیا کـدام است جـواب داد: سد جوع

کدا میك بزر گتر است؟

لاله کو را گفتند: حافظ بزر گتراست یا سعـــدی؟ گفت تا تـذکره ایشان نبینم نمیتوا نم بگو یم.





بدون شرح

بالزاك و شهر تش

معلم- اگر بالزاك اکنون ز ند ه میبود باز هم مرد مشهو ری بشمار میرفت؟

فضلو پسر لاله کو ــ بله درست میگوئید جناب معلم !

معلم ــ به چه دلیل ؟

ــ بد لیل اینکه اکنون بالغ بــر یکصدو چهل سال میدا شت‌ومسلما جراید و مجلات از پیر مرد یکصدو چهل ساله را بور تاژ تهیه میکردند ودر نتیجه باز هم مشهور میشد.

ژوندون



خواباندن طفل شوخ

آدم بد شانس

او را بعد از مد تها در خو اب دیدم که در جاده ای روان بود بعداز احوال پر سی گفتم: سر وو ضعت خوب است چاق هم شده ی خیلی خوشحالم.

جواب داد: نه زیاد خوشحال‌نباش آخر من از دواج کردم.

ـ تبریك میگویم، پس چر ا نا راحتی ؟

ـ ناحق تبریك گفتی من بدبخت ترین مرد جهان هستم.

ـ اوه ... این چه حر فی است همه که در از دواج به آرزوی خو د نمیر سند .

ـ از دوا ج من زیاد هم نا را حت کننده نبود ،زنم یك میلیو ن‌افغانی برایم سر ما یه داد .

ـ آه ... خیلی خوشحا لم هرکس نمیتواند چنا ن شا نسی را نصیب شود .

ـ او گفت : اما تو در قضاو ت عجله میکنی من یك میلیو ن افغا نی را شتر خر یدم که در اثر یك مریضی همه آنها مردند .

ـ آخ .... خیلی متا سفم .. جدا بد شا نسی است .

ـ نه بد شا نسی نبود یکی از شرکتها حا ضر شد پشم شتر هایم را به مبلغ قابل تو جهی خر یداری نما ید .

ـ راستی . خیلی خو شحالم اصلا تو آدم خوش شانسی هستی.

ـ نه ... نه .. خوش شا نسی نبود پولها را از شر کت گر فتم و به خا نه بردم هما نشب خا نه ام آتشس گرفت .

ـ چه بد بختی خیلی متا سفم ... واقعا کم ما نده به حا ل تو گریه کنم .

ـ نه ... هر گز نه ... گر یه‌هم ندارد ... زیرا خا نه ام سوخته ، پولها یم سو خت ولی در عو ض‌زنم نیز به فضل خداوند سو خت وحالا درخانه سابقم همراه زن سابقم زندگی خو شی دارم

ارسالی : احمد غو ث زلمی

نویسنده : پترنزناکوتوف

آخرین امید

ترجمه: غالمغالی

دوشیزه ایفدوکیاکورگووا در زندگی خیلی بدشانس وکم طالع بودکه این وضع اززمان طفلیت اوتابحال دوام کرده بود. نمی دانم که درکدام ماه تولد شده بود (حالا بسیار چیز های مهم زندگی رااز روی ستاره هاو ماه هاتعیین میکنند) ولی این موجود بی‌گناه هیچنوع علاقه به بدبختی وبدشانسی نداشت وقتیکه هفت ساله بود اوراسگ دیوانه‌گزید که بعدازآن یکتعداد زیاد پیچکاری ها ی واکسین مرض سگ دیوانه دراوزرق گردید ودرآخرمعلوم شدکه سگ هم به مریضی سگ دیوانه مصاب نبوده وازهمین سبب او برای تمام عمریك «عقده سگی» پیدا کرد . به مجرددیدن سگ اولین‌کسی راکه درمقابل خودمیدید بطرف اوپناه برده وخود را به گردن اومی انداخت . درسن چارده سالگی خودش رامسموم کرد بطوریکه یکجایی پنج تابلیت کونین راخورده بود وآنهم بخاطر اینکه درمضمون زبان وادبیات ناکام مانده بود. فورامعدهٔ اوراشسته واورا نجات دادند وپدرش بعداز شفایابی اوراخوب یك لت جانانه‌کردودرمکتب اورابنام ستیفنیا شوایگ بی نامیدند . این نام متعلق به‌یك شخص خودکشی کردهٔ اطریشی وهنگری بود درهفده سالگی به اندازه آخر تادم مرگ عاشق یك رقاص بالت بنام مناسیف شد. وطوریکه یکتعداد خواهر خوانده هاو دوستانش برای اوپیشبینی کرده بودند هیچ توجه به اونکرد ولی درین دفعه ایفدوکیا دست به خود کشی نزد. برای اینکه خاطر دردناك شستن معده هنوزهم درذهنش باقی مانده بود. وبه‌عوض اینکار خواست به صومعه رفته وتارك دنیا شود . درصومعهٔ زنانه کارلوفسکی اوراقبول نکردند . برای اینکه خیلی دردسر وجنجال ازناحیه والدین دختران نوپابه جوانی‌گذاشته داشتند ، ولی درصومعهٔ کنیاژوسکی اوراقبول کردند ولی درین دفعه او خودش درروزهفتم ویاهشتم فرار کرد زیرا رژیم صومعه خیلی مشکل وطاقت فرسابود. اولترازهمه صبح ساعت ٦ ازخواب بیدار باید شد بعداز آ ن باید عبادت‌کرده وبعدازآن به مزرعه‌سبزیجات باید کار میکرد .

ایفدوکیا درزندگی ازهمه زیادتر به‌خواب علاقه داشت وآنهم درصبح !

بعدازیك سال انقطاع در مکتب اوباز هم توانست مکتب راتمام کند ودر دعوت فارغ التحصیلان اشتراك نماید . وآنهم به همرای پیراهن خیلی زیبا ازتکه مخصوص ازنندارتون روم (یکی ازرفقای پدرش که دریور سفارت بود برایش تهیه کرده بود.) درمقابل چشمان حیران دوشیزه دروازه های زندگی بازشد . حالابه کدام راه باید روان شود ؟. آیابه تحصیلات خود دوام بدهد ویا به همرای کدام هنرمند ازدواج کند. برای اینکه اوبه اندازهٔ به هنرعلاقه داشت که حتی یك اوپرت رابی تماشانمی گذاشت وسه چار مرتبه به‌کنسرت آرکستر سمفونی نیزرفته بود. ویك باردرمکتب‌آنهانویسندگان مانندذوشکوف واناستازوف دعوت شده بودند وتحت تاثیرروحیات قوی‌اوقرارگرفته بودند. ودرین دفعه نیزاوراه غلطی‌راانتخاب کرد . به‌کانکور پوهنتون برای فاکولته ادبیات زبان های سلاوی شامل‌گردید ولی نمرهٔ که‌گرفت منفی سه بود که‌کمتر به‌کامیابی او دلالت میکرد . وفامیل اوبه اندازهٔ لازم واسطه‌های قوی هم نداشتند وازطرف دیگر به‌ایفدوکیا کمتر میشد اعتماد کرد. ازهمین سبب لازم شدکه دفعه دوم برای کمایی مقصد زندگی خودکوشش واقدامات نماید . بعداز تجسس زیاد بالاخره آرزویش برآورده شد یك ژورنالیست پایتخت بنام پتکوواپور چیف حاضر شد درمقابل اپارتمان دو اطاقه و پس انداز برای خرید موتر به همرای او ازدواج کند . ژورنالیست نمونه یك هنرمند واقعی نبود واگرچشمان خودرا بسته میکردیم شاید به همین نام تیر میشد. ازهمین سبب ژورنالیست مذکور دیر درمقابل این ازدواج تاب آورده نتوانست تاوقتیکه ایفدوکیا جوان وزیبابود بازهم یك اندازه اورا تحمل کرده میتوانست ولی ازینکه پنج سال از زندگی مشترك آنها سپری میشد وهنوز او قادربه بازی کردن بریج بیلوت نشده بود ازهمین سبب ژورنالیست گفت: نه : وازهمان لحظه درخواستی طلاق به شعبه مربوط ارائه نمود. اوبه اندازهٔ میخواست زودتر ازاو جدا شود که حتی تمام گناه رابه‌گردن خود گرفت. ایفدوکیا درسن ۳۵ سالگی تنها ماند . اطفال هم نداشت . فقط یك اپارتمان دو اطاقه وپس اندازنیم موتر تیز رفتار داشت.

حالاچه بایدکند ؟ آیابرای دفعه دوم‌ازدواج کند.. این راآرزو نداشت .

وقتیکه انسان خانه داشته باشد هر چیز پیدا کرده میتواند . باین ترتیب اویك‌کارمند مسئول رادریك اداره نشراتی پیدا کرد . واوبودکه برای ایفدوکیا نظریه داد که مضامین برای اطفال بنویسد . به عوض اینکه تمام روزرادرخانه به تنهایی بنشیند فکرکند وبق بیاورد ودرقهوه فال ببیند او بهترین فال رادر قهوه دیده میتوانست . واین یگانه کسی بودکه زمینه این کار را برایش فراهم ساخته میتوانست ودر عین زمان یك منبع عایداتی نیز برایش بشمار میرفت .

وظیفه دوست اودرین موسسه نشراتی این بودکه سویه مطالب نشراتی رابلندبرده وازطرفی آنرابه اندازه دلچسپ بسازد که طرف قبول خوانندگان قرار بگیرد . چون ایفدوکیا طفل نداشت تابرایش مزاحمت خلق کند ازین سبب کارشان پیشرفت نمود بعضی اوقات دریك روز اودر حدود یکصد قطعه ویابیشتر شعرمی سرود و یا داستان های زیادی می نوشت . قهرمان های او حیوانات خوب بودند بعضی اوقات سگ را نقش های منفی درداستان های خود میداد .

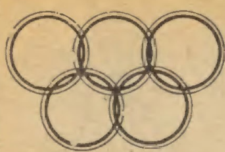
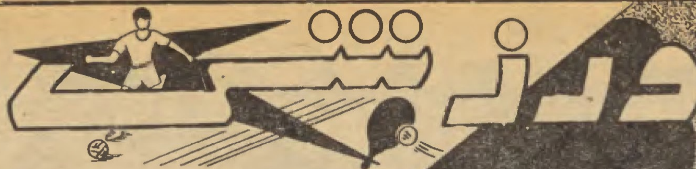
عقدهٔ اززمان طفلی درمقابل سگ داشت آنراحالابه شکل خیلی ادبی ابراز میداشت .

گرچه ایفدوکیا کوارکوئا (حالا به نام مستعار روزالیا برشلیانووا) یکی ازمشهور ترین وبرجسته ترین نویسنده های اطفال بشمارنمیرفت ولی به‌یقین یکی ازپرکارترین آنهابود . درهرصفحه جریده اطفال ومجله اطفال همکاری دارد که ازداستان های خیلی ساده وافسانه های بسیار معمولی تاسناریو های فلم های اطفال ونقش اطفال در اصلاح وپیشرفت اجتماع درهمه آثار اوبه چشم میخورد .

اپارتمان دواطاقهٔ اوسر ازنومبل هایش تبدیل ونوگردید . پیراهن وبالاپوش های قشنگی درسالون مود «لادا» فرمایش میدهد. دایما درمتینگ ها وکنفرانس های خارندوی وکودکستان هااشتراك کرده وبه آنها راجع به اهمیت ادبیات برای بلند بردن سویه اجتماع وشخصیت های باکلتور بیانیه ها ایراد می کند .

روزالیا براشلیا نووا عضو ا تحادیه نویسندگان هیچوقت آرزوندارد‌که خود منقد شود ویااینکه دیگران دربالای نوشته های اوتبصره نمایند . فقط آرزو دارد که او را بحالش بگذارند تاسویه فرهنگی اطفال را بااضافه کردن آثارخود بلند برده وآرام و خاموش به‌کار هنری خوددوام بدهد . اوحالا آرزو دارد که یك موترتیز رفتار جدید خریداری کند وخیلی دلش میخواهد که این موتر تیزرفتار ازممالك غرب باشد . برای اینکه درغیرازآن درموسسات نشراتی به او احترام فوق العاده قائل نخواهد شد ومهم اینست که خودش به تنهایی مورد احترام قرار نمی گیرد .

(پایان)

نتایج تور نمنت آزاد باسکتبال

تو نمنت آزاد باسکتبال که خبر دایر شدن آنرا در شماره قبل خوانند گان محترم ژوندون مطالعه کردند اینك نتائج آنرا تا روز ۲۱ دلو خدمت تقدیم میداریم .

۱ـ کلپ پو هنتون با افمك د ر نتیجه کلپ پوهنتون غالب .

۲ ـ پوهنتون ـ پیسکور ـ پوهنتون غالب .

۳ ـ تیم دوم (ای ـ آی ـ اس کی) ـستور ـستور غا لب

٤ ـ پاس ـ اباسین ـ اباسین غالب .

٥ ـ پوهنتون ـ شوروی های‌مقیم کابل ـ پوهنتون غالب .

٦ـ تیم لیسه غازی پو هنتو ن ـتیم لیسه غازی غا لب.

۷ ـ پیسکور ـ تیم اول (ای آی ـ اس ـ کی) پسیکور غالب .

۸ـپوهنتون‌ـابا سین‌پوهنتون غالب

۹ ـ جوانان پوهنتون ـ ستور ـ جوانان غالب .

۱۰ ـ تیم (ای ـ آی ـ اس ـ کی)ـافمك ـافمك غالب .

۱۱ـغازی‌ـ اباسین ـغازی‌غا لب

۱۲ ـ تیم دوم (ای ـآی ـاس کی) ـ پوهنتون ـ پوهنتون غالب.

۱۳ـ شور وی هـا ـ افـمك افمك غالب .

۱٤ ـ اباسین ـ تیم اول (ای آی ـ اس ـ کی) اباسین غالب .

۱٥ ـ شوروی ها ـ پوهنتو ن شوروی هاغالب .

۱٦ـ اباسین ـ ستور ابا سیـن غالب.

۱۷ـ پو هنتون‌ـ غـازی‌ـ غازی غالب.

۱۸ ـ جوانان پوهنتون ـ کلپ پوهنتون ـ کلپ پوهنتون غالب .

۱۹ ـ پسیکور ـ ابـا سین ـ اباسین غالـب .

۲۰ ـ تیم اول (ای آی ـ اس کی) ـ غازی ـ غازی غالب .

۲۱ ـکلپ پوهنتون ـ ستور ـکلپ پو هنتون غا لب.

۲۲ـافمك ـپاس‌ـ افمك غا لب. غالب .



در بارهٔ بهبود وانکشاف بز کشی مذاکره بعمل آمد

دکتور نعمت‌الله پژواك وز یر معارف در باره بهبود وانکشا ف صورت باستانی بز کشی تیم های‌بز کشی و لایات کشور مذ ا کره نمود.

درین موقع ښاغلی وحیداعتمادی سرپرست ریاست المپیك نیزحاضر بود.

قهرمان پینگ پانگ

در مسابقات فاینل پنگ پانگ‌که به سیستم لیك بطور آزاد در تالار ورزشی لیسه نجات بعـدا ظهر رو ز۲۱ دلو صورت گر فت ښاغلی عبدالسلیم حکمتی مامور دافغانستان بانك قهرمان شنا ختـه شد .



تور نمنت پنگ پانگ که بـه تاریخ ۱٤ دلو زیر نظارت ریاست المپیك شروع شده بود بـین ٥٤ورزشکار و یکهزار و چهار صـد وسی وشش مسابقه خاتمه یافت.

ښاغلی عبدالسلیم حکمتی‌قهرمان‌مسابقه ،ښاغلی عبدالو لی کر یمی متعلم لیسه حبیبیه دوم و ښاغلی اختر محمد فارغ التحصیل لیسه حبیبیه سوم شناخته شد .

کپ ها توسط ښاغلی عبدالوحیداعتمادی سر پرست المپیك به آنها اهدا گردید .

دهمین دور بازیهای کشورهای مشترک المنافع پایان یافت.

آسترالیا مقام اول و زیلاند جدید مقام چهارم را درین بازی‌ها احراز کردند.

روز یکشنبه گذشته دهمین دوره ازبازیهای کشور های مشترک ـ المنافع که در کرایت چرچ واقع د رزیلاند جدید بر گزار شده بود پایان یافت در مراسم افتتاح شانزده‌هزار ورزشکار که از کشور های مشترك المنافع جمع شده بودند **با سرود اولدلینه مسابقات را به پایا ن** رساندند این سرود محلی که بهنگام خدا حافظی خوانده میشود مضمون **آن از این قرار است که دو ستی** هیچو قت فرا مو ش نمیشود

در آخرین روز مسا بقات کشورهای مشترك المنافع تیم های شرکت کننده با همراهی مو زیـك ار دو ی زیلاند جدید وارد استد یو م گردیدند ملکه انگلستان طی نطقی ختم ایـن مسابقات را اعلام دا شت .

طبق سنت این جر گه ازو ر زشی کا ران کشور های مشترك المنا فع **خواسته شدتا در یازد همین دوره** مسابقات در سال ۱۹۷۸ در امانتون واقع در کانا دا گرد هم جمع شوند در آخرین روز مسا بقات ورزشکا ران سعی دا شتند که بر تعداد مدالهای طلای خود **بیافزایند در مسابقه دوش** ۱۵۰۰ متر که از جالب تر ین مسابقه درنوع خود بود یك جوان بیست ساله اهل تا نزا نیا بنام (هیلـــبرد بایی) **بهترین ریکارد از خود باقی گذاشت ومدال طلا را نصیب گردید.**

(جان باکر) از زیلاند جد ید که او هم ریکا رد جد ید را بو جود آور د مدال نقره را صاحـــب شـد و (ین دیشتو) دوانده اهل کینیا کـــه از سریع ترین مر دان دنــیا بشمارمیرود به مدال برو نز دست یا فت درین مسا بقه اگر چه (برندن فاستر) از انگلستان به مقام هفتم ر سید باآن هم توانست ریکا رد ۱۵۰۰ متـــر انگلستان را **بهتر سازد.**

در روز پا یان مسا بقات مر حله نهایی بر گزار گر دید در سا عت ۷ صبح آن روز مسا بقه با یسکـــل سواری ۱۸۳ کیلو متری آغاز گردید وپنج ساعت بعد (کلایس سکتو ن) از آسترا لیا پیروز مندا نه وا ر د استد یوم شد وی مو فق شد کـــه باختلاف سی ثا نیه **(ویل کریفکس)** بایسکل سوار انگلیسی **را شکست دهد** مدال برونز این مسابقه **نصیب** رینو سالا مو نتی **(اهل آسترا لیا)** گردید.

در روز آخر تیم آسترا لیـا د رریلی چهار در صد دو مدال طلا ی دیگر بد ست آورد **درین مسا بقات که میان زانان و مردان اجرا گر دید** زنان آسترا لیائی به مدال طلا دست یا فتند و در قسمت مردان به ترتیب نصیب گا نا ونا یـجیر یا گر د ید (تیم جمو نیکا) **که امید مو فقیتش** میر فت به مقام چهارم ر سید د رقسمت زنان انگلستان مدال نقر ه **وکانادا مدال برونز را بـد ست** آوردند.

در روز آخر مسابقه تیم انگلستان در رشته پر تاب نیزه یك مدال طلای دیگر بدست آورد درین مسا بقـــه **دچارلی کلوبر) جوان هجده سا له** انگلیسی توا نست با انداخت ۸۴٫۹ متر بر رقیب انـــگلیسی خـود (دیویست تراویست) غالب گـر دد (جان می یابا) اهل کینیا توا نست در مسابقه پر تاب نیزه نفر دوم شد ه و مدال نقره را بد ست آورد.

در مسابقـــه خیز بلـــند زنان (بار بار الو تون) از انگلستان موفق شد که رقیب های کانادایی خود را به نام های (لوئیست پانا) و (برژیت بلنر) شکست بدهد ویك مدال طلای دیگر بر مدالهای انگلستان بیافزاید.

بهر حال ور زشکا ران انگلستان در مسا بقات دو شی ۹ مد ا ل طلا بدست آوردند پس از تیم انگلستان متوان از تیم های آسترا لیا، گینیاو کانادا یاد آوری کرد.

در مجموع امتیا زات دهمین دوره مسابقـــات بازیهای کشـــور های مشترك المنافع جد و ل مـــدا لهای کشور ها از این قرار است:

اسم کشور	تعداد مدالهای طلا	تعداد مدالهای نقره	تعداد مدالهای برونز
آسترالیا	۲۵	۲۸	۲۹
انگلستان	۲۱	۳۱	۲۸
کانادا	۱۸	۱۹	۲۵
زیلاند جدید	۱۸	۸	۹

مسابقات والیبال

تاروز ۲۲دلو مجمو عا چهار مسابقه والیبال صور ت گرفته از شروع تور نمنت آزاد والیبال که ازطرف آمریت ورزشی پوهنتون به اساس **پروگرام ریا ست المپیک وتصویب** شورای ورزشی و منظوری وزیـــر معارف در جمنازیم پوهنتون دایر گردیده تا کنون چهار مسابقه میان تیم های مختلفه صورت گرفته است بدین شرح.



در مسابقه که میان تیم کلـــپ پوهنتون و شورو‌ی های مقیم کابل صورت گرفت تیم والیبال کلـــب پوهنتون کابل غالب گـــردید در مسابقه دوم که میان تیم هـــای د افغانستان بانك وجوانان پوهنتون صورت گرفت تیم جوانان پوهنتون برنده گردید .

در سومین مسابقه که بین کلپ پوهنتون و جوانان پوهنتون بـــود کلپ پوهنتون غالب بود در مسابقه چهارمی شوروی های مقیم کابل بر تیـــم اتحاد مکروریان غالب در پنجمین دور مسابقات تیم والیبال دافع هوا بر تیم اتحاد مکروریان غالـــب گردید این تور نمنت که تا اولیـــن هفته ماه حوت دوام خواهد کـــرد دید، شود که نتیجه چه خواهـــد **شدو مقام قهرمانی بـــا کـــپ** آن در کف چه تیمی خواهد بود .

سرگرمی مسابقات

این عکس چیست؟



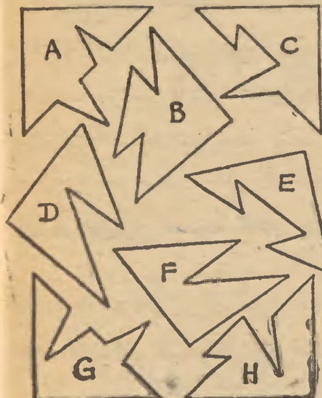
به‌این عکس نگاه کنید آیامیدانید که‌عکس چه چیزی است؟ برای‌اینکه زودتر آ نرابشناسید درنظر داشته باشید که طبیعی اش بسیار گران قیمت است .

این شخص کیست؟



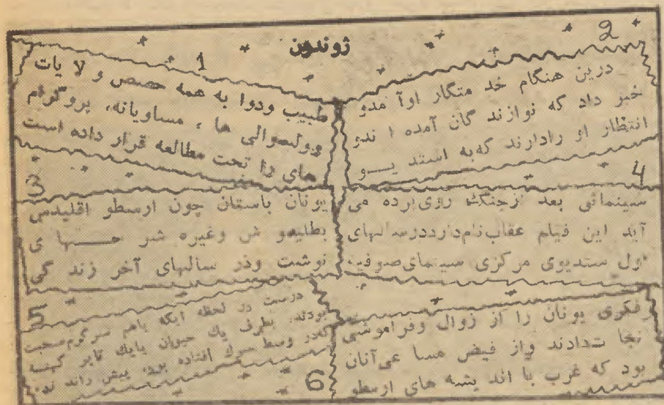
ازنویسندگان شهیر اسپا نیــا است بین سالهای ۱۵۴۷و ۱۶۱۶ میزیسته عکس ، نام یکی‌ازمعروف‌ترین کتابهای او را بخاطر می‌آورد **بااین تفاصیل اگر به شنا ختن او** موفق شدید نام خودش را با اسم همین کتاب او برای ما بنویسید !

چهارسربع



آیا میتوانید در یك نظر هر دو قطعه‌ایرا که یك مربع کامل میسازد تشخیص د هید ؟ مجموعا باید چهار مربع کامل از تر کیب این قطعات بدست آید !

قطعاتی از همین شماره



درکلیشهٔ فوق چند بریــد ه ا زصفحات مختلف همین شمار ه را ملاحظه میکنید که‌اگر مختصرنگاهی به محتو یات مجله بیندا زیدحتماً جای اصلی آنهاراپیداکرد میتوانیدشمارهٔ صفحهٔ چهار قطعه رابرا ی مابنویسید !



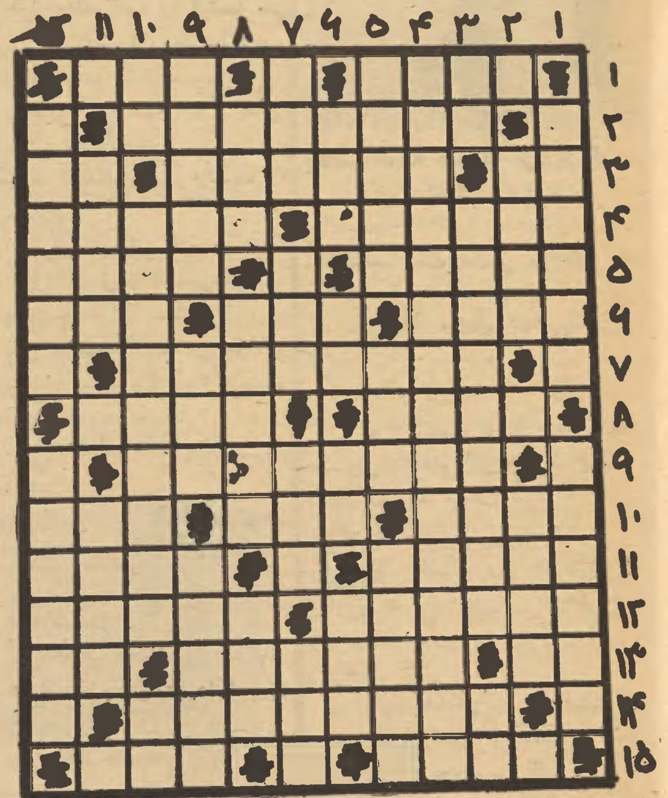
هشت ا ختلاف

گرچه در بین این دو تصو یــر ظاهرا هیچگونه اختلافی‌معلوم نمی‌شود **ولی اگر خوب دقت نما یــد** هشت اختلاف عمده را دربین آ نها پیدا خوا هید کرد .

جدول کلمات

افقی :

واحد پول یك کشور بزرگ – ۲ باشندگان یکی از کشور های همسایه –۳– مایع حیات – چند طواف – نویسندهٔ خو شه های جهنم –٤– سماوی – یك کشور افریقایی –٥– خارجی – یك مرد مشهور عرب – ٦– دردها – اسد–هرورق آن دفتریست –۷– شاعر بزرگ زبان ملی پښتو –۸– موی‌بد دارد – مخترع فو تو گرافی – ۹– با تغیر حرف آ خر از کوهای‌جاپان میشود –۱۰– مر هم – خور شید پښتو – عضوی از بدن است و لی معکوس –۱۱ – مرتب آن ازمناطق کشور عزیز است باااملای غلط – از برجهای معروف –۱۲– مزرعه– یك ولایت کشور –۱۳– حرف تحسین– یك ولایت شمالی – درنده – ۱٤– جزء اول از ما ها و جزء دوم‌ازپای پوشها است –۱٥– در رشتهٔ‌ادبیات وارد است – همراز مریض .



طرح از : غلام یحیی (احمد)

عمودی :

۱– از حرکت باد پیدا میشود –از فلا سفه یو نان باستان –۲– از واحدات ظرف– جز ئی از تفنگك–۳–مادر عرب– نویسنده اسپارتاکوس– ماضی شدن –٤– از امرای غز نوی–٥– یکی‌ازممالك اگر آ سوده‌شد از بین میرود – کم پیدا –٦– مفرد مفردآراء – ریگك–پهلوان – انداخته میشود –۷– ترس – از میوه ها –این هم از کشور های عربی است– از ماهای قمری – آسان – ازوسایط‌حرب – پسر –۹– صفت شب–بالای خانه –کم‌بهاء –۱۰– عددی – اثری ازبالزاك – خشکه –۱۱– سرندارد– سود –۱۲– حرفی در آ خرش‌اضافه کنید که اثری از چخوف بد ست آید – نویسنده کتاب پاشنهٔ‌آهنین .

حل کنندگان

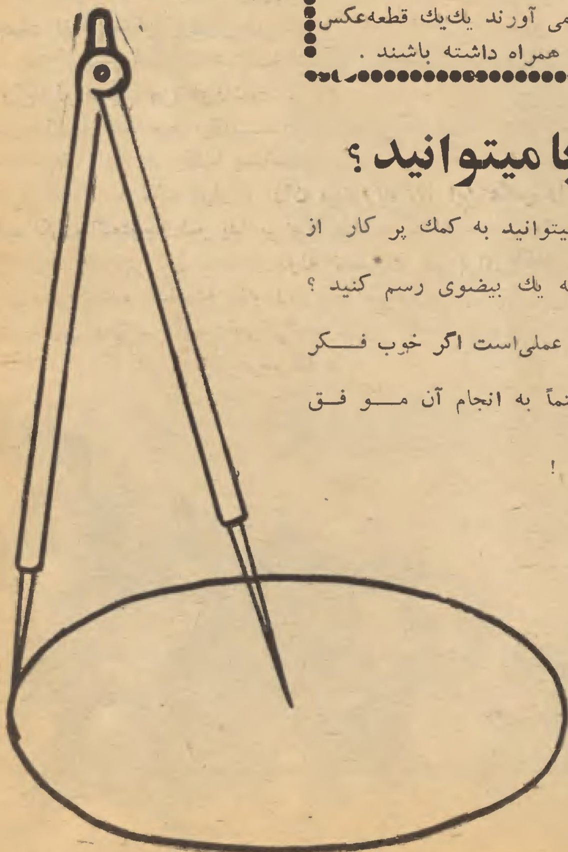
کسانیکه جواب صحیح سوا لات شماره ۱٤٤ر۱ فرستاده اند عبا رتند از :

احمدخالد ناصری ، سیما متعلمهٔ مکتب عایشه د رانی ، غلام یحیی احمد ، انجیلاعلومی ، شکیلا علوی، میر ضیاء الدین انصا ری ، محمد ضیاء رستم ، زمان الدین ازمکتب متوسطهٔ قلعهٔ فتح الله ، نثاراحمد معزی ، ثریا از مر کز فرهنگی امریکا ، شهنازعادل الیاس عبدالروف از چهل ستون ، پیغله توریکی فارغ التحصیل لیسهٔ ملالی محمد معروف متعلم‌لیسهٔ نجات ، سید فضل احمد ، نثار احمدمیهنیار محمد شفیع خیری ، محمود ا لله باغستانی ، ناصر ناصری ، ا حمد ستار روفی ، محمد معصوم‌ناصری، عبدالواحد خیام، نجیب الله نا مق، ماه‌گل مهدی زاده ، ذبیح‌الله‌نسیم، تاج‌محمد آریا فیضی ، محبو به پسر لی ، محمد سلیم غوثی ، عبدالعزیز زاهدی نیاز محمد آ قائی خان میر میرزاده ، راحله عثمانی ، سید عبدالعلی نا ظم ، خیر محمد شهیدی، نثاراحمد جمشید ی و عبدالکریم مو لوی زاده .

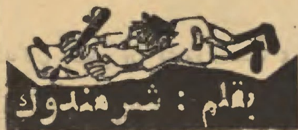
قرار قر عه آ قای نثار ا حمد معزی بر ندهٔ یك سیت جوا را ب اسپ نشان وپیغله سیما برنده پنج جوره بوت پلا ستیکی و طن شناخته شدند ، خوا هشمند یم مو قعیکه برای اخذ جا یزهٔ خود تشریف می آورند یك‌یك قطعه‌عکس خودرا به همراه داشته باشند .

آیا میتوانید ؟

آیا میتوانید به کمك پر کار از یك نقطه یك بیضوی رسم کنید ؟ این کار عملی‌است اگر خوب فکر کنید حتماً به انجام آن موفق میشوید !



هزار و یک گپ



جنجالی که مزاحمین تیلفون بار سیاورند

نیم شب بود ودر خواب شیرین پهلو میزدم که :

– شرنگ.. شرنگ.. شرنگ..

وارخطا ازخواب برمیخیزم بساعت نگاه میکنم عقربهٔ ساعت یك و نیم شب را نشان میدهد فکر میکنم کدام واقعه مهمی پیش آ مده که د ر ین وقت شب تیلفون میکنند گو شی را بر میدارم :

– بلی ... بفر مایید

–پف ...پف

چنین صدائی رامی‌شنوم و می – گویم :

– کجا را کار دارید ..؟

– ......

–زن هستی ؟مرد هستی؟ چه بلا هستی ؟ چرا درینوقت شب آزار میدهی ؟

بعد آواز دختر جوانی بگو شم میرسد :

– مرا نمی شناسی ؟

– نه

مراکه نمی شنا سی خو د را چطور میشناسی ؟

–لاحول والله خود را میشنا سم اما بی‌بی جان شمارا بجا نیا وردم

– من دو ست شما هستم

– دوستی‌مثل شما ندارم فضل خدا !

–من عا شقتان هستم وشما را دوست دارم .

– از برای خدا این گپ هـا را نزنید من از عشق و عاشقی‌میترسم.

– بکلی بی جرأت هستید .

– بلی به عقیده شما بی جرأتم اما خواهش میکنم دگر مزا حـم نشوید و **بگذارید** بخوابم .

گوشی را گذاشته و بخواب‌میروم اما باز هم .

– شرنگ... شرنگ ...ازخواب بیدار شده گوشی را بر میدار م .

– بلی .

–شما خوابید ؟

– بلی خوابم اما شمارا بسرمادر **تان‌قسم از سرم دست‌بردارشو ید** بگذارید بخوابم .

– پس لطفا همینقدر بگو یـید **ساعت چند است ؟**

این صحنه ها هر شب و هر روز تکرار میشود .

یکروز چند دفعه تیلفون زنگ‌زد **اما همان مزاحمین بودند و هیـچ** دست بردار نمی شدند تابالا خره :

–شرنگ ..گوشی‌را نبر داشتم.

– شرنگ... جوابی نگفتم .

– شرنگ ... **اعصابم** بکلی‌خراب شد و گوشی را برداشتم، دهن را باز و چشمم **را** بسته نموده بدون **هرچیز یکه بدهنم می آیدنثار طرف** اینکه صدای طرف مقابل‌را بشنو م مقابل میکنم اما یك و قتی متو جه میشوم که طرف مقابلم لاله‌کواست

بقیه در صفحه ۵۸

عجب مزه‌ای داشت

در لحظات آخر سا عت دو م‌درس ودر لحظات آخرساعت چهارم

زمانیکه در مکتب استقلال بود م‌یعنی دوره ابتدائی را میگویم دلم بشور می‌افتاد ... البته برای شورنخود .

در دو تفریح دوان دوان خود **را**نزدیك تبنگ هـای شور نخود و کچالو و لوبیا رسانیده میخریدیم‌و میخوردیم البته در خانه بمن و همصنفانم همیشه‌گفته میشد شورنخود نباید خورد ، یعنی ممنو ع **بود** بجهت اینکه ممکن بود مریض‌شویم ، اما نه من در همین قسمت میتوانستم گوش شنوا داشتـه‌باشم و نه همصنفانم زیرا آن شور **نخود وکچا لو عجیب مزه ای‌داشت.**

عکسی را که مشاهده میکنیـدمربوط بیکی از ولایات شرقی کشور ماست ... در آنجا هم بعضا بساطشور نخود ولوبیا فروشی گسترده میشود و اطفال با لذت فراوان **ازآن میخورنه ... این عکس را برای آن چاپ نکردم تامتوجه شو یدا ین‌نوع عرضه کردن جنس چقدر غیر** صحی است . زیرا من نه‌دکتورم‌ونه **نصیحت من برای اطفا لی که** کنار زن فروشنده نشسته اند وبا لذت میخورند مثمر ثمری واقـع میشود .منتهی به‌نگاه های دختر**کی**توجه کنید که در سمت راست زن فروشنده قرار گرفته ، دیگرعرض‌ندارم .



عکس جالب



عکاس مجلهٔ همینکه مرادید گفت:

– برایت عکس گرفته ام ...

گفتم :

–توجه وقت عکس مرا گر فته ای که من خبر ندارم ... آخر بمن یك خبر دار میگفتی تا پوز مـی گرفتم .

خندید و گفت :

– نه ! عکس ترانگرفته‌ام ..یك عکس گرفته‌ام که مربوط کـدام راپور تاژ هم نیست ...

گفتم :

–کاکا جان میروی عکس‌شوقی میگیری و آنرا به من میدهی کـه چه ... ؟

گفت :

– یکبار عکس را نشانـت می دهم ... آنوقت اگر دلت خواست بگیر و اگر نخواست نگیر ...

شاید مطلبی در باره آن بنویسی

گفتم :

بسیـار خـوب پس عکست را نشانم بده .

آنوقت عکاس مجله از بکـس **خود که بیشتر از بکس‌به تحو یـل** خانه ای شباهت دارد این عکس را بیرون آورد و بمن داد :

البته به این منظور که من چیز ی در باره عکس بنویسم ... ولی من **عکس رابدون هیچگو نه تبصر ه‌ای** در همین ستون‌بنظر شما میرسانم **عکسی است گویا نامش را هـم** بگذارید (بدری که طفلش را بغل **گرفته .**

د زړه خبرې

سخي ، انتظار

سور سالو

سور سالو پر سر کړه په‌مکيز باندې روانه شه
څه‌کړ‌موزه‌لکه دز ر کې خرا ما نه شـــه

دسهار نې پلوشې او زر ینـې وړانګې کله‌چې د شنو بوټو اوبنکلي ګلانو پرمخ راپر یوزې دنیا ښکلـی کوي ، هوا معطره کوي او خلکو ته دکار او فعالیت قوت ښيي، کله چه دلمر ټیکله دشفق سره ښښني‌پردې څخه راپورته شي، هغه وخت چـې دوریځو له شانه دلمر قوتي‌وړانګې تیریږي نو واقعا د «سور سالو» په شان سره پرده په سترګو کـو ی په‌تیره بیانیم کښه کتنه‌یړد مشر ق له‌کړکې نه‌داسې له ایما څخه څ که نندارە جوړوي چې دمین په‌زړه کې دسور سالو میرمنې‌دحیاناکې لیدنې اود غلادیدن منظره تمثیلو ی .

سور سالو دسوزنده عشق څخه نمایندګي کوي، ددې سالو «پرد ی» لاندې داور لړلي مینې څیر ه پټـه وي اوددې بخنور څادر په منځ‌کـې دبوی حیاناکې واقعي مینې فلسفه پرته ده‌چې فقط دمین ذهن یې‌تشبه کوي او په لیدو یې خوند آخلي .

پوړنۍ ، څپلو،سالـو، څـادر او حبیته، هغه پردې دي چې ښکلـی پیغلې یې په خورا شوق اوذوق‌سره ځانته جوړوي ، دوی کو ښښښ‌کوي چې دسالو څنډې په څپلو هنرمند و کو نو داسې کنګوره داره وګنډ ی چې ددوی له مفرطې علاقې څخـه نمایندګي و کړ ی.

دغه لوی څادر دپیغلو د زیا تـې حیا ساتندوی ګڼل کیږ ی دپیغلـو لپاره ډیره خواشینې کوو نکې ښیرا داده چې څوك ورته ووایي :

«سالودې ولوئیږه یا بې څا در ه شې» ددې ښیرا معنا دانه‌ده چـې مقابل لوری غریبه شي بلکه هد ف يې دهغې بې‌پردې کیدو ، اود رسوا کیدو څخه دی.

خومره چې په‌دوی بـاند ی حیـا اوپرده ګرانه ده، هماغو مر مدسالو په‌قدرهم پو هیږي مګر بیا دیار او ملګرې په مقابل کې چې دمینې پـه اساس ددوی ژوند سره تړ ل‌شوی دی حتی څپله سالو هم قربا نو ی مثلا پدې لنډۍ کې څو ګوریء .

داسور سالو به‌زیری و درکړ م
که‌چادر زیری‌ددیدن‌راوړی مینه

دلته زیری په دوو معنا راغلـی لومړی یې دیار دراتګ خبر افاد ه کوي او دوهمه یې دسوغـا ت ا و تحفې ورکولو په مقصد استعـما ل شوی چې دواړه‌یې‌دتودو احساساتو ژباړه کوي .

سور سالو مخصو صاً دنیمزالـو پیغلو ډیره خوښه ده‌په تیره بیا چې ګودرته دمنګې ډکولو په مقصد لکه جنتي ښاپیرۍ له کوره وځي نـو د ګودر په غاړه دمستو نجو نوننداره دمینانو زړونه په ټوپکو او در زړا، راولي ،نه داچې دمین په‌زړه کې د عشق لمبې بلوي بلکه په‌تورو اوبو هم اور لګو ی مثلاً :

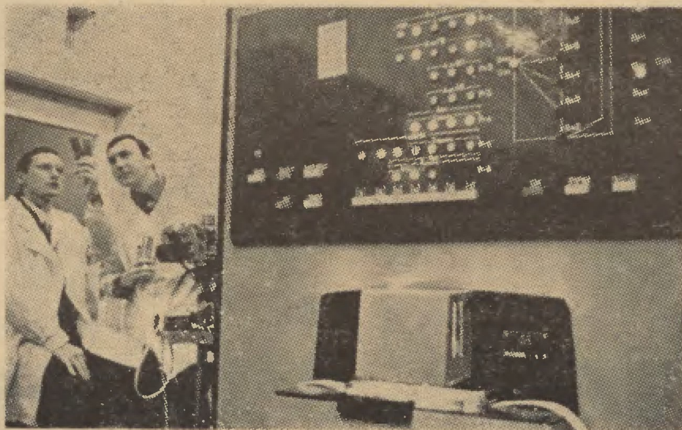
به ګودر سورسالو ښکار ه‌شو ه
ماویل په‌تورو اوبو اورو لګیدنـه

خودا هم جلي ته رخه «حسا د ت» پیداکوي چې ولې دګودر په میله کې څپله څنډه داره، کـنګوره داره او شمله لرونکې سالو ندی آغو ستی نوځکه ځانته پخپله تسلي ورکو ی چـی:

سالومې و، پر سر مې نـکـړ اوس یې ګودر کې ارمانو نه‌زه‌کومه

پاتې په ۵۵ مخ کې

د مایکرو فلم د ترل شو د دورو داطلاعاتو دراټولو لو نوی وسیله



په‌داسې حال کښې چه ددو همې عمومي جګړې نه وروسته د کیفیت او کمیت له‌مخې دمستندو تربیو ی او متحرکو فلمو نو دجوړو لو پـه برخه کښې یولړ نوي او پـه‌زړ ه پوري نوې‌انکشافونه‌را منځ‌ته‌شویدي دفلمونو ددوبله کولو او په عین‌حال کښې په اتومات ډول دفلمو نـود اطلاعاتو درا ټولولو او ثبتو لو پـه برخه کښې څنې پرابـلمو نـه ا و مشکلات موجود ؤچه‌دادې دشورو ی اتحاد دتریم دفلم جو ړولو دکمپنۍ دبوشمیر مامو رینو پوآ سـطـه د مایکرو فلم دتـړل شـوډ دو رود اطلاعاتو دراټولولو اود مستند و فلمونو دسناریوی دثبتو لـو ا و احصائیې آ خستلو دپاره یوه نو ی اتوماتیکه دستګاه‌جوړه او داستفادی دګرنه وړاندې شو یده .

دغه دستګاه چه‌په دریو ځانګو ډ برخو باندې‌ویشل‌شویده دتلویزیونی فلمونود اطلا عاتـو احصا ئیـو ی را پوړونه هم برابرو لـی شـی .د فلمونو داطلاعاتو دثبتو لـو نـو ی لکترو نیکې دستګاه‌په حقیقت کښې دکمپیوتر دپر نسیپ له مخې‌فعالیت کوی او په‌تورو ښیګڼو عـلا و ه‌د ضرورت په وختو نو کښې پخپـل مخصو ص لابراتوار کښې دمستندو او عادي فلمو نو ډیر ی مینځلـو کارونه هم ترسره کولا یشـی . ټاکل شویده چه دما یکرو فـلم‌د پروسس کو لو دغه نوی وسیله د ۱۹۷٤ کال ترپایه پوری په فلمـی ستډیو ګانو کښې داستفـاد ی‌و ړ وګرزی .

«دخارجي منابعو څخه»

سرنوشت

در شماره های گذشته‌خواندید:

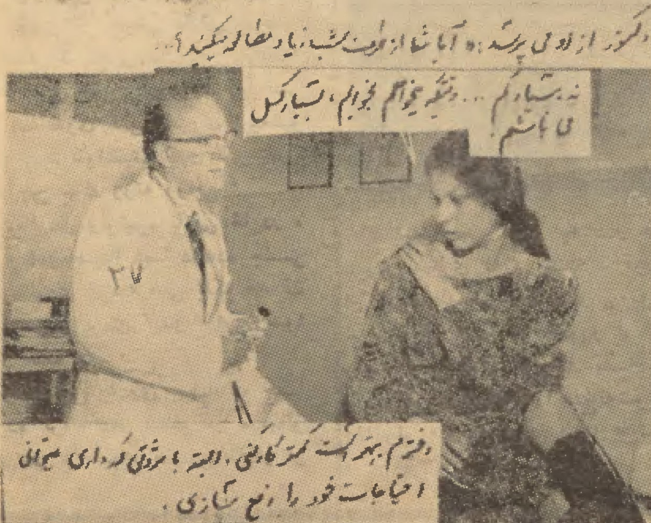
«واندا» دختریست که در شر کت عطر فروشی یك وکیل دعوی بنـام «زیو» کار میکند. وتصادفادرآنجا یك همصنفی سابق دیگرش راکه«موریس» نام دارد و یك بچه د لپسند اســت ملاقات میکند . «موریس» و «وندا» متقابلتا به یکدیگر ابراز دو ستــی نموده وبعد از چندی باهم از دواج میکنند. یك روز «واندا» میگو یدکه انتظار طفلی را دارد ودیگر نمیتواند کار کند . اما «موریس» بخاطـــرمعیشت خود وهمسرش در پهلوی درس ، بعد از چا شت کار میکند واینك بقیه داستان :









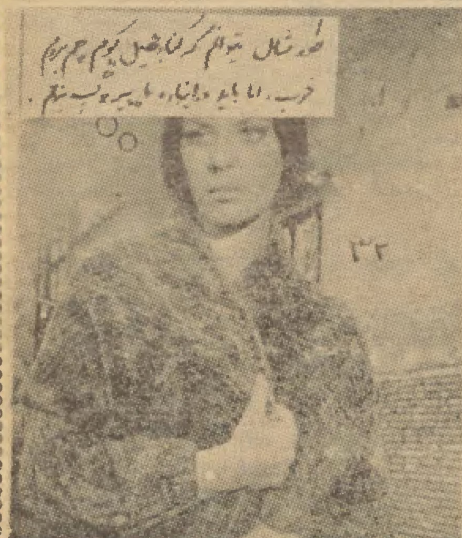



نیلوفر چیزی نمیگوید.
برای شما مریضم تا بعد تجویزی نوشته می کنم البته
بعد از بازگشت تا من چند ... هم بدهیم
چه؟ بعد از بازگشت من.
۲۸


بلی بعد از بازگشت من. با مریضه شما چند روز تحقیق در بیمارستان دارید.
نیلوفر عزیز، شما به تبدیل هوا و تفریحات بیشتری احتیاج دارید.
شاید موافقت مشترک شما و کار هم بیشتر است.
۲۹


بسیار خوب. پیش من هم دارم ... میروم و
یک اندازه استراحت می کنم.
۳۰
بسیار عالی وقتیکه دوباره آمدید باید
حتما مرا ببینید.


۳۱
با نسیم عزیزم که به کوه بروم و با کار
شاقی هم باید یک عکس لباس
برایم تهیه کنم.


خود شمال نمیتوانم گرفتار چنین کاری بشوم چه برسم
خوب. اما باید دوباره ... بسازم.
۳۲


ده دقیقه بعد ...
شکیبه اینجا کسی نیست؟
۳۳


مردی از دروازه خانه بیرون میشود. وقتیکه نیلوفر او را می بیند از
خوشی رنگش سرخ میشود.
نیلوفر ...
۳۴
روز خوشی ... رنگ مرا ... ؟
بقیه دارد

بقیه صفحه ۲۶

عواقب ناشی از یک حادثه

شدند. اوبازهم مایع لزجی وگـرم راز وی چشمهایش احساس نمود که مانع دیدن او شد. او اکنون خموش افتیده باخود مـی اندیشید آیا وقت مو گش رسیده با یـد بمیرد. درهمین لحظه صدای مخصوص مو تر امبولانس راشنید . همینکه صدای امبولا نس درکنارش خاموش‌شد، دریافت که بااحتیا ط او را از جایش بلند کرده . بااحتیاط تمـام روی یك تـذکره گذاشتند وبه داخل مو تـر بردند.اواحساس میکرد که کاندی هم‌درهمان نزدیکی ها میباشد .اما صدای او را نمی‌شنید ازخود پرسید ،نشو د که اومرده‌باشد.

یك‌صدا گفت : مابسیار زود به آ نجـــا می‌رسیم.

اوباصدای که‌به‌زحمت از حلقش بیرو ن میشد پرسید: «درکجا؟»

ـ«درشفاخانـــه. آنها فورا زخمها ر ا می‌دوزند .»

او درآن لحظه به همسرش فکو می‌کرد . اوباید بهزنش اطمینان دهـــد. آن احساس ضعف دوباره براو کاری شد. زودتر ازآنچه که اوانتظار داشت، مونر ازجاده دور زده ، ازیك چراغ سر خ‌ترافیکی عبور کرد. ایـن چراغ نیون موتر هارا به‌طـــرف سر و یس واقعات عاجل رهنمایی می‌کرد. آنها او را ازموتر فرود آورده روی یك تذکره عرابـــه دار انداختند وتذکره رابه پیش رانده،واردیك اتاق کردند.

کردند که تمام دیوار های آنراسنگ‌کاشی سفید گرفته بودند .

یك داکتر جوان امر کرد :

ـ به روی میز جراحی بالا شوید . شماخود توان بالا شدن به‌سر میز رادارید ؟

واین جواب داد : «آری.»

ـ «کجای شما درد میکند ؟»

ـ «هیچ‌جا .من احساس دردنمی مایم .»

ـ «هنوزهم خون بند نشده است. یك رگ کوچك در حصه پیشانی شما پاره شده خون میدهد . جراح فوراً آنرا میدوزد..»

واین سعی نمود به پهلو برگـردد وضمنا سوال کرد : آن یك نفر دگر که در دوتـر پهلویم نشسته بود ، جوی‌کان دی حال او چطور است ؟»

داکتر به طرف یك در پرده اشاره کـرده پاسخ داد :

ـ «اودر آنجا افتیده است . داکتر ها بـه معاینهٔ او مشغولند .»

داکتر ستاسکوپ را در جیب بالاپوش سفید خود گذاشته از اتاق بیرون رفت . پرده از عقب داکتر بلند شد وواین توانست گوشهٔ یك تذکره را ببیند که صورت بی حرکت یـك قربانی دگر حادثه را دیدکه به اتاق مجاور منتقل گردید .

یك نرس زیـرلب غم‌غم‌کرد :« هـر روز یکشنبه همین حال را داریم . همینکه دروازه های بارها رامی بندند ، تصادمات و حوادث شروع می‌شود .»

واین پاها را دراز کرده، به‌روکش‌رهدار سفید دیده سعی نمود بـه آرامی به گذشته بیندیشد ، او اکنون ازیك ناحیه مطمین بود که زخمهایش خطر ناك نمی باشد ومی تواند از جایش بلند شده سرویس عاجل را تـرك گوید . البته این کار راوقتی می توانست که زخمهارا پانسمان کرد بخیه زنند .

اما جوی کان وی درچه حال‌بود؟ زخمهاو صدمات وارده بر او شدید بود ؟ واین اینرا نمی دانست .

جراح وارد اتاق شد . وقتی داخل اتـاق گردید لبخندی بر صورت جوانش پیدابود. او مردی نیرو مند ، مـورد اعتماد و جدی جلوه مینمود .

داکتر پرسید : « نه، چه اتفاقی افتیده ؟ حادثه ترافیکی ؟

نرس به‌یك اندازه معلومات ضرورت دارد ـ لطفا نام و ادرس تان را توضیح بدارید.

ـ «خوب است» .

ـ «ما شمارا یك واکسین تیتانوس زرق میکنیم تا از بروز احتمالی خطر دروجود تان جلوگیری کرده باشیم . بعدازان محل زخـم روی پیشانی شمارا چند بخیه می زنیم .دکر کجای شما درد میکند ؟ سینه ؟ پای‌ها ویا در قسمت تخته پشت خود احساس نا راحتی دارید ؟»

ـ «نی.»

ـ «شما همینطور افتیده اید، آرام بمانید امروز شام بازهم تگ ودو زیاد است وتمام شفاخانه‌ها در فعالیت میباشد . اما ما اولتر فکر شمارا می‌کنیم !.»

ـ «وضع او بخوبی وضع شما نیست .او هنوز در حال اغما بسر می برد . اما برای نجات او سعی میکنیم . هم اکنون به‌بستن زخمهایش مشغول هستیم .»

داکتر حرفهایش را زد، از اتاق خارج شد واین‌دوبا ره‌تنها ماند . تذکره‌های بیشتری از رهرو عبور داده شد .

حتی دومریض مجبور بودنددر اتاق‌سرویس عاجل منتظر بمانند . تایك اتاق فارغ شود. واین به روکش راهدار سفید خیره شده،دفعتا موضوع قرار داد ورلـد و ایلـد در ذهنش زنده شد .

کان وی میخواست سهم اورا بافریبکاری نپردازد .

پس از اینقدر مدت شراکت، اکنون کان‌وی درصدد فریب دادن او بر آمده بود . درست دریك لحظهٔ بحرانی که او به‌پول اشد ضرورت داشت . لااقل اگر کان وی دراثر این‌حادثه کشته میشد ، او می توانست کار وباری‌راکه قبلا مشترکا درپیشبرد آن‌سهم‌داشتندا‌کنون به تنهایی انجام دهد ودگر ضرورتی بـه آن نداشت که مزد وعایدات شرکت‌شانرا دوتقسیم کند .البته این در صورتی امکان پذیر بودکه کان وی می مرد ...

درآن لحظه یك فکرنو هم به کله اش خطور کرد . یك اندیشه غیر مترقب که برایش‌زیاد هم غریب نمی نمود وبر خلاف برای اوتازگی داشت . جوی کان وی هر طوری شده باید بمیرد . او در میز مقابلش افتیده بود ..

واین به آرامی از میزخود فرود امده بـه دیوار کاشی کاری شده تکیه کرد از زخم روی پیشانی اش هنوز خون بیرون می زد.اما از شدت فوران کـاسته شده بـود . ودرد سرش هم تخفیف یافته بود . زخمهای سرو صورتش بمراتب بدتر از اصل آن جلوه‌مینمود و او می توانست ازان به نفع خود استفاده‌کند اربه طرف پرده نزدیك شد .

نرسی عقب میز کار نشسته، پشت به‌طرف پرده سرگرم نوشتن‌بود .درانتهای دگرسالون سرویس عاجل یکتن از داکتر ها مشغول‌معالجه یك خانم جوان بود . این خانم جوان غالبا از اثر توفان باد شوك بر داشته بود وکسی بار توجه نمی‌کرد .

واین محض یك دقیقه وقت بکار داشت. یك دقیقه برای انجام عملی‌که او به‌آن‌تصمیم گرفته بود ، کفایت میکرد .

اوبه سر عت پشت پرده رفت ، جوی‌کان‌وی به‌روی میز معاینه افتیده بود ، اوهنوز درحال کوما بسر می برد .

صورتش پر از داغهای سرخ وآبی بود و چندین جای پاره گی در چهره اش دیده‌میشد البته تاجایی که صورتش را میشد دید ،زیرا گردن و زیر زنخش را بندیج بسته بودند و پیشانی اش هم از زیر بندیج‌دیده نمیشد .

واین دگر به زخمهای خودش هیچ فکرنکرد او متوجه بود که هر لحظه ممکنست یك‌داکتر ازراه برسد واورا درآنجا ببیند .

اوبالش زیر سرجوی کان‌وی‌را برداشته روی‌دهان وبینی جوی گذاشت .

جوی چندبار دست وپاهایش را تکان‌داده، آخرین تلاش‌خودرا برای زنده ماندن‌کرد . تلاش بیهوده یی بود.

واین لحظات وثانیه هارا شمرد واضافه ازیك دقیقـه بالش راروی دهان وبینی جوکان‌وی نگذاشت .

امیدوار بـود همین یـك دقیقه یاچیزی بیشتر ازآن کفایت کند ودرست درهمان‌لحظه به‌صداهای‌که در بیرون شنیده شد ، گوش داده‌بود .

چند ثانیهٔ دگر وبازهم یك‌ثانیه سپس بالش را از جلو دهان و بینی‌جوکان وی دور کرده مجددا زیر سرش گذاشت.و این سر خود را به روی جسد جوکان وی خم کرده گوش خود را پیش دهان او گرفت تامگر صدای تنفس را بشنود . زخما ی پیشانی اش هنوز خون میداد . او مجبور شد، رشته های خونی را که تاجلوچشمهایش فرو آمده بود از صورت خود پاك کند. و آنگاه به آرامی آماده خروج از سلول شده به در پرده نزدیك گردید .

یك نرس مقابل او پشت پرده ایستاده با یك داکتر آهسته صحبت می کرد . واین بدون آنکه صدایش برآید به آندو لعنت فرستادو منتظر ماند تاآنها ازان جا دور شوند . و اگر آنها پرده را بالا زده داخل میشدند ، او را درآنجامی دیدند و مشتش باز میشد .

یا اگر آنها متوجه میشدند که او سلول خود را ترك کرده‌است ...

اما حال میدانست که چه ریسك بزرگی را با این اقـدام خـود متقبل شده بـود، بدون آنکه درست در باره اش فکر کرده باشد .

نرس آرام خند یده دوباره به طرف میز کار خود رفت . چنان معلوم میشد که داکتر د رمقابل سلول و این ایستاده چرت می زد که داخل شود یا نه، اما سر انجام از جلو سلول و این دور شد . و این‌بدون فوت وقت حرکت کرد .

و به سرعت برق خود را به سلو لش رساند . هیچکس او راندیده بود . اوبروی میز دراز کشیده ، چشمها را روی هـــم گذاشته و منتظر ماند .

بقیه د شماره آینده

بقیه صفحه ۲۸

معلم ثانی ابونصر فارابی

کرد و همهٔ کتب ارسطو حتـــی اناطو لیفای ثانـــی را کــه قرا ئت آن میان عیسو یان ممنوع بـــود ، نزد او خواند .

استادان او هم از شخصیت های علمی ورزیده‌زمان‌خود بودند،چنانچه ابن خلکان مجلس در س متی بـــن یونس را چنین شرح مید هـــد :

«چون ابو نصر به بغداد رسـید، حکیم مشهور ابو بشرمتی بن‌یونس در آنجا بوذ مردم از وی فن منطق می آمو ختند واودرآن وقت شهرت بسیار وآوازه ای بس بلند داشت وهمه روزه صد ها تن از کسانیکه به‌منطق اشتغال دا شتند ،در حلقه اوگرامی آمدند واو کتاب ارسطا ـ طالیس (ارسطو) رادر منطق قرائت میکرد وشرح آنرا برشا گردا نشس املا مینمود واز او در شرح ایـــن کتاب هفتاد د فتر نو شته‌شده بود وهیچکس درین وقت درین فـــن بپایه او نمیر سید واو در تالیفات خویش دارای عبارات‌نیك واشارات لطیف بود ودر تصا نیف خو یشش شرح وتعلیق بکار میبرد تا آ نجا که یکی از علمای این‌فن گفته‌است:

«تصور نمیکنم ابو نصر اسـلو ب تفهیم معانی کثیر را با الفاظ ساده جزاز ابوبشر متی فراگرفته باشد» (٤)

بدین سان فارابی به مسا یل عمومی علوم نظری ـمنطق ،ریا ضی طب نظری وفلسفه سخت علا قمند گردید وفلسفه یونان ومخصو صا آثار ارسطو را عمیقا آمو خت ، اودر مـدت نه چنـدان زیاد بـــا دانش و سیع و عمیق و استعـداد سر شارخویشس درقطار اقران‌تبارز کرذ وبنو شتن رساله های مستقل آغاز نمودوبرآثار یکعده دانشمندان یونان باستان‌چون ارسطو، اقلیدس بطلیمو س وغیره شر حهـا یـی نوشت ودر سالهای آخر زند گی خویش اثر معروف وارز شمند خود «آراء اهل المد ینة الفا ضلة»را آفرید. (باقیدارد)

---

(٤) ابن خلکان «وفیات الا عیان» جلد ۲ صفحه ۷٦ چاپ مصر .

ده مخ پاتی

سور سالو

همدارنگه چی سالود حیا اوپردیساتندوی گڼله کیږی ، دمینی په چاروکی ددیدن او ملاقات په‌غلا کی‌هم‌تری کار آ خیستل کیدی شی، په‌لویه پوړنی کی‌چی‌مسته پیغله‌ځان‌تاوه کړی لکه هوسۍ په ځغا ستنه خپل مین ته ځان رسو ی .

پدی لو به کی چی قمر گلی ویلی‌دغه حالت ښه ترسیم شو ی چی وایــی .

بیاله موره پته پته راغله په‌سالوکی‌چوپ شه یاره، مه وهه کـو کـی څوك به خبر شی، څوك به خبر شی مگر دځوانانو غیر ت دپیغلو په پیغورو داسی ځپی‌و هی چی بیا نو دمرگ او ژوند سوال منځ‌ته نـه راځی، دښځو ناری دځوانانو پـه احساساتو ډیر ژور تا ثیر لــر ی ښښتنی ننگ‌دمیرمنو په غږ نوځپانده‌کیږی، دغه غږوته که دلندۍ په ژبه وی‌نو دگولی حیثیت لر ی د اســی گو لی چی یاخو ددښمن زړه سوری کوی اویاخو خپل ژونـدون تـر ی جاروی.

ځوانانو ننگ راباندی و کـړیٔ په‌سور سالو کی‌می بلاو لگیدنه

کله‌چی پړونی یا پوړنی په‌خا روشی، کله چی سالو په‌ز مکه ولوئیږی هغه وخت چی دچا ټیکری دبل چا له‌خوالیری کیږی په حقیقت کی دیوی سری تیری اوتجاو زاقد ام گڼـــل کیږی، دلته دی‌چی بیا دهر ځو ان او زوړ احساس را باروی‌اود مقابل‌لوری‌نه یی انتقام آخلی او هم پد ی غیرتی کار باندی دمیرمنو او پیغلودعا ځانته حاصلو ی له‌یو شی څخه په‌څو ډوله استفاده کول‌هم اقتصادی‌دی او هم دزیر کو خلکو کارو ی.

ښښتنی نجونی چی په زیرکی اوژر پو هیدلو تکړه دی،د سا لـــو څخه دپلو ،پردی ، او کلـه‌کـله دشیانو په آنتقا لولوکی هم استفاده لوغړن گرځی خو کله چی دناخا پی‌اوتصادفی مخامخ کیدو په‌و خت کی یاله‌ډ یره نازه یادهمزولو دپیغو دله خاطره مخ پټ کړی نـو میـــن حق لری چی چیغی وکړی ،وژا ړی‌او کوکی ووهی.

دغه‌زما دمـر گ سـبب د ی چی مخامخ شمه پلومخی ته‌وړینه

او داهم دســالو په هلکه خـــوالندی چی دولسی ادب دز ړه‌خبری اود احساساتو آنعکاس دی:

چی دی غو ښته دیدن دی وکـــړ

اوس‌می‌سالو پرمخا یله‌کړه‌خو ب راځینه

خدایه نــر ی نــری بارا ن‌کړی

چی سا لـوډالـــی د لو نگی محتا جی شینه

دا مخا مخ په کـو څـه را غـله

کجك بانه‌بی ترسا لـــو ختلی وو نـــه

دسالو گی نه دی قر بان شـــم

چی پر سپین‌مخ یی ړپو ی ستـــی دی کړمه

دشمله دار ټیکری میـــر منـــی

قد م‌دی‌نیسه څو خبر ی درتـــه‌کړ مه

دولی سـیوری لانـــدی پټ و م

لیلی پړما باندی سالو و غړو نه

ماخو یـار ی کـلـه کو لـــه

دسور سالو لاندی‌دی وکړسلامو نه

جلی پر سر دی منگی مات‌شه

چی پرسالودی‌اوبه لیکی‌لیکی‌ځینه

بقیه صفحه ۱۳

ف‌عبادی کیست

ـ از خودم چه بگویم ... پدر دو پسر هستم سه‌چهار سال قـــبـل ازدواج کرده ام ز ندگی آ رام وبـی سروصدائی دارم . غیر از کار های هنری شغل معلمی را بعهده دارم... من در مکتب ده خداداد معلم د ر ی هستم ...

از جایم بلند میشوم ومیخوا هم بااو خدا حافظی کنم ...

ف عبادی ازینکه بحرف ها یش گوش داده ام تشکر میکند و بـــا صمیمیتی که در کر کتر او و جود دارد دستم را می فشار د .

« پایان »

کج خلقی زندگی . . .

می‌فروخت علاقه واشتیاق وا فر ی نشان میداد . اماشب‌همینکه بامید تشویق و تحسین همسرش بخا نه می‌آمد خانم مقدم او را با جملا تی از این قبیل استقبال می نــمــود : « خوب ، حال جناب آ قای نـا بغه چطور است ؟ آ یا ا مروز هـم مثل همیشه بجای‌پو ل یك مشت حر ف های نا مربوط آورده ای ؟... فـــکر می‌کنم یادت نرفته باشد که هــفتهٔ دیگر باید کرایهٔ خانه را داد » .

این وضع چندسال ادامه یافت و مرد مز بور باوجود همهٔ آن کلما ت و عبارات ا ستهزا آ میز بـــا تکاء کوششهای خستگی نا پذیر خود ، بجادهٔ تر قی قدم گذارد ، لا بــمـد می پر سید با همسرش چه کرد ؟ هیچ ! طلاقش داد و حال‌بادوشیزهٔ جوانتری که قدر او را میدانــد و احترام زیادی نسبت بوی مـر عی میدارد از دواج نموده است.

پس نتیجه می گیریم که عــیب جوئی های دایمی این زن هردم‌مانند چکش بر حس غر ور و منا عـــت شو هرش فرود می آمد وآن حا لت افتخار آمیز را که هر مـردبارا ده یك خانواده در خود احساس میکند جریحه دار می‌ساخت .

بقیه صفحه ٤٠

مانع‌سر گرمی

با اشتغالات خود خوش‌باشد .ممکن است سر گر میهای اودر نظر شما ابلهانه تلقی شود ، اما صرف بـه سبب آنکه آن کار ها را شما نمی‌ـ پسندید ، هیچگاه حسادت یاابراز مخالفت نکنید ، بلکه بالعکس بانظر یاتش مو ا فقت کنید و خو شـــس خلقی نشان دهید .

اصولا سر گر می هایی که مرد رابنحوی از آنها او قات فراغـــت به فعالیت می اندازد ، برای‌سلامت جسم و روحش مفید است وخستگی های حاصله از کار روزانه را از وجود او زایل میسازد .

ضمنا روان شناسان مارا متوجه علامت خطر نیز میکنند و میگو یند هر گاه مردی نسبت به سر گر می و اشتغالات فرعی بیش از شغل و حرفهٔ اصلی شوق و علاقه نشا ن داد ، باید مواظبش بود ، زیرا این امر علامت آنست که وی چـــون بکارش دلگرم نیست ، سر گرمی‌را به مظور عقب نشینی از شغل‌اصلی بکار می برد . اگر چنین چیـزی دیدید کوشش نما ئید ، شو هرتان به کم لكشما موقعیت خود را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد وببیند اشکال کار در کجا ست ، سرگرمی اوقات پس از کار هنگا می ارزش حقیقی خواهد داشت که مو جبات استرا حت روحی و فکری ورهایی از هیجانات روز را فرا هم کند نه اینکه شغل و حرفهٔ اصلی رادرخود مستهلك سازد. سر گـر میـها و مشغو لیاتی بیشتر شفا دهـنده و تسلی بخش است که طبیعتا خلاقه بوده و جنبه های ذوقی‌و هنریشان بر دیگر جنبه ها غلبه داشته باشد.

بقیه صفحه ٤٣

دختر هنرمندی در کندز

پرسیدم تاحال چند مجسمه ساخته‌یی ؟گفت: تاحال ۱۳ مجسمه ساخته ام یك مجسمه زنی را ساخته ام وبه مدیریت اطلاعات و کـلتور ولایت کندز اهداء نموده ام .

پیغله امانی افزود : علاوه ازمجسمه سازی درخیاطی مهارت زیادی دارم و در کار های خانه وتر بیه اطـفال هـمراه مادرم کـمك می‌کنم .

گفتم در آینده چه آرزو داری کمی خودرا جابجا نموده ادامه‌داد :

چون فعلاهم به مضامین اجتماعی علاقه‌دارم میخواهم در آینده تحصیلاتم را در پوهنتون کابل دررشتهٔ‌حقوق یاقضا بپایان رسانم‌واگر نتوانستم به پوهنتون قبول شوم میخواهـم همین هنرم انکشاف خوبی بکند .

کریمه امانی اضافه کرد که میتواند بـه لسان انگلیسی هم تکلم کند .

ـ از مجسمه هایت کدامش را خوب مـی پسندی . لبخندی بروی لبانش نقش بسته گـفت همین مجسمه ام راکه همـرایش عکس گرفته ام .

مصا حبه از : احمد غوث (زلمی) محصل پوهنځی ادبیات .

بقیه صفحه ۵

درزمینهٔ فرهنگ وعلوم

بکار اندازند وبطور مطلق علم‌ودانش‌شانرادر راه خدمت بانسانیت بگمارندوعنوان رهنمایی واقعی رابرخود کمایی نمایند .

دانشمندان واقعی اسلامی، با پیروی از اصل پرنسیپ های اساسی واهداف عالی وانسانی اسلام، همواره درتلاش‌شده بهترین داشته های علمی خویش رادرراه اصلاح افراد اجتماع وفراهم آوری زمینهٔ طرزتفکر سالم ایشان بخرج داده اند .

این دانشمندان نه فقط جنبه های مسایل اجتماعی رامورد توجه خویش قرار میدادند، بلکه دانشمندان متصوفی ازقبیل ابوالعباس وابومحمد صالح، ازجملهٔ کسانی اند که تجربیات روحانی راندرخدمت باجتماع و در خدمت انسانیت ودرطریق تعاون وهمکاری، مورد بحث قرار داده‌اند تاازین ناحیه نیز دررفع نیازمندی های اجتماع، کاری انجام داده باشند .

دانشمندان حقیقی و با احساس اسلام ازآنجائیکه منظوری جزتنویراذهان وجلوگیری ازانحرافات فکری وعقیدوی انسان ها ندارند، لذاآنعده دانشمندانی‌که درراه تقویت فرهنگ وانکشاف ذهنی مثبت افراد اجتماع، اثری ازخود بجا نمیگذارند وحیثیت بزرگ وعالی علم ودانش رامحترم‌ندانسته برخلاف ایجابات علم، تحت تاثیر اراده های منفی دیگران قرارمیگیرند، ازشمار خویش بیرون مینمایند واعمال آنهارامورد‌نکوهش وتقبیح قرارمیدهند وحتی دربرخی ازموارد، کردار این نوع دانشمندان منسوب باسلام راعامل عمدهٔ عقب ماندگی اسلام میخوانند .

اکنون برای‌مثال یکی‌ازاین نوع‌دانشمندان روشنضمیر وواقع بین وبادرد اسلام را، نام می بریم. این دانشمند عالیمقام (شیخ محمد عبده) است .

اوکه درنواحی مختلف جهان وخاصه،کشور های دولت عثمانی سفر کرده همه اوضا ع آن دولت هارااز نزدیك تحت مطالعه وتحقیق قرار داد، بالاخره باین نتیجه رسیدکه عقب افتادگی مسلمانها ناشی ازدو موضوع‌مشخص است :

اول پذیرفتن اضافاتی است که دسیسه سازان، آنرا دراسلام وارد نمودند وبدین وسیله اجتهاد عملی راازاسلام برداشتند.

دوم استبداد حکمروایان‌کشورهای اسلامی ومقاومت شان دربرابر آزادی فکروتملق‌گویی دانشمندان دربرابر صاحبان قدرت وزینت دادن اعمال دولتی، گاهی بوسیلهٔ سکوت و گاهی بوسیلهٔ تحریف وتغییر احکام، وگاهی توسط تاویل های مطابق تمایلات وهوسهای ناجایز حکام وفرمان روایان ستمگر .

این دانشمندان اسلامی برای چارهٔ عقب افتادگی اسلام علاوه میکنند که با برگشت بمنابع اولیهٔ اسلام وباتوسل باجتهاد وازبین بردن تقلید کورکورانه وباشناختن حقوق حکومت نسبت بمردم، وحقوق مردم نسبت بحکومت ، دوباره آفاق فرهنگی سازنده ای بروی مردم گشوده میشود وبدین ترتیب زمینهٔ رهایی اززیر بارعبودیت های فکری دیگران فراهم می آید .

استعمار گران جزاز ربودن استقلال مادی که گاهی استعمارزدگان میتوانند باآن مقاومت کنند، راه دیگری برای استعمار دارند و آن عبارت ازین است که آنچه صورت ورنگ اروپایی دارد آنرا تبلیغ کنند وترویج نمایند ومردم راعادت دهندکه‌کلیه عملیات وتجربیات غربی رامعیار ومقیاس صحیح بدانند وآنرا برافکار شرقی حکومت دهند، واین معنی همان عبودیت فکری است‌که درنظر عامهٔ متفکرین اسلامی، ازحمله های تباه کن و ریشه برافگن صلیبی وحمله های استعمار شدید تروسنگین تر است .

اتفاقا حملهٔ استعمار علیه جهان اسلام، مصادف بودباواوج ترقی مادی غرب واختلافی که درآغاز نهضت علمی اروپابین دانشمندان غربی ورجال کلیسا ظهور کرد بجایی منتهی گردیدکه ازآن ببعد دیانت مسیحی از کلیه مظاهر فرهنگ نوین جدا گردید واثر محاکم تفتیش کلیسا، نه تنها به مسیحیت ضربت کوبنده ای‌وارد ساخت، بلکه این ضربت، برپیکر همه ادیان فرود آمد .

زیرا انزاع بین رجال دینی ورجال علمی بصورت نزاع وکشمکش میان پروگرام های علمی وپروگرام دینی جلوه، گرشد وبااینکه اسلام هیچگاه‌نه بامطالعه‌پروگرام‌علمی‌معارضه کرده ونه هیچ وقت از پروگرام های‌علمی، وحشتی داشته، باآنهم مسلمانها نیز بقیاس دین مسیحی وبجرم کلیسا مورد اعتراض قرار گرفته وبگناهی‌که نه اسلام مرتکب شده بود ونه علمای آن، در مقابل طرفداران بر نامه های علمی مورد حمله قرار گرفتند .

فرق میان نظریهٔ دینی ونظریهٔ علمی در اروپا این است‌که نظریهٔ دینی آنچه در این عالم ازمظاهر وآثار وجود دارد، آنرابه قوه‌ای بالاترازاین جهان نسبت میدهد، در حالیکه دستگاه علمی تفسیر اینهمه آثار وپدیده هارا براساس میداند که درآن اساس، فرق میان نظریهٔ دینی ونظریهٔ علمی در اروپا این است‌که نظریهٔ دینی آنچه درین عالم ازمظاهر وآثار وجود دارد، آنرابه قوه ای بالاتراز این جهان نسبت میدهد، در حالیکه دستگاه علمی تفسیر اینهمه آثار وپدیده ها رابراساسی میداندکه درآن اساس، نه‌خدایی وجود دارد ونه قوه ای مافوق الطبیعه ! نتیجه این میشودکه بین رجال نهضت علمی ورجال کلیسا جنگ وجدال، استمرار داشته باشد.

دریکی از مقدمه های ترجمه شده آثار ارزشمند (محمدقطب)، دانشمند مبارزورزمندهٔ مصری، پیرامون مسئله تفتیش عقا ید در اروپا وچگونگی کشمکش های شدید میان رجال دین، البته دین‌کلیساومیان دانشمندان بوقوع پیوسته اینگونه تذکر رفته است :

عامل وسببی که در بوجود آمدن این نزاع های دینی وعلمی درجامعهٔ اروپایی، کارکرده این بودکه کلیسا درآن سامان نظریات علمی ! خاص داشت ومعتقد بودکه آنهامقدس وقابل احترام بوده ووحی آسمانی است ! وهرگزنباید برضد آن نظریات، قیام کرد .

هرکسی که اعمال وطرز فکرش در جهتی مخالف آن پندار هامیبود، کافر شناخته شده وریختن خون وی ازجملهٔ اموری مشروع و جایز شمرده میشد، ولی هنگامیکه علم،بطلان آن فرضیه هارابا ثبات رسانید، کاملا یك‌امر طبیعی بودکه مردم، علوم تجربی راپذیرند وتصدیق کنند ونفوذ وقدرت کلیسا را که بافته‌های دروغین خودرابرآنان واجب‌الاحترام معرفی میکرد، قبول نکنند وباافکار جدیدخود ازقید دین آزاد شوند !

ولی این کشمکش ونزاع، هرگز میا ن اسلام وعلم صورت نگرفته وتاریخ نیزگواهی میدهد که دانشمندانی درعلوم مختلف در سایه اسلام پرورش یافته وبسرحد نبوغ رسیدند .

این دانشمندان‌اسلامی، همه نسبت باسلام عقیده‌ای راسخ داشتندودرنظرایشان هیچگونه تضاد وتناقضی میان دین وعلوم موجود نبود ونیز میان این دانشمندان اسلامی ومیان قدرت های حاکمه هیچگونه نزاعی که منجربه کشتار، شکنجه وزندان شود، واقع نگردید، چنانکه بر (کوپرنیك)، (گالیله) وامثال اینهادرجهان مسیحیت بوقوع پیوست .

پس تنها تقلید وگرایش های کورکورانهٔ دورازآزادی فکر وارزش علم است که موجب شده برخی ازجویندگان علم در محیط اسلامی وقتی نام دین رامی شنوند، احساس ناراحتی وانزجار مینمایند، درحالیکه اگر اندکی باین جریان های تاریخی وارزشهای علمی اسلام عمیق شوند، این انزجار شان نسبت باسلام رفع خواهد گردید .

بقیه صفحه ۲۵

بدتر از مرگ

-نمیدانم . بروم تحقیق کنم.

کریج پـرسید: آیا رفتن تـو شر ط است؟

باوجود اینکه حواسش متو جه گاریرسون ومشغول اندیشه راجع به‌آندریوس ، لومیس وغیره بود، چشمانش از لبان قرمـز ر نگ وهوس انگیزی که چیز هایی بزبان ایتالیایی به‌گوش او می‌رسانـد، لحظـه‌یی جـد نمی‌شد.

گاریرسون جوابداد : آری همیـنطو ر است.

کریج گفت: آه چمیتوانیم کرد. حال کـه میروی خوب قفل کردن دروازه را فـراموش نکـن .

گاریرسون ، هیجان زده بسرعت بیرو ن رفت ولی قفل کردن دروازه را فـرا مو ش نکرد.

***

کریج، درآتن سلینا راسوار هوا پیمـا کرد . وقتی از «پیر بوسیله مرسدس بنـز جدید ناکسوس بسوی میدان هوایی میرفتند، برای نخستین بار ازان نبردموحش سخن‌بمیان آمد وسلینا توضیح داد که اوبعد ازحرکت ازوینس فهمیده که دایتون بلیز به او دروغ گفته است واز همان لحظه به‌جستجـو ی طریق فرار بود . ولی مجال آنرا نیافتـه است .بعد که دید ،کریج درنبرد فاتح شده آنوقت از فکر فرار وکشتن دایتون منصـرف شده است.

کریج پرسید:

-آیاهیـچ تصور کرده میتوانستی که باا و بمقابله بر آیی ؟

دختر جوابداد :

-آری . برادرانم این رابمن خوب آموخته بـودند.

-راستی سلینا، آنمردیکه در وطن تـان است چه نام دارد؟ مقصودم‌کسیست‌که باتو راجع به‌انگلستان صحبت کرده‌بود.

-معذرت می‌خواهم . من بپدرم قول داده‌ام که‌نام اورا بکسی نخواهم گفت .

-بسـیار خوب ،ولی نام اول دایتـون بلیز چیست ؟ آیابرناردنیست؟

- خودت میدانی پس چـرا از من سو ال یکنی ؟

موتر بمیدان هوایی رسیده بود، پیاده شدند وبادست دادن بهم خدا حافظی کردند. وقتی سلینا اززینه های هواپیما بالا میرفت کریج ناگهان اشتیاق شدیدی در خوداحساس کرد که دوان دوان تانزدیك هوا پیما ر فتـه دخترك رادر آغوش بفشارد و سفر بخیربگوید امادیگر دیرشده بود.

بطرف اتوموبیل برگشت . درمیان هواپیما مردی باریك اندام ، بلند قد وخوش لباس که‌سیمای یك جنتلمن کامل انگلیسی را ارائه میکرد بابحرکت درآمدن هواپیما بروی دنوی روزنامه ایرا که‌پیش چشم برده بود آرام‌آرام پائین آورد.

لومیس ، بسوی کریج و گاریرسون کـه روبروی او منتظرایستاده بودند ، برگشت‌و گفت: وظـیـفهٔ تان بـدانجـام نشده است . آندریوس ازنزد تان فرار کرد و لی بحساب دایتون بلیز خوب رسیده اید.ناکسوس‌راهم اینجا آوردید،امامدال یك روی‌دیگر هم دارد. (به‌گاریرسون نگاه کرده افزود) درهرجاکه باشد به‌اتهام قتل تو قیف شدنی بودی و لی تو کریج که اشتباه نموده وداتیون‌بلیزرازنده رهاکردی، کارخوبی نشد و عاقبت خوبی ببار نمی آورد.

کریج جا بجا شده گفت :

- وقتی اورا زدم فکر کردم مرده‌است.من چمیدانستم که او هفت‌جان دارد.

-سخت جانی است مثل من .

-مگر خو یشاوند شماست ؟

-بسیارنزدیك نی.خیلی دور و لی هر چه باشد عین خون خانواده دررگهای او گردش میکند. میخواست داخل سرویس مخفی شود ولمیدانست من هم درانجا مشغولم . من‌سبب اخراج اوشدم وراجع به‌اوخیلی چیـز هـا می دانم.

اما اگر کار او را تمام میکردی کر یـج خیلی بهتر می‌شد.

-وقتی نبردتمام شد، دیگر این حـق را نداشتم.

لومیس بعجله بحث راتغیر داده‌گفت :

- حالا دیگر مارك سوی دن‌وکونت تاول باقی مانده اند. برای آنها هم درمدت اقامت شان درهند چین چیز هایی آمو خته اند . بعـلاوه پوسه‌را هم نباید نادیده‌گرفت.

-فعلا همه شان دروینس جمعند.

- دریـن‌صورت‌باید آنها راپیدا کنیم.هیچ نباشد یکی از آنها رابرای اینکه بدانیم‌چه کارهایی مکنند ولی شما این کار را بعـهدهٔ‌من واگذار شوید «بسوی کریج‌برگشت‌پرسید:» راستی این خانم پیابسونی چه خواهد شد ؟ آیا به بیگناهی او اطمینان دارید؟

کریج جواب داد : آری .

طرز ادای‌این کلمه سرد وقاطع‌بودلومیس باتوجه به آن گفت :

اگر نباشد چی ؟ راستش این نزدیکی زیاد او بتو مرا دچار شبهه کرده است .

معهذا آنچه خودت بهتر دانی بکن بعدها خواهیم دانست .

- او بیگناه است واز هرنوع احتما لات خیلی می ترسد .

- چرا باید بترسد ؟

- مثلا از مرگ وحشت دارد ، حتی از مردن من هـم . بخاطر او لطـفا مغـزترا خسته نکن .

- تو پرنسیپ مارا میدانی کریج ،یکروز نگویی هوشدارت نداده ام .

کریج بعجله اظهار داشت :

- تو میتوانستی راجع به آندریوس هم بمن هشدار بدهی .راستی اورا از کجاپیدا کرده بودی ؟ ناتمام

یږدله منځه تله ،د ښېښتو ز گـــې دپاسنی مرغیږی ځنا عادی کیده ه مگر دتیرو ئید دمر غیږی‌ځخازیاتو- ی ښوده. نوځکه‌ویلای شو چه‌زیږد ښېښتورگی دپاسنی مرغیږی‌تر اغیزی لاندی دی اودساړه محـیط سـر ه طابق دتیرو ئید دمرغیږی په‌وسیله سرته رسیږ ی.

هغه ازموینی‌چه‌په‌و حشی‌حیواناتو باندی شویدی ښیی‌چه‌دغه حیوانات دژمی سخت ساړه زغمی او هیڅکله دریږد سره نه مخامخ کیږ ی. مگر که ددوبی په فصل کښی دغه حیوان زمنی ساړه اوتو دو خی هماغی‌درجی ته‌پر ینښودل شی ریږدیدو به پیل وکړی اوپه دی ډول ویلا ی شــو چه‌دسړی هواسره تطابق په تو لو هغو حیواناتو کښی شته چه تو ده وینه لر ی.

په‌انسا ن کښی دسـړ وسـر ه طابق ترازمو ینی لانـــدی نیـو ل شویدی. هغه غر ه ختو نکی چـــه دواورو اوبار انونو سره مخا مـــخ شوی او یا هغه کسان چه قطب ته نژدی ژوند کوی، دازموینی دپار ه دیرښه منا لونه دی. لکه‌چه مخکښی هم وویل شول کله‌چه انسان سړی هواته دریږی ، دبدن دتودو خـی تنظیمو نکی دستگاه سمدستی‌په‌کار لوبږی اوپه هغه توگه چه‌یادو نـــه موو کړه دگیډی ،دصدر ی صندوق اود ککری دننه تودوخه‌ثابته ساتی په‌داسی حال کښی چه دپو ستکـی تودو خه کمیږی اولاد لاسو نو ا و پښو تو دوخه دبدلون سره مخا مخ کیږی .مگر که ساړه زیاته‌او اوږده وی، بدن دځپلی تودو خی دانډو ل دساتلو توان نه‌لری ا وپه نتیـــجه کښی دبدن غړی وچیږی اود دایمی انقباض حالت ته رسیږی او انسان خپل پام او حواس وررورو له‌لاسه ورکوی .

ازموینی ښردلی ده کله چـــه د تودوخی درجه له ښکتی برخی څخه دسانتیگراد ۳٤در جوته را ټیټه‌شی، په‌حافظه او ادراك کښی اختلا ل‌پیدا کیږی اوکله‌چه دغه کمو الـــی ۳۰ درجوته ورسیږی ،دار یانتیا حالت منځ ته‌راځی او ورو ورو دبیهو شی خواته درومی، اوکه دتودوخی درجه ۲۵ته ورسیږی ، ماغزه مقبض او کلك کیږی .

دبدن دتودوخی دد رجی دکمولو ازموینو ښودلی ده چه‌له دغی طریقی

۱۵ مخ پاتی

سا یه ول بشر د ژوند د دوام وسیله ده

څخه دماغزه په‌جراحیو کښی استفاده کیدای شی. په‌دی پو هیږو چـــه د ماغزه سلول داکسیجن دنشتوا لـــی په‌مقابل کښی حساس د ی او که‌د ماغزه دوینو جریان تر دریو دقیقو پوری وځنډول شی، دنه جبــرا ن کیدونکو ضایعاتو سره به مخا مخ شی .مگر دسانتیگراد دتودو خی‌په ۲۵ درجو کښی کیدای‌شی چه‌دماغزه دوینو جریان دپنځلسو دقیقو دپاره وځنډول شی‌او په هغه بانـــد ی د جراحی عملیات سر ته ورســو ل شی.

باید پوه شوچه دتودوخی په دغی درجه کښې ی‌تنفسی‌چاری‌هم داختلال سره مخامخ کیږی. په د غسی یـــو حالت کښی اکسیجن ته د بـــد نــد نسو جو اړتیا ډیری لږی اندز ای‌ته رسیږی مگر بیخی نه شلیږ ی اودا له سړو اود بدن دتودو خی لــــه کموالی څخه په استفادی سره په فنی جراحی کښی‌داستفاد ی‌اساس دی. کوم شی چه جراح دمشکلا تو سره مخامخ کوی، دتنفس ناڅا پی ځنډیدل دی اوله همدغه امله باید دمصنوعی وسایلو په مـــر ســـته د ناروغ دتنفس سره مر سته وشی دتودو خی په‌دغه درجه کښی زړه هم‌بی نصیبه نه پاتی کیږی او در پیدو شمیر یی په‌یوه دقیقه کښـــی پنځوسو ځلوته کمیږ ی او په‌د غه حال کښی اکسیجن ته‌د زړ ه‌دعضلی اړتیا دعادی حالت نیمایی‌ته رسیدلی ده اوپه رگونو کښی دوینو جریا ن هم‌نیمایی ته رســـیږی او بیا هـــم که دبدن دتودوخی، در جه راټیټه کړی شی، دزړه عضله دپر له‌پسی انقباض سره چه «فبیریلا سیو ن» ورته وایی، مخامخ کیږی او نا څاپه به‌له رپیدو څخه پاتی شی .

باید پوه شوچه‌په سړه‌هوا کښی دانسان مقاو مت په‌سړو او بو کښی دپانی کیدو په نسبت ډیر څـــله زیات دی. هغه ازمو ینی‌چه دامریکی دسمندری قوا ژد ډاکتر انو پـــه وسیله شویدی ،ښیی‌چه‌دصفر دپاسه په‌یوه درجه او بو کښی دانسا ن د ژوندی پاتی کیدو زیاته بر خه یو ه گړی ده په‌داسی حال کښی چه تر صفر لاندی دهوا دتودوخی په‌همدغه درجه کښی،دغه‌موده‌شپږ وساعتوته رسیږی یعنی دسړی او بوپه مقابل کښی مقاومت له‌هوا څخه شپږ ځله لږ ه ده .

دسړو په‌مقا بل کښی د خلـــکو مقاومت یوه اندازه نه‌ده اودا په‌آب اوهو' او نژادپوری اړه لری‌اوپه‌یوه ځانگړی نژاد کښی هم دخـــلـــکو د سلامتی او ترپو ستکی لاند ی‌غوړ موادو په اندازه پوری اړه لر ی . ازموینو ښودلی ده چه هغه کسا ن چه‌پښی یی لنډی دی دهغو کسانو په‌نسبت دسړوپه‌مقابل کښی زیا ت مقاومت لری چه‌داوږدو پښوخاوندان دی .

په‌ا سترالیا کښی ځینی قبا یـــل ژوند کوی چه «ابریژن» نو میږ ی او بدوی اود بیدیا او سیدونکی دی دوی تل لوڅ وی اودکالی داغو ستلو سره عادت نه‌لری .په‌ژ می کښی‌چه هوا تر صفر لاندی یوی درجی تـــه رسیږی ،دوی لوڅ لغړوید یـــږ ی اودا په ربنتیا سره دننی پو هی‌له نظره لیری ښکار ی.

څو کاله پخوا دناروی دپو ها نو پوهیات ددوی دحال دڅیړ نی‌دپاره استرالیا ته وخوځیدترڅو وپوهیږی چه ولی ځینی نژادونه د سړو پـــه مقابل کښی مقاومت لری او ځا ن ورسره تطابق کوی .هغه څیړ نی‌چه په‌دغه برخه‌کښی وشوی، څرگندوی چه ددوی دبدن دتو دو خی درجه له ښکتی خوا څخه ۳۵در جو ته او د پوستکی له‌لاری څخه ۲۸ در جوته را ټیټیږی او عجیبه داده چه‌دژم ی په‌سړو شپو کښی دوی دبیهوشی په‌حال کښی پاتی کیږی .

تر ۱۹٤٦ کال پوری دنسجو نو ساتنه امکان نه درلو د،ځکه چه د سلو لونو دسړیدو په و جه‌بلور ی کیدل اوله منځه تلل خو په همدغه کال کښی پوهان دی‌ته متو جه‌شول چه دسا تونکی موادو لکه گلسرین او اوبلن ازوت څخه په اســتفا دی سره نسجونه دسړ وترسلو ا و۹٦ درجو پوری ساتل کیدای شی .

بقیه صفحه ۹

بلند بردن سویه علمی...

بنیادی‌را،درین ساحه رونمامی‌سازد

سالانه بیشس از هفت ملیو ن‌دالر اسعار کشور برای خریدار ی دوا از خارج ،مصرف میگردد ، که اقلام‌این دوا ها در حدود یکهزار تا یکهزا رو چهار صد ، میرسد .

وزارت صحیه بعد از مطا لعا ت اساسی ، صرف چهار صد قلم دوا را که واقعا برای تداوی‌امراض‌محیط ما ضروری ومو ثر بود قبول کـرده واسم سایر اقلام را، از فهرست‌دوا های‌توریدی حذف نموده است .

وی‌افزود :

-لایحه قیمت ادویه نیز اخیرآتکمیل گردیده وباتطبیق‌آن نر خ‌دوا ، در حدود شصت فیصدتنزیل می‌نماید .

وزیر صحیه درپایان‌از تعلیماتنامه یاد آوری کرد .

که برای تنظیم امور دوا خانه ها ، تحت کار است .

وی‌علاوه کرد:

- همه معضلات وزار ت صحیه قابل حل است وما میکو شیم تا با وقت وزمان کافی، صحت را، طوری که لازم است ،برای همه نقـا ط کشور تامین کنیم .

بقیه صفحه ۵۰

(جنجالی که مزاحمین تیلفون بار میآرند)

که میگوید : « خیریت است ؟ چه گپ شد ؟ منم لاله کو ... لاله کو.» عرق سردی را در پیشانی ام حس میکنم ، خجالت میکشم و به لا له‌کو میگویم :

ـلاله کوجان‌بسیار عفو میخواهم شمارا نشناختم فکر کردم ...

حرفم را قطع نموده میگو یـــد : **« می فهمم چه میگو ئــی از دست** مزاحمین به عـذاب شدی از دست کسانیکه نمی دانند چطوری باید از تیلفون استفاده کرد .

ـ بلی بخدا بیخی از تیلفون‌بیزار شدیم .

ـ حو صله کو یك‌ذره ، مه‌ازخانی همسا یمان گپ میزنم ، کمی مریض هستم . خواستم احوالته بگیرم . به‌لاله کو میگویم : « بزود ترین فرصت خودرا نزد تان میر سانم. »

بعد از انجام بعضی کار هـا ی ضروری نزد لاله کو شتافتم . او گفت :

ـ او بچه تو چرا امروزفار شده بودی ، هیچ نماندی که مه اول‌گپ بز نم .

ـ والله لاله‌کو چه عرض کنم از دست مزا حمین وقت نداریم ، یك دفعه تیلفون میکنند میگویند :

«سینما است ؟شفاخانه اسـت، سوجبورد است » و از همین قـبیل حرفها .

خو لاله کو شما گفتید که خدای ناکرده مریض هستید ، لاله کو کمی خودرا جابجا نموده گفت :

در یکجای مهمان بودیم، میزبان بسیار تکلیف کشیده‌بود و غـذا ی رنگارنگ پخته بود فکر کردم اگـه نروم کفران نعمت میشه مام پا یـه بندکده نان خورد م تاایکه « اق » ماندم و شور خورده نمی تا نستـم. چندبوتل کو کا لا خوردم ا ما فا یده نکرد ، هیچ استاده شده‌نمی‌تانستم وبروی دل راه میرفتم . گفـــتم : لاله‌کو نان اگه از مردم بود شکـم **خوازشما بود لاله کودستی به‌شکم** خود کشیده گفت : « ازین ببعــد احتیاط میکنم اگر نه باز (سغل)خات کدم . راستی پیشتر از مزا حـمین تیلفون یاد کدی یك چیزی یادم آمد که‌برت نقل میکنم :

همی همسایهٔ ما و حیدجانه‌میگم. وحیدجان یگان دو سال میشه کـه عروسی‌کده و زندگی خوشی‌را باهم میگذرانند ، چندروز پیش کـــدا م دختری یازنی که نمی دانـــم ا ز خویشاوندان شان بوده یـــا کدا م کسی دیگر ، خانیشان تیلفون کده و بز نش گفته که و حید رفیقم‌اس وتوخبرنداری زن و حید برش‌گفته **که‌مه وحیده می شناسم او ایطو بچـــه نیست بـــا ز او زن ده** جوابش گفته‌که‌مـــه‌دروغ نمی گـــم یگان سال میشه که و حید ر فـــیقم شده و به مه وعدهٔ ازدواج داده **اگه** همرایم از دواج نکنه سرش عـــرض میکنم از خاطریکه ...

زن و حید هم بدون اینکه فکر ی بکنه همینکه و حید آمد چند سیلی آبدار بروی و حید حواله کده‌وبرش **گفت که ایقه خوشش باور نبا شد** نداری ، مه چقه همرایت وفا داری میکنم اما تو در حق من خـــیا نـــت میکنی . و حید هر چند جر یان را پرسیده خانمش بدون اینکه جوابی بته های های گریه میکرد تا ا یـــکه ز نش از او خواستار طلاق شده و نزدیك بود که زندگی خوش شا ن از هم پاشیده شوه . تاآنکه کدا م آدم خیر اندیش از خویشاوندانشان بین شان میانجیگری کده و ز نش‌را گفت که البته خوش باور نبــــا شد و چار طرف مو ضوع ره خـــو ب بسنجد بعد از بسیار گپ‌ها زنش **حاضر شده تا باوحید آشتی کنه.**

در جواب لاله کو گفتم : چـــــه بگویم لاله کو خداایتو مزاحمه‌نصیب **مانکنه اگه نی‌گـــپ‌مام روده خا ت** شد و ...

از لاله کو احوال یکی از رفقایش را که موتر زده بودیش پر سیدم . لاله‌کو گفت حالی فضل‌خدا خـــوب شده و شاید چندروز بعد بکار خود دوباره شروع کند .

ـ لاله کو قضیه چطور بودواوره چطور موتر زد ؟

ـغلام دستیگر جان که‌در وزارت کار میکنه ، خدایار جـــانش در راه که میره چندان فکر خوده نمیگیره. چندروز پیش ده سرچوك خدامیدانه کدام چرت بود که مو تر زده‌وبکنار سرك می اندازیش که ازین با بـــت سرش صدمه می بینه . مر د میکـــه در آنجا بودند دورش جمع شده و ترافیك محل ازوی خواستارآدرسش میشه . دستگیر جان هم همیقدرمیگه که خانیم دسیدنور محمد شاه مینه اس واز حال میره .

اونها هم بدون اینکه **اوره** بطرف شفاخانه ببرند اوره به تکسی یـــی می اندازند واز دواخانه‌یی چـــــند تابلیت و یتا مین و رو سپرین می‌ـ خرند و بطرف سیدنور محمد شاه مینه میرن بعد ازپرس و پال ز یا د خانیشه پیدا میکنند . اولاد ها یش از دیدن پدرشان واویلاره‌سرمیکنند اونها برشان میگه : « این تابلیت ها را بتینیش انشاء الله خـــو ب میشه شما غصه نکنید ، پول‌تکسی راما دادیم فرق نمی کند »

وقتیکه بیادرش خبر میشه آمده و دستگیر جانه به شفا خانه میبرن **دشفا خانه دکترا همرایشان رو یه** خوب میکنند .

بعد ازچندروز اوره از شفا خانه کشیدند و ده خانه زیر نظر داکتر بود . حالی شکر خدا خوب شده و خدا کند که در آینده در راه رفتن فکر خوده بگیره واحتیاط کنه‌اگه‌نی **بازام ...**

لاله کو برایم گفت : بیادر زاده توام چندان در راه رفتن فکر تـــه نمیگیری احتیاط کو که بعضی‌دریور ها ما چندان به سر نیستند .

گفتم: لاله کومه صحیح راه‌میرم یعنی که همیشه از پیاده رواستفاده میکنم اما باز هم نصیحت هـــا ی شماره‌فر ا موش نمی کنم . لاله‌کو گفت : « خوب میکنی بچیم » .

درپایان صحبتما ن هردو یما ن برای دستگیرجان‌دعا نمودیم کـــه خداوند صحت کا مل نصیبش‌کنه .

از : احمد غوث (زلمی) محصل ادبیات

بقیه صفحه ٥٦

بدتر از مرگ

ـ «ام۱۵۰» اورا ازعدن معرفی کرد . گویا میخواسته با انگلیسها همکاری کند. البته بعضی خبرهای کم اهمیت نیز داده‌بود گاریرسون پرسید :

ـدر عدن چطور سرو کله اش پیدا شد؟
ـاز یك‌کشتی قاچاقبران فرار کرده ومدعی بوده که‌از قاچاقبری ، خوشش نمی آمده‌است بعد «ام۱۵۰» در اطراف اظهارات اوتحقیق کرده وآنرا صحیح‌یافته است .

کـریج گفت: من فـکرمیکنم آندریوسس وشیبل یکنفر باشد .

گ اریر سون گفت : ایـن پندار بی پایه است .

لومیس تایید کرد: من فکرمی‌کنم،تصادف اینقدر بزرگ شده نمیتوانـد ، هـمه چـیز پلانیزه شده بنظرمیرسد . آنهم پلانی کاملا دقیق .

کریج گفت : یك چیز دیگر راهم لازم‌است بدانید وآن اینست مردیکه به «حـرم» رفته وبه خانوادهٔ سلینا تلقین کرده که انگلیسها همه درغگو استند ، دریتون بلیز است .

لومیس پرسید : یقین داری ؟

کریج جواب داد : آری . سلینا اعتراف کرد .

لومیس یك نگاه خشك وخالی به کریـج افگنده وبعد در حالیکه با دست به پشت‌او میزد ، گفت : میدانی کریج ؟ گـاهی مغزتو بیش از حدلزوم فعالیت میکند .

* * *

سلینا موفق بدیدن پدرش نشد زیرا قبل از اینکه به «زارب» برسد در میان راه‌شیبل اورا گرفتار کرد . این کار خیلی بسهولت انجام گردید و تمام جـریان مطابـق دلخواه شیبل بود . پولیسها هم اگر سرو صدایی می شنیدند آنقدر با تربیه بودند که دنبال آنها نیفتند حتی حـاضر بو دند ازشیبل‌در برابر کسانیکه قصد جان اورا بکنند ،حمایت کنند وقضیه اینطور اتفاق افتاد :

سلینا در عدن دو نفر از رعایای پدرش‌را یافت وبی سرو صدا باآنها سرحد رابوسیله اسپ عبور کرد ، شیبل هم به تعقیب آنان حرکت نمود . درپورت حوفی مـرکز زارب همکارانش منتظر او بودنـد . سلینا همینکه بدنجا وارد شد دریکی از هو تلهای بزرگ اتاق‌گرفت . این هوتل از طرف شرکت نفت وماموریـن ار منی آن اداره می شد . درساعت ۱۲ر۳۰ شب‌آدمهای‌شیبل برسلینا وهمراهانش حمله‌کردند . هیچیك ازکارکنان هوتل‌مداخله نی‌نکردند و در همان لحظات نخست دومحافظ سلینا بقتل رسیدند از نفرات شیبل هم‌یکنفر بقتل رسیده ویکنفردیگر که بوسیله کاردسلینا

بقیه صفحه ۲۲

روزنه بسوی تاریکیها

است . دستش را بلند میکند و میگوید :

خوا هش میکنم ... خوا هش میکنم یك د قیقه ساکت با شید.

صحبت‌ها ناگهانی فرو می‌نشینند وسالون در سکوت مطلق‌فرومیرود. محسن خان در حالیکه یك یك حاضرین را از نظر میگذراند با صدایی که سعی میکند موثر و گیرا باشد ، میگو ید :

ــ دوستان ! این باعث‌تا سف نیست که لیلا ، دوست گرا می ما باتاکسی بیاید ؟ باتاکسی‌درمهمانی های ما شر کت کند ؟

ز مزمهٔ گنگی در سالون میر و د ودوباره ساکت میشود .

آنوقت محسن خان دنبال حرفش را میگیرد و میگو ید :

ــ بلی باعث تا سف است و من نمی‌خواهم د یگر این و ضع ادا مه پیدا کند .

آنوقت دست بجیبش میکندوحلقهٔ بادو کلید از آن بیرون می آ ورد ، لحظهٔ در هوا تکانش مید هد ومی‌گوید :

ــ این کلید مو تر من است، من آنرا در اختیار لیلا میگذارم .

جواد خندهٔ میکند و با شو خی می‌پرسد :

ــ فقط کلدش را ؟!

محسن خان‌نگاهی بصورت جوا د می اندازد و میگوید :

ــ از این لحظه مو تر من‌دراختیار لیلااست، نه‌تنها در اختیار اوست، بلکه کاملا به او تعلق دارد ، من موترم را به لیلا می بخشم .

غریوی از میان مهمانان بر می ــ خیزد و متعاقب آن صدای کف‌زدن، سالون را بلرزه در می آورد و بعد همه رو یشان را بطرف من برمی‌ــ گردانند و تبریك میگویند .

محسن خان در حالیکه غـر ق غرور و شاد مانی است ، مـرا بـه دیگران معرفی می کند و بعدگیلاسی بدستم مید هد و پس از آن، همه گیلاس های شانرا بسلامتی من‌و محسن خان می نوشند صحنهٔ‌عجیبی است و انسانهایی که با زیگران‌این اند عجیبتر، محسن خان ... جوا د و ده جفت زن و مرد دیگری که من فقط پنج ، شش نفر شا نرا می ــ شناسم و بقیه برای من آدم هـا ی کا ملا بیگانه هستند ، آ دمها یی‌که باید در چنین مجالسی آنهارا جست ودر چنین مجالسی باآنها معر فی شد .

محسن خان سر پا بند نمی شود و با خود خواهی غرور آ میزی ، یکایك مهمانان را از نظرمیگذرا ند وبعد دستم را میگیرد و مرا رو ی مبلی کنار خودش می نشاند . زیر چشمی نگا هی به جواد می اندا زم ومی بینم واحساس میکنم‌که‌دربرابر محسن‌خان احساس حقارت میکند و از اینکه او توانسته است تـو جه مهمانان و مخصو صا تو جه مـرا بخودش جلب کند رنج می کشد . ظاهرا مجلس مهمانی شکل و وضع مجالس گذشته را دارد ، اما جواد سعی کرده‌است به آن رنگ دیگری بدهد واز مجالس مهمانی گذ شته آ نرا متمایز سازد .

من به این چیز ها تو جهی‌ندارم و حتی از مو تری که محسن خان بمن بخشیده است ز یاد احسا س شادمانی‌نمی‌کنم ، مهمانان و بـه خصو ص محسن خان از این وضع کا ملا شگفت ز ده بنظر می آ یند و حتی بعضی شان باهتر ا ست بگو یم اکثر یت شان از حسا د ت می سو زند . من این را از نـگاه شان ، از طرز بر خورد شان‌وحرف های گنایه آ میز شان می فهمم .

جواد ، دو قدم بمن نزدیکتر می‌شود و میگو ید :

ــ حالت تان خوب است ؟

میگویم :

ــ شکایتی ندارم .

محسن خان قهقهٔ سر مید هـد و میگوید :

ــ باید هم شکایتی نداشته‌باشی تو گل سر سبد مجلس ماهستی .

بطرف جواد بر میگر دد و می ــ پرسد :

ــهمینطور نیست ؟

جواد با بی میلی جواب میدهد :

ــ همینطور است .

بعد متو جه من میشود و مـی ــ گوید :

ــ چرا چیزی نمی خورید ؟ این کباب خوب تهیه شده است .

ظرف کباب را از روی میز بـر میدارد و نزدیکم می آورد .

مقدار کمی کباب بر میدا رم و میگویم :

ــ متشکرم . شما د یگر ز حمت نکشید .

اگر میل داشتم ، خودم بـر میدارم .

محسن خان گیلا سم را تصفـیه میکند و میگو ید :

ــ ز یاد محتاط نباشید. بنوشید! این بهترین چیزی است که در خانه جواد پیدا میشود .

من حر فی نمی‌زنم و گیلا س را به لبم نزدیك میکنم ، ا ما خلا ف توصیه محسن خان فقط لب به آ ن میز نم .

ناتمام

بقیه صفحه ۳۳

گیسوانی چون...

جمید امر می کنم که صبح در یـا به مسیر اصلی اش بر گـردد . فهمیدید ؟

ماریا اشباحی را دید که بطرف دره روان بودند .

مردی که خودرا جمید نا میـد بکناری ر فت . ا وتقریبا به مار یا نزدیك بود . مار یا بخو بی صدای غژغژ کمر بندش را مـی شنید . شب شده بود . قرص ماه‌درمسیرش به آ هستگی حر کت می کرد وروی مرد نور می پاشید . مـا ر یـا از فرط تعجب جیغ زد او همان‌سوار بود .

زیر ابرو های بر بشتش برق میزد. جمید به سر عت کلاه ، بـو ت

بقیه صفحه ۳۹

مرد با نقاب بقه

و «اینطور . پس شما تصور می کنید که تحویل دهنده بکس مـرد کاملا عادی بـوده ؟ شایـد یك امریکایی باشد ؟ »

مامور مجدداً بـه ا ند یشـه فرو رفته اظهار داشت : نه ، فکر نمی کنم . تقریباً چند هفته میشود که هیچ امریکایی نزد ما مراجعه نکـر د ه وچیـز ی را جهـت نگهداشت بما نسپرده است .

الك بکس پستی رابه دفتر مامور مخفی استیشن ریل آورده به کمك یك چنگك کلید سر آنرا باز کرد. محتویات بکس کاملا غیرعادی بود. یك دست لباس مکمل، پیراهن‌یخن فالتوو نکتای. یك ماشین کاملاجدید ریش تراشی ــ یـك بوتل کوچك ا دی کلـو ن ، یك بـو تـل رنگ موی یـك پـا سپـو ر ت باسم (جان هنری سمیت) امابدون عکس، یك‌تفنگچه برونینگ‌باجاغور پـراز مرمـی ، یـك پاکت محتوی پنجهزار فـرا نك وپنج عدد نوت یکصد دالری لباس ها بدون مار ك وتفنگچهٔ برونینگ ساخت هسپانیه بود. پاسپورت تصور میشدکه‌جعلی باشد. لااقل در جعلی بودن فورمه خانه پری شده جای شك وتردید وجود نداشت . یك مرا جعه بعد ی به وزارت خارجه نشا ن داد کـه پاسپورت رسما در دفتر شعبه ویزه ثبت نشده بود .

الك سامانی راکه روی میزمامور پو لیس استیشن قطار پهلوی هم گذاشته شده بود، یك یك از نظر گذشتاند .

ا نسپکتـر پـو لیـس استیشـن ریـل از مشا هـد ه سا مان دچـار تعجب شده اظهار داشت: (بهترین وسایل و سامان سفر است که تا امروز دیده ام بهترین وسایل برای سوزاندن .

الك گفت : منهم به نظریه شما هستم و میدانید که من حاضرهستم شرط ببندم که از عین بکس دستی در هریك از استیشن های آخرین شهر لندن پیدا می شود. من ایـن سامان رابه‌دفتر مرکزی پولیس‌نقل میدهم شاید صاحب آن نـزد شما مراجعه کند ودربـاره بکس طالب معلو مات بشود.اما من این امکان‌را بسیار بعید تصور می‌کنم. الك‌از دفتر انسپکتر پو لیس خط آهن‌خارج شد یکی از ریلهای سریع ا لسیر شمال پسس ازدو ساعت ازپرگرام معینه تازه به‌آنجارسید وتو قف‌کرده بود. الك باافکار در هم آنجا استاده به سیل مسافرینی کـه‌مقابـل در وازه‌های ورودی ایستاده‌بودند اجبار نظر دوخته بود؟

بقیه در صفحه ۶۰

بقیه صفحه ۴۱

لباس ودرجه حرارت اطاق طفل

در هوا ویا موسم سرد میتوان اجازه داد تادرجه اتاق که طفل دران میباشد به ۶۰ درجه پائین آورده شود ولی ضرورنیست تا بکوشم درجه اتاق خواب طفل از ۶۰ درجه پائین‌تر آورده شود (که بطور ملایم سرد گفته می شود) باید گفت که به هوای ۶۰ درجه غالباً یك جاکت بغرض گرم داشتن شانه ها و دویا۳ کمپل سبك (نازك) ضرورت می – داشته باشد (یا یك کمپل سبك دو یاسه لا شده بالای طفل انداخته شود .) .

یك اتاقی که دارای ۶۸ تا ۷۲ درجه حرارت باشد برای صرف غذا وبازی کردن اطفالی که وزن شان بیش از ۵ پوند باشد درست است واین عینا حرارتی است که برای اطفال بزرگتر و اطفال بالغ مساعد میباشد .

در چنین یك اطاق طفل ضرورت دارد تادر یك کمپل نازك پیچانده شود و شاید تاوقتی که طفل هنوز خوب‌بزرگ نشده یك جاکت نازك هم به پوشد .

اطفال که بطور مناسب فربه (چاق) میباشند نسبت به اشخاص جوان یااطفال که بالغ می گردند کمتر لباس گرم ضرورت دارند . بسیاری اطفال نسبت به اندازهٔ لازمه بیشتر لباس پو شانده می – شوند که این‌عمل والدین درست و خوب نیست . هرگاه یك شخص دائم بسیار لباس گرم به پوشد و یا پو شانده شود ، جسم وی قابلیت خویش را برای عیار ساختن به تحولات و تغییر درجه حرارت از دست می دهد واحتمال میرود تا بسیار خنك خور شود .

بنابران ، بطور عموم باید گفت که نسبت به اینکه بسیار زیاد بپو شید یا به کودك بپو شانید از وی مراقبت جدی بعمل آورده درجه حرارت اتاق اورا کنترول کنید . سپس نکو شیدتابه غرض گرم‌کردن دست‌های کودك را بطور کافی به پوشانید زیرا دست های بیشتر اطفال و قتی بطور مستریح ملبس گردند سرد می ماند ولی متوجه پاها ، بازوان و گردن وی باشید . بهترین را هنما برای والدین غرض احساس ودرك خنك خوردن طفلشان اینست که‌برنگ رخسار های طفل‌خویش‌متوجه باشند وهم‌از اثر خنك خوردن ممکن است طفل قیل و قال را نیز براه اندازد .

درمورد پو شاندن لباس باید گفت که وقتی جاکت و یا پیراهن طفل را که یخن خورد باشد بخاطر داشته باشید که سر طفل نسبت‌به توپ به شکل تخم مرغ بیشتر شباهت دارد بناء جاکت‌یاپیراهن را حلقه نموده اولتر از حصهٔ عقب سر طفل وبعدازحصهٔ پیشروی آنرا داخل بسازید .

بعد ازان آنرا پائین کش کنید درحالیکه از پیشانی و روی بینی طفل بگذرد . و لی و قتی آنرا از تن طفل خارج می ساختید اولتر آستین های طفل کشیده شده و جاکت یاپیراهن حلقه ساخته شده طوریکه بدور گردن طفل جمع گردد سپس از حصهٔ پیشروی ازروی‌بینی وپیشانی وی بلند کرده شود . (در حالیکه قسمت عقبی حلقه هنوز در حصهٔ گردن طفل باشد) بعدا از حصهٔ عقب سر طفل لغزانده و خارج ساخته نشود .

تمام درجه حرارتی‌که درین مضمون تذکر داده شده به حساب فارن هایت است نه سانتی گرید

بقیه صفحه ۶۰

مرد بانقاب بقه

وقتی یك مقدار آنجا صبر کرد ، دفعتاً یك چهره آشنا را در میان جمعیت دیدچون‌او کاملادر افکاردگر غرق بود. نفر مورد نظررا دوست زمانی شناخت‌که‌اوبه دروازه‌خروجی رسیده بود.

اوجان‌بنت بود الك ازمیان ازدحام مردم راه خود شرا به زحمت تا به دفتر استیشن ریل باز کردواز آنجا پرسید این ریل‌ازکدام جهت می‌آید (آقا از آبر دین) .

الك سوال کرد: آخر ین توقفگاه همین جااست؟

مامور موظف پاسخ داد :استیشن اخر ین در دان کاستر میباشد .

دراثنای که آنها با هم صحبت داشتند ، الك با نهایت تعجب دید که بنت دوباره پیدا شد .الك‌به مقابل جریان قوی مسافرین که‌از طرف دروازه بسوی واگن هاهجوم می‌بردند ، پیش رفته، راهش را از میان انبوه مردم باز کرد . اودر همان لحظه یك چیزی را فرا موش کرده بود .

وقتی بنت دوباره پیدا شد ،او همان صندوق نصواری رنگ سنگین همیشگی راروی دوش میکشید والك کمره عکاسی او را شناخت با زیچه آن مرد عجیب را که‌احتمالا بااستفاده از زندگی اشرا اعا شه می کرد .

الك بخود نهیب زد : عجیب است سپس موتر را صدا زده ، سواران شدواشیایی را که‌از دفتر استیشن ریل گرفته بود باخود به شعبه پولیس مرکزی نقل داد .اوبدنبال دو مین نفر از مهمترین دستیاران خود کسبی را فرستاد ودر حالیکه محتویات بکس را به اونشان می داد به او هدایت داد .

که تمام شعبات حفظ اشیایافت شده در کلیه استیشن های‌ریل‌لندن باید تفتیش گردد . احتما لاکسانی هم که از هفته‌ها پیش بکس سامان واشیای مشابه واین بکس رابه‌امانت سپرده باشد، برای بر داشتن آن مراجعه میکنند. از تمام کسانی که سامان شانرا به‌امانت سپرده اند باید بصورت عادی پرسیده شودکه چه کسی ممکنست این سا مان را در بکس دستی درشعبه تحویلخانه استیتسن ریل گذاشته است وبرای اینکه این‌کار بخوبی عملی‌شده‌باشد می تو انید تمام بکسهای شعبه این بکس را باز کرده تفتیش کنیدوقتی شما یك ماشین ریش تراشی کامل جدید ، یك پا سپورت وپول پیدا گردید ، فو رآصاحب آنرا به اسکا– تلین یارد بیاورید .

دیك از دیدن سامان داخل بکس تعجب کرد . بخصوص وقتی الك رابه‌او نشان داد الك‌اضافه نمود اوفکر همه چیز راکرده وتاهروقت روز وشب در وضع مطمین قرار داشته باشد در هر استیشن‌نهایی پول ولباسهای جدید پاسپورت لازم برای رفتن به هر کشور خارجی ورنگ برای تغیر دادن رنگ‌موی سر چهره و دستها با خود حمل میکند وکا فی بوده که فقط پس از هر تغییر چرهه عکس‌نو بر دارد علاوتا بشما نگفته‌ام که‌جان بنت را هم دیدم .

دیك پرسید :درکجا ؟دراستیشن ریل؟

بقیه صفحه ۲۳

وحال فریده انوری ...

درازمی کند، عکس خودش راکه پسرش مسیح بر زمین انداخته است بر میدارد، روی میزجابجایش می‌کند ودر حالیکه نگاهش رابه تصویر خودش دوخته است میگوید:

من همه کسانی راکه شعر راخوب وگیرا میخوانند تایید میکنم وکسانی راهم که دراین امر موفق نیستند نفی میکنم ولی فکرمیکنم شعرخوان های رادیوهمه درکارشان موفق‌اند البته درسطح های مختلف .

اوخاموش میشود ومن میدانم که میخواهد طفره برود من می خندم :

– شماخود تانرا تهی می کنید، این جواب سوال من نیست .

اوبازهم نگاهش رابدیوار ها قلاب می کند مثل همیشه شانه هایش رابالا می اندازد وقاطعانه میگوید :

– ببینید این وظیفهٔ من نیست، این‌حکم راجامعه مابايد صادر کند، شنونده ها باید قضاوت کنند وارزش یابی ، ومن اگر در زمینه حرفی بزنم پای حب وبغض در میان می آیدو شما اینرا نمیخواهید نه ؟

گویا منهم متقاعد شده ام که‌دیگرسوالی ازین‌گونه نکنم وگپ رابجای دیگرمی‌کشایم:

– ازکارهای هنری تان چیزی بگویند . ازشعر های تان ونوشته های تان ...

اومثلیکه بادشواری عظیم تری روبروشده باشد مضطرب میشود ومیگوید :

– من‌کار هنری ندارم ، من شعر ندارم..

بمیان حرفهایش میدوم ومیگویم :

– چرا دارید ، من نوشته هاوشعر های شمارابنام مستعار خوانده ام وهمچنان ترجمه های شمارا ..

خانم فریده به سختی میخندد، دستش‌راروی دستهٔ کوچ می‌کوبد وصادقانه دادمیزند :

من باآن چندتاشعرم نمیخواهم ، خودم راشاعر بسازم اصلا آنها، تبلوری ازاحساس لحظه های منند، شماهم نام شعر را برآنها نگذارید وازنوشته ام که چه بگویم .

ولی درقسمت ترجمه بایدبگویم که آنچه که بیادمن است، ترجمه یی است بنام «درچنگال مورفین » که روی استیج(مرکز فرهنگی امریکا) آمده است همین .

پرسش های فراوانی دارم ولی او، انکار که نمیخواهم به همهٔ‌سوال هایم جواب‌بدهد، ناگزیر با اوخدا حافظی میکنم، بادکلماتوری که شعر راجان میدهد وزندگی می بخشد...

وحالا او پشت پرده های زردرنگ خانه‌اش نشسته است، خاموش وخسته وصدای خندهٔ پسرش رامی شنوم که درلبهٔ باغچهٔ خانه شان بگوشم میرسد وباخود میگویم :

طفلی وداماں مادرخوش بهاری بوده است
تا بپای خود روان‌گشتیم سرگردان شدیم

بقیه صفحه ۳۲

گیسوانی چون آبشار طلا

ها و لباس بیرونی اش را باخنجرش که‌روی سنگ گذارده بود گرفت . بابر داشتن خیز از سنگی به سنگی به طرف آبشار غایب شد .

ماریا از پناگاهش خارج شد . بدون دلیل بطرف صخره رفت. خنجرش را از نیام کشید . سردی تیغهٔ آنرا احساس کرد . همان وقتی که صدای پای را شنیده بود کلاه را از بالای سنگ برداشته بود . سه مرد دو باره بر گشتند . بدون معطلی زیر خنجر خزیده و منتظر شد . مردها با خود نهال ها را آورده بودند . ریشه های درخت ها بروی زمین کش می شد .

آخرین کسیکه آمد جمید بود. او جستجوی کلاهش که روی سنگ فراموش کرده بر آمد. چون از یافتنش نا امید شد رو بطرف مردیکه مشغول کاشت نهال بود، با هیجان دوید .

— بچه ها ، کلاهم را بدهید . به قدر کافی مسخره گی کردید بس است .

ولی آنان مستقر شدند .

جمید باآنان شروع به غرس نهال کرد . دو باره کلاهش را خواست .

یکی گفت :

— تو غفلت را از دست دادی ، ما کلاهت را نگرفته ایم .

جمید که رنگش مانند گل‌چراغ بریده بود با هیجان تفنگچه اش را بیرون کشید . ماریا لرزید.اونمی‌دانست که برای یك مردکوهستانی از دست دادن کلاه ننگ بزرگ است . ولی دیدن‌تفنگچه اورابشدت ترساند .

فریاد کشید .

— بیش من است

هرچار نفر از ترس بی حرکت ماندند .

یکی از مردان فریاد کرد .

— جمید ببین چه مار خوش خط وخال است . به دریا بینداز ش و دخترانش را بسوزان .

ماریا متوجه شد که سایه های آنها نزدیك می شود . از ترس حرف زده نمی توانست فقطبه‌جمید می نگریست .

بالاخره جمید فریاد کرد :

— گم شوید .

تفنگچه را به جیب نمودوگفت :

— عقاب ها مگس را شکار نمی‌کنند .

یکی از مردان صدا کرد .

— پس می گذاری که مگس‌عقاب‌را شکار کند .

و هر سه گریختند .

در حالیکه جمید برای گرفتن کلاهش به‌مار یا نزدیك می‌شدصدای گلوله‌ای‌سکوت شب را شکستاند. چیزی شانهٔ ماریا را سوختاند . او افتاد .

دو باره در مغاره سکلاخی در حالیکه تودهٔ کاه بجای بالش زیر سرش قرار داشت بهوش آمد رویش بالاپوش پوستینی انداخته شده ودر کنارش همان‌کلاه پوستی که همه جنجال ها بخاطرش‌برپا شده بود ، قرار داشت . شعلهٔ آبی رنگی به آرامی در یك گوشهٔ مغازه می‌درخشید . روی آتش باشهٔ‌پست کرده قرار داشت و سر بز کوهی در همان نزدیکی در حالیکه شاخ های آن بهم تاب خورده بود ،

برایت کباب درست خواهم کرد .

او تو ته گوشتی را بر نوك خنجرش گرفته وروی آتش نگه داشت .

— ولی جمید تو نامم را نمیدانی.

— میدانم ، دختر من با مو های چون آبشار طلا .

— چی نام دراز وعجیبی ، نی، نامم ماریاست .

— ماریا .

بلی می‌و محمود دو دلباخته بودند . محمود بخاطر عشقش جان داد . می را به زور به مرد پیری به زنی دادند و محمود را ازداغستان بخاطر شعر های آتشینش رانده بودند . به این هم قناعت نکرده او را گرفتند و بالاخره کشتنش .

ماریا گوش‌داد ، نمی دانست‌که چی میشدش . او بخوبی چشمان اندوه بار و غم زده می‌را می دید که موجی از مهر و عطوفت در آن



می‌بخشید مرد به او نگریست . باآهی گفت :

— چه آسمان ! ببین رنگش‌مانند چشم های آبی تو .

صبح بر خاستند . با کلوله پشتی های سنگین در پشت شان بسوی قلل کوه جاییکه سنگ‌های سخت زیر پای شان قرار داشت برای آبیاری درخت ها براه‌افتادند. نسیم صبحگاهی به نرمی هر دو را در بر گرفت . سردی‌هوای آبشار رخوت خواب را از بدن های‌شان ربود . طبیعت هردو دلباخته‌را در آغوش پر محبتش کشید زیرا خود آفرینش پر از عشق است .

تابستان جایش‌را به‌خزان‌وخزان جایش را به زمستان گذارد و دو باره بهار آمد . نهال های سبزشده و پندك های سبز بروی شاخه های برهنه رویید . و چندی بعد تمام صخره های بالا تاجی در شگوفه های گلابی رنگ بسر داشتند . ماریا این شگوفانی را از همه اولتر دیده و به طرف‌دهکده دوید. سنگ های تیز پا ی‌هایش را زخمی مینمود و باد به سختی به‌چهره‌اش میخورد. موهای طلایی اش از زیر دستمال سرش می‌گریختند و یگان بار روی چشمانش غلتیده و مانع دیدنش میشد . حتی یکبار پیش پایی خورد و لی بر خاست . می افتاد و بر می خاست . با فریاد بلند دهکده را بیدار نمود .

زن‌ها که از فریاد ماریا ترسیده بودند ، می پرسیدند :

— ماریا ترا چه شده است ؟

و لی هنگامیکه از شگوفانی درخت ها آگاهی یافتند همه کس مردوزن پیروجوان به طرف بلندی شروع بدویدن نمودند .

ولی همان شب سرما سختی فرود آمد . ماریا خوابش نمی‌برد. نصف شب بیرون بر آمد .آب‌داخل طشت را یخ زده بود . درخت‌ها ! شوهرش را بیدار نمود .

— جمید ، بر خیز ، همه رابیدار کن . اگر درخت هارا یخ بزندمابا ید امید خودرا از باغ آلو بالو برکنیم، هیچکس بمن باور نخواهد کرد .

جمید بالا پوشش را روی شانه انداخت و بر آمد . ماریا می دید که گلکین ها یکی بعد دیگری‌روشن

دیده میشد . بوی علف تازه و گل های وحشی‌همه‌جارا پر نموده بود.

ماریا کمی حرکت نمود ناگهان بوی سوخته ظرف چینی‌به بینی‌اش رسید و بدنبال آن شیرگرم‌وشیرین ازگلویش بپائین آمد . چشمانش را باز نموده و به مردی نگریست‌که ظرف را در برابر دهنش قرار داده بود .

زمزمه کرد :

— ترسیدم .

— چرا ، تا من باشم ترسی بخود راه مده .

ماریا باآرامشی که سراپایش را فرا گرفته بود ، تبسم نمود .

ناگهان بیادش آمد .

— درخت ها ! چطور فراموش کردم ؟

سعی کرد بر خیزد . و لی درد خفیف‌شانه اش او را باز داشت. سرش گیج رفت .

— در مورد درخت ها غصه نخور. زن ها امروز آمدند و آن ها را آبیاری نمودند . من‌خودم دیدم حالا چیزی بخور . تو گرسنه‌هستی بزی را بخاطرت گشتم . بزودی

دیده میشود . لحظهٔ بعد صدای نی چوپان را از دور دست ها شنید آهنگ کوهستانی‌تاقلبش نفوذ نمود وبه او آرامش باور نکردنی داد .

به‌نرمی مو های دختر را گرفت آنهارا روی بستر گاه بلند نمود از هیجان دستش می لرزید ناگهان دختر پرسید .

— آنها ازینکه تو مرا اینجا آوردی ترا نخواهند کشت ؟ من یك بیگانه هستم . کسی برایم گفت که در یك دهکده دور دست دختری را که بابیگانه ازدواج نموده بود گشتند.

میدانی که در اینجا هنوز دیوار آهنین تعصب وجوددارد .

— ماریا فراموش کن .

روز گرم تابستانی بود که آندو از مغاره تاریك بدنیای بزرگ قدم گذاردند .

دختر در حالیکه مژه هایش را بهم می زد باآه بلند گفت :

— چه آفتاب روشن !

نور طلایی رنگ آفتاب‌موی‌های مواج وطلایی رنگش روشنی

بقیه صفحه ۶۱

گیسوانی چون آبشار طلا

میشود . رو شنی کمرنگ صبح همه جا بال گسترد. در وازه ها باز شد وسگ ها شروع به عوعو کرده و خروس قبل از و قت بــه اذا ن دادن شروع کرد .

قیافه ها با بالاپوش های ر نگ رفته و پو ستین های سیاه بــراه افتادند . در آخر شب بـه دور درخت‌ها مردم زیادی گـرد آمدند. آنها کاه هارا کوت نمودند و آن ها را به آتش کشیدند.

ماریا با هیجان به آنان هوشدار داد .

ــ نه بسیار گرم که مبا دا نهالها بسوزد . فقط بگذارید دود گــر م درخت هارا در بر گیرد .

برای سه شبانه روز مردم‌بنوبت آ تش را روشن نگه داشتند . روز چارم هواگرم شد . درخت‌ها نجات یافت . آنان هنوز از دست د شمن سر ما نجات نیافته بودندکه‌دشمنان مردم به آغیل شان آتش انداخت . یکتن فر یاد زد .

ــ بینداز . آغیل‌فارم آتش زبانه میکشد .

آنان درخت هارا ر ها کردند . وبرای نجات خود دهکده‌که دردست ویرانی قرار داشت یورش بردند . جمید اولین کسی بود که خودرا به آغیل ر ساند .

رمه تر سیده را از آغیل‌کشیدو محافظین زخمی را نجـات داد . دختر حامله دار محافظ رمه از فرط ترس هلاك شد .

جمیددر حالیکه به قلل شا مخ کوه ها می‌نگریست گفت :

ــ میدانیم اینکار کارکی ا ست؟ آنان انتقام گرفتند .

ولی در سر زمین کو هستان یك مادری که منتظر فر زندش می باشد مقدس است همیشه برایش راه باز می‌کنند ، همچنان در بین آ نــان سنت است که مرد باید در موا قع خطر پیشاپیش حرکت کند و در غیر آن عقب زن حا مله دار باید راه‌رود. ولی‌گناه است اگر آ دم پشت خود را بطرف زن حامله‌دار بگر دا ند .

هرگاه دو مرد دراوج جنگ و ز دو خورد با خنجر های اخته با شندفقط یك زن حامله دار میتواندآنــد ورا از هم جداکند . در آ نصورت خنجر ها پایین می آید . در گذشته‌هرگاه کسی دست بروی زن حا ملـه دار بالامیکرد او را زنده ز نده مـی ــ سوختاندند . این خبر همه‌جابزودی پخش شد . خون همه مردم بجو ش آ مد .

بخاطر این عمل ناجوانمر دا نـه همهٔ دهکده بپا خاستند . همه‌مردها خانه و کارشان را ر ها کــر دند و سو گند یاد نمودند که‌تاهنگامیکه قاتل را نیابند در جزا ی عمــل نپردازند دوباره به خانه هــایشان برنگردند . جمید نیز به آ نها براه افتاد .

یك شب به صورت نا گـها نی نزد ز نش آ مدو گفت .

ــ صبح یازنده یا مرده خوا هــم آ مـد .

ماریا دستهایش را بگردن جمید آویخت و گریست .

ماریا و دو مرد جنگی بــد نبال جمید براه افتادند صبح جــا یــی رسیدند که ضد انقلابیون پــنـها ن شده‌بودند . جمید به آ هستگی‌عقب صخره ای پنهان شد . صدای‌گلولهٔ بلند گردید ، جمید به عقب خیززد. بعد دو گلو له به صخرهٔ اصا بــت نمود. تو ته‌های سنگ به هر طرف پرید .

جمید دنبال خودرا نگاه کرد د و مرد جنگی رادید واز لباسش شا ن شناخت . عقب صخره پنهان شدو به گلو له زدن آغاز کرد . اول‌جواب گلوله ها از پایین می آمد و سپس خاموش شد . جمید در صخره خیز زد داخل مغاره گردید . صد ا ی گلوله‌ها ی زیاد شنیده شد. دومرد از مغاره بیرون آ مدند ولی‌ضر بات گلوله های طرفداران جمید آ ندو را نقش ز مین سا خت .

ماریا به دزوق مغاره دویــد . جسد جمید در آ نجا افتاده بـــود. بدنش هنوز گر م بود .

(پایان)

بقیه صفحه ۶۰

مرد با نقاب بقه

الك باسر اشاره یی کرد: اوازخط آهن شمال فرود آمد که‌از پنج‌شهر آبر دین، ابر ورت، ادنبورگ، پارك ویادن کاستر عبور میکند. او مـرا ندید ومنهم سعی نکردم خـودم را بچشمش بزنم بمن جواب بدهیــد آقای کلونل ،شما درباره این‌شخص چه فکر دارید ، پس‌از مکث‌کو تاهی عقیده اش را اظهار کرداحتمالاشما اوق‌رابقه می پندارید.

دیك گاردون لبخندی زده درجوابش گفـت :اگر شمااین فکررا ازکلـه خود بیرون سازید فرصت بیشتری برای انجام‌کارهاخواهیدداشت‌الك‌زیر لب غم غم کرد :من این مو ضوع را بدون چون وچرا میدانم اما ایـن جان بنت برای من معمائی‌شده است اگر او واقعاً بقه‌است‌پس دیروزشام نمیتوانست در منزل جانسن با شد واگر فر ض کنیم که‌با موترسایکل از دن کاستر حر کت کرده باشـد تاذهنیت هارا از خود بسوی دگری کشاند ه‌باشد ، دیك گاردون بـــا لبخند این جمله‌را ادا کردوپس از یك وقفه بصحبتش ادامه‌داد: من به‌راستی کنجکاو شده ام کـه آیا پولیس دن کاستر به‌دفترهاتلیفونی خبر خواهدداد یابه خبر کــرد ن شعبه اطلاعات خود اکتفا خواهــد ورزید الك بادست‌پاچگی‌پـر سید اطلاعات ؟در باره چه، دیك‌جواب داد .

ــدر ما برلی هال که بیرون‌دن کاستر واقع است دیروز توسطیك دسته سا رقین دستبرد زده شــده ونیم تاج الماس خا نم فـــر تیس هرمن به سر قت رفته است الــك این مو ضوع تیوری شما را تقویت می بخشد همینطور نیست ؟

کلوپ هیر ون که‌به اثر هدایت پولیس موقته مسدود شده بوددو باره اجازه فعالیت را حاصل کرده بود .

رای بنت تقریباً همه روزه نـان چاشت خودرا در کلــوپ هــیر ون صرف می کرد واین درصورتی بود که‌با نو لا یکجانمیبود . البته لولادر کلوپ مثل چراغی میسو خت اگـر حاضر میشد که نان چاشت خودرا در انجا صرف کند .وقـتی اووارد سالون شدبعضی از میز هااشغا ل شده بود .

خاطره تفتیش پو لیس از ذ هنش هیچوجه زایل نشده بود هیچیك از مشتری های محتاط جر أت نکردند بر گردند .تنها یك‌موضوع به همه واضح شده بود که‌هاگن‌مدیرکلوپ در شب حادثه تفتیش کلوپ بـاز داشت شده وباز نگشته اسـت افواهاتی پیرامون محبو س‌شد ن‌او شنیده میشد .

رای عادت نداشته که پستهٔ خـود رابه آدرس کلوپ هیرون حا صــل بدارد وبنابر این وقتی گار سو نی که برای دریافت فر مایش غذانـزد رای مراجعه کرده بود دونامه را باو تحویل داد. یکی‌ازآندو چندین‌مهرو لاك شده وزن زیاد داشت ومکتوب دگرکوچکتر بودرا ی پاکت بزرکتر راباز کرده میخواست محتویات‌آنرا بیرون آورد امادرست درهمان‌لحظه متوجه شد که‌درپاکت چیزی جـز پول وجود نداشت او مایل نــبود بانکنوت ها را در حضور جمعیت در رستو ران بیرون آورده نما یش دهد . وبا نهایت سرور تــعداد وارزش پول دا خلی‌پاکت‌رانزدخود تخمین‌زد یادداشت ونوت تحر یری درپاکت وجود نداشت اما یك پا کت دگرهم برایش رسیده بود .

رای سر پاکت دومی راباز کـرد مکتوب نه عنوان ونه تاریخی داشت ومتن نامهٔ که باماشین تایپ شده از اینقرار بود .

پس از چاشت روز جمعه لباسهای راکه برایتان می‌آورند ، میپو شید وپای پیاده به روی سرك ناتن‌گام روان میشو ید. نام شما جیم‌کارتر خواهد بوداسنا د وورقه‌هویت شما بهمین نام ترتیب شده در جیـب کرتی تان وجود دارد .دریشی شما فردا توسط یك شخص معین برای تان ار سال می شود .شمااز‌همین لحظه به بعد ریش خودرانتر اشید

(ناتمام)

بقیه صفحه ۱۱

سر گذشت دردناک «ایزادورا»

خواهم یافت، ولی مطمین بودم که به تصو یر دختر سپیده پوش شباهتی ندارد، زیرا این عکس سال ها قبل برداشته شده بود. با اینهمه درین مورد نیز اطمینان داشتم که بازنی روبه رو نخوا هم شد که مخالف تصویر هایی باشد که از او در ذهن خودم ساخته بودم.

از همین رو سخت تکان خور د م زیرا خودم رابا زنی تقریبا فر به روبه‌رو یافتم که مو های سر خ و گونه های پریده رنگ داشت. تنها چشمهای زیبا ولبخندشیرینش بـا اعضای دیگر بدنش هما هنگی نشان نمیداد. این چشمها واین لبخند سبب‌میشد که آدم اعضا ی دیگر او را فرا موش کند.

وقتی نز دیکتر آمد، گفت:

ـمثل اینکه همه تان را یخ زده است!

اینها نخستین کلمه هایی بودکه اززبان«ایزادورا» شنید م. خیلی زودشخصیت او مرا به شگفتی اندر ساخت. هنوز دو دقیقه از آمد نش نگذشته‌بو دکه‌فضا رنگ د یگری گرفت واتاق ما نند قسمتی ازوجود اوشد ما مثل سیاره هایی به د ور اوبه‌چرخیدن درآمدیم.

اوگفت:

ـمن بازو های قشنگی دار م.

سپس با لحن اندو هنا کی افزود:

ـوقتی یك زن زیبایی با زوانش رااز دست دهد، دیگر چیز پر شکوهی ندارد.

به‌نظر میرسید که زیاد غصه دار است.

پس ازمد تی صحبت، و قتی خواستیم تر کش کنیم، نپذ یر فت‌و مارابه شام دعوت کرد:

ـدرخانه چیزی برای خورد ن نیست. من غریب تر از آن هستم که‌چیزی بخرم، ولی ما میتوانیم به رستورانی که درین نزد یکیست برای صرف شام برویم.

بعد رو یش را بسوی زن امر یکا یی کرد که همرایش آ مد ه بودوگفت:

ـرو تی پول غذاراخواهدپرداخت شمامردها بروید وغذا سفا ر ش بدهید. من و رو تی‌به دنبا لتا ن خواهیم آمد.

روتی دختر مهر بانی بود او ـ آرزو داشت که «ایزا دورا» پیش از آنکه چیزی بخورد، برای نمایش آینده اش مقداری تمر ین کند.ولی «ایز ادورا» نپذیر فت وگفت:

ـماشام خو بی خوا هیم خورد.

بعد دستها یش را از هم بازکرد وگفت:

ـاینقدر غذا خواهیم خورد.

«رو تی» گفت:

ـنی، من وتو مقداری گو شت سرد میخوریم. دیگران میتوا نند کچالو هم بخورند. من‌فقط برای همین اندازه خورا ك پو ل مید هم وبس.

بعد به سوی مادید و ملتمسانه گفت:

(باقی دارد)

انیس

ژوندون

مسؤول مدیر:

نجیب‌الله رحیق

معاون روستا باختری

ددفتر تیلفون: ۲۶۸٤۹

دکور تیلفون ۳۲۷۹۸

مهتمم علی‌محمد عثمان زاده

پته: انصاری واټ

داشتراك بیه

په‌باندنیو هیوادو کښی ۲٤دالر

دیوی گڼی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کښی ٤٥۰ افغانی

دولتی مطبعه

بقیه صفحه ٦

از کنفرانس واشنگتن تا کنفرانس...

و همچنان همزمان با این گفت والدهایم خبری نشر شد که‌نشان میدهد کیسنجر، معمار صلح بین مصر و اسرائیل، هم در زمینه پلانی دارد و آخرین خبر در زمینه این بوده است که رئیس جمهو ر سو ریه لست اسر ای جنگی اسرائیل را به سادا ت سپرده است، و باین اساس گویا قدم‌های در راه صلح درین جبهه هم بر داشته شده است علاوه بر تمام این گونه‌فعالیت ها درکنفرانس الجزایر سادات سعی مزید بخرچ خواهد داد تا حافظ‌الاسد را بیشتر در موضوع صلح و جدا سا ختن قوا متمایل سازد.

موضوع عمده دیگری که در کنفرانس الجزایر مطرح بحث‌قرار میگیرد عبارت است از موضوع مقا طعه نفت. اصلاقراربرین‌بود که راجع به موضوع مقاطعه نفت‌کشور های عربی به تاریخ ۱٤ جولای در طرابلس کنفرانسی دایرشود ولی بروز ۲٤ دلو اعلان گردید که این کنفرانس تا مدت نا معلومی به تعویق افتاد از جانب دیگر قبل‌از انعقاد کنفرانس الجزایر قرار بر آن بود که کنفرانس بشمول‌شش کشور عربی شامل جمهوریت عربی مصر ـ عر بستا ن سعو دی ـ الجزایر ـ المغرب ـ سوریه وکویت در اسوان واقع مصر بر گزارشود ولی دیده شد که در هر دو محل این کنفرانس صورت نگرفت و در الجزیر انتقال‌یافت که واقعیت این امر هم تاکنون معلوم نگردید ه است.

بهر حال آنچه راجع به مقاطعه نفت قابل یاد دهانی میباشد این است که کشور های‌عربی مخصوصا مصر در قبال‌مساعی داکتر کیسنجر مبنی بر عقب کشیدن قوای مصر و اسرائیل در جبهه سویز غالبا یك نوع مکلفیت احساس میکنند و شاید هم وقتی داکتر کیسنجر این موضوع را با سادات مطرح میکرد از نیاز مندی جدی ایالات متحده امریکا به نفت و مشکلات مربوطه آن به صراحت صحبت کرده باشد و در مقابل تعهدی در زمینه اخذ نموده باشد بنا اکنون باید رو ی دین موضوع بحث شود که آیا مقاطعه نفت در برابر امریکا رفع شود و یا خیر تا کدام حدرفع شود آیا عواقب آن چه خواهد بود؟ آیا اگر مقاطعه نفتی رفع شود امریکا اسرائیل را مجبور خواهد ساخت از سر زمینهای اشغالی بیرون رود و امثال آن.

همچنان موضوع جدا شدن قوا در جبهه گولان توام با مقاطعه نفت اعراب موردمداقه‌قرار داده‌میشود.چه عربها باید در همین جا از زیرکی کانی استفاده نموده ومقاطعه نفت را طوری طرح کنند که در امر جدا شدن قوا در گولان وسایر جبهات امتیازا تی حاصل نمایند.



دو نمونه جا کت های موسمی